برای برآوردن حاجات و کشف کربات
چنین یارایت دعا را بخوان که مجرب است
یا رب الحسین بحق الحسین اشف صدر الحسن بظهور الحجة
کذالک خواندن اللهم صل علی فاطمة و ابیها و بعلها و بنیها و السر المستودع فیها ...

اگر خواهد شتر ببندد ... به عملکرد

کتاب
خصایص
ابو الفضل ۴

۷۴۴۷

۶۹

باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۵۱۳۸
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۷ ع ۲۷۵ / ک س ۱۳۵۸
سرشناسه: کلباسی، محمد ابراهیم، ۱۲۹۱؟-۱۳۱۶.
عنوان قراردادی:
عنوان: خصائص عباسیه وسیلة للناس فی خصایص العباس (ع)
کاتب: اسدالله بن محمد کاظم موسوی تاریخ کتابت:
محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۳۵۸ ق
صفحه شمار: ۱۸، ۲۷۴ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: فارسی ابعاد: ۲۱ x ۱۴ نوع خط: نسخ
روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات: مرحوم شیخ احمد تبار بابلی تاریخ ثبت: آبان ۱۳۷۲
یادداشتها: ۱. مفهرس، ۲. فهرست مطالب و غلطنامه. ۲. عنوان دیگر: خصائص عباسیه: شرح زندگانی و مناقب سپهسالار کربلا حضرت عباس (ع)
موضوع(ها):
۱. عباس بن علی (ع)، ۲۶؟ - ۶۱ ق. -- سرگذشتنامه
شناسه(های) افزوده: الف. موسوی، اسدالله بن محمد کاظم، کاتب. ب. تبار بابلی، احمد، اهدا کننده. ج. عنوان
فهرستنگار: اسدزاد. تاریخ فهرستگاری: اسفند ۸۸

اسم
مصنف
مؤلف
خطی
چاپی
سال
جزء
شمار
واقف
طول

برای برآوردن حاجات و کشف کربات
چنین یاد است دعا را بجا آل که مجرب است
یا رب الحسین بحق حسین اشف صدر الحسن بظهور الحجة
کذالک خواندن اللهم صل علی فاطمة وابیها وبعلها وبنیها
الاحوط هر شب بعد دعا اعاده بعد عملکرد

کتاب خصایص ابوالفضل ۴

۷۴۴۷

۲۱۷۵ ع
ک س/

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

اسم کتاب خصائص عباسیه یا وسیلة الدارین فی خصائص عباس
مصنف
مؤلف محمد ابراهیم کلباسی
خطی
چاپی عکس
سال چاپ یا تحریر ۱۳۴۸ عدد اوراق
جزء کتب اضافه شماره خصوصی
شماره عمومی ۵۱۳۸ شماره قبض
واقف برحیم مسیح اهر تبار بابلی تاریخ وقف آبان ۱۳۷۳
طول ۲۰ عرض ۱۳ شماره صفحات ۲۰۷
۷۲/۸/۱۴

اهدائی
به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
۲۲۲۰۷ – مرحوم [illegible] بابلی

کتاب خصایص ابا الفضل

بسمه تعالی

زیارت مختصری برای حضرت سید الشهداء و حضرت ابا الفضل علیهما السلام که سزاوار است در هر موقع با توجه خوانده شود نه بقصد خصوصیت و ورود بلکه به نیت قربت مطلقه پس از توجه بطرف راست قبله بگوید

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلیٰ سائِرِ الْمُسْتَشْهَدینَ مَعَکَ سِیَّما اَخیکَ السَّعیدِ الشَّهیدِ الْمَظْلُومِ اَبِی الْفَضْلِ الْعَبّاسِ ابْنِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ یا لَیْتَنا کُنّا مَعَکُمْ اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکاتُهُ

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت موقت ۲۲۲۰۷
تاریخ ۷۱/۱/۸

فهرست مندرجات نسخهٔ شریفه خصایص عباسیه بقرار ذیلاست

صفحات

٣ دیباچهٔ کتاب والهام غیبی

٤ حضرت ابا الفضل علیه السلام باب ولایت است

٧ تفسیر آیهٔ مودت قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجرًا اِلَّا المَوَدَّةَ فِی القُربی

٨ نقل اخبار در محبت آل محمد ع و سبب نداشتن دوستی ایشان

١١ نقل روایات درباره محبت ذریه ع

١٢ رویای شخصی صدیقهٔ طاهره را درباره زیارت ابا الفضل ع

١٣ جهات لزوم دوستی ابا الفضل ع

١٤ محبت بواسطهٔ جمال یا کمال است

١٥ بیان معنی محبت

١٦ آثار محبت حقتعالی و بیان صحت عبادت بالطمع بهشت و خوف از آتش در حاشیه صفحه

١٧ محبت سبب جزاء خیر و احسانها است

١٨ محبت خداوند بهرهٔ کملین خلق است

٢٠ بیان موانع و حجب محبت حق جل شانه

٢١ منجمله قلت یقین است و حکایت مناسب

٢٣ قضیهٔ امتحان خراسانی و ثبات هرون مکی و خجلت خراسانی

٢٤ همراه نبودن عموم مردم با حق و سر عدم ظهور امام عجل الله فرجه

٢٥ دوم از موانع محبت حق تعالی محبت دنیا است شرح آن نثر و شعر

٢٧ سوم از موانع محبت حق تعالی کثرت معصیت است و بیان مفاسد آن

٢٩ من جمله از موانع دوستی دشمنان خدا است

٣٠ بیان سر قرار دادن حقتعالی وسائط یعنی انوار مقدسه محمد و آل محمد ع را برای رسیدن مردم بفیض دوستی حق جل شانه و سهو لت آن

٣١ بیان دفع توهم از آیهٔ مبارکه مودت ٢ محبت ایشان

٣٢ بی مورد بودن اشکال و جواب فخر رازی در تفسیر کبیر خود

٣٣ معنی حب علی حسنة لا تضر معها سیئة

٣٤ محبت آل ع از جهت حسن صورت و سیرت

٣٥ محبت آل ع از جهت علقه ابوت و التحام

٣٦ محبت آل ع از جهت حقوق کثیرهٔ ایشان

٣٧ بیان حق ملح و حق نعمت آل محمد ص

٣٨ انسان آنچه دوست دارد با او محشور و عین آن خدا را دوست داشته

٣٩ بیان محبت تکوینی و تکلیفی

٤٠ بیان اقسام محبت و محبوب

٤١ رجوع محبت تمام جمالها و کمالها بجمیل بالذات و کامل بالذات است

٤٢ بازگشت محبت هر محبوب بمحبت خالق او است

۴۴ بیانی از اهل عرفان در محبت و مقام عشق و محبت ابا الفضل ع
۴۵ بیان آثار محبت و لوازم عشق حقتعالی
۴۷ اشتغال مردم بجسم و جسمانیات و غفلت از لطافت و فکرت روح و بازماندن از عالم روحانیت
۴۸ نقل نماز حضرت صادق ع و محو جمال حق شدن آنجناب
۴۹ بیان آنکه در هر حال تذکر حق و توجه بنسبت خلق بحق بر سالک لازم است
۵۰ سالک الی الله باید کوشش نماید تا بمقام منیع فنا برسد و هوا و هوس دنیا مانع توجه بنده و جذبهٔ حق است
۵۲ مقام زهد و محبت حقتعالی برای ابا الفضل علیه السلام
۵۳ نقل حدیث در فضیلت محبت مؤمنین با یکدیگر برای خداوند
۵۴ باب اول فضائل امیرالمؤمنین و ذکر احادیث در تفسیر ید مقاما
۵۶ بیان سه هزار فضیلت آنحضرت و نقل کلام محدث معاصر ع
۵۸ نقل اشعار عربی و فارسی در مدح شاه ولایت ع
۵۹ نقل کلام ابن ابی الحدید در مقام فضیلت آنجناب
۶۰ بیان آنکه انسان کامل خلیفة الله و واسطهٔ فیض برای عالمین است
۶۱ فرمایشات حضرت امیر برای مدح ذات خود و ظهور مظهریت

نامرکب لعلی ذاته بدایة

۶۲ بیان قسمتی از روایت سلمان و جندب و اشعار عارف در مدح شاه ولایت ع
۶۴ بیانی از اهل عرفان و اسرار
۶۵ باب دوم در فضیلت والدهٔ مخدرهٔ ابا الفضل علیه السلام
۶۶ حالات ام البنین و عالمه بودن آنمخدره و حالات حسنهٔ عثمان بن مظعون در حاشیهٔ این صفحه و بیان علاقه و محبت رسول خدا بعثمان بن مظعون
۶۸ بیان صفات خوب و بد زن و طرفداری و ترغیب به تزویج نسوان در دین مقدس اسلام زیاده بر سایر ملل و مذاهب شده و اسرار آن
۷۰ ترغیب بمحبت و خواستگاری زنهای خوب و صفات حسنهٔ آنها و صفات سیئهٔ زن بد
۷۳ ازدواج امیرالمؤمنین ام البنین را با دقت نظر بوده و این تعلیم و تدریسی است برای مردم که در امر تزویج بدستور اسلام زنان خوب با عفت تزویج کنند تا نتایج خوب از آنها بیابند
۷۴ بیان آنکه حال وقاع انسان از آداب و مستحبات شرایطی است که در آداب شرعیه از شارع تزویج در دین مقدس اسلام رسیده مثل آداب زراعت و وقت تخم افشاندن آن و غیره که باید ملاحظه نمود و منظور داشت
۷۵ بیان آنکه تزویج سبب مزید وسعت رزق است
۷۶ بیان تاکید در حسن سلوک و معاشرت با زن نهاد را اسلام و بیان حقوق زن و مرد بر یکدیگر

۷۸ ثواب مرد و زن در تزویج با رعایت حقوق یکدیگر
۷۹ بیان سبب نفقه و مزیت درجه مرد بر زن
۸۰ باب سوم بیان برادران و خواهران ابا الفضل علیه السلام
و بیان عدد اولاد امیر المؤمنین علیه السلام
۸۲ اجمالی از فضایل و جلالت علیا جناب زینب خاتون ع
۸۵ بیان ترغیب بکثرت نسل عقلا و شرعا
۸۶ بیان فوائد اولاد و ثمرات اولاد صالح و صالحه
۸۹ بیان رحمت و خیر و خوبی اولاد دختر و انسان نباید از اولاد
دختر کراهت داشته باشد بیان فتنه و فساد بواسطه تاخیر در
ازدواج و کفو و همشان بودن باسلام است و بیان طریقه عقل و
خداپرستی و وجاهت و مال طلبی
۹۲ حفظ نوع و دوام ازدواج و انتاج اسلام و بقیت نسل در دنیا
۹۳ قصه جویبر علیه الرحمه در زمان رسول خدا ص و فرستادن
حضرت او را برای خواستگاری دختر زیاد بن لبید که از اشراف و اعیان
آن عصر بود ۹۹ احیاء و عبادت جویبر در سه شب عروسی و شکایت
پدر عروس نزد رسول خدا ص ۱۰۱ باب چهارم در بیان اولاد
جناب ابا الفضل و فضیلت بعض آنها
۱۰۲ بیان جلالت و عظمت ابو القاسم نبیره حضرت ابا الفضل و شهادت

بعض اولاد آنحضرت
۱۰۴ اشتباه قبر حمزة بن القاسم در حله بقبر حمزة بن موسی بن جعفر مدفون
در ری ۱۰۵ بیان سوء اخلاق عمر بن علی از جهانی و حسن خلق
حضرت زین العابدین ع
۱۰۷ نقل روایت معتبره و رد بعض مجعولات از بعض ذاکرین
۱۰۸ باب پنجم در بیان خصایص نام و لقب و کنیه حضرت ابا الفضل
و نام نهادن امیر المؤمنین آنجناب را و لقب قمر بنی هاشم برای
آنحضرت و خوش صورتی بنی هاشم
۱۱۰ بیان خوش صورتی و نور جمال حضرت خاتم ص
۱۱۱ تحقیق و بیانی در حسن صورت و سیرت و حسن صورت
سید الشهداء و قاسم و دو طفل مسلم ع
۱۱۳ بیان لقب سقایه برای حضرت ابا الفضل ع
۱۱۴ نقل اخبار در ثواب سقایت و آب دادن و امتیاز آن بر سایر چیزها
۱۱۶ اهتمام جناب ابو الفضل ع برای سقایت و آب دادن
۱۱۸ سقایت چند نفر در کربلا من جمله حضرت خاتم ص
۱۲۰ بیان لقب طیار برای ابا الفضل ع و حدیث شریف زین العابدین ع
۱۲۲ مقام ابا الفضل ع و مظهریت آنجناب برای اسم قاضی الحاجات

۱۲۳ باب ششم در صفت شجاعت و شجاعت ابا الفضل ع

۱۲۶ جلوه شجاعت ابا الفضل در جنگ صفین و کربلا

۱۲۸ مکالمهٔ زهیر با ابا الفضل و مبارزت صد نفر ثعلبی و فارد با انجناب و کشته شدن اند و ملعون نامدار بدست انحضرت

۱۳۲ بیان لسان الملک در مبارزت ابا الفضل ع و جدا شدن دست شریف

۱۳۴ سر جدا شدن دستها از پس نخله و خفیه

۱۳۵ تنبیه بمناسبت شعر انحضرت انی احامی ابدا عن دینی

بیان معنی دین و اسلام و ملت و مذهب و شریعت

۱۳۷ توصیف دین مقدس اسلام با کملیت از حضرت ابراهیم

۱۳۸ توصیف دین مقدس بعروة الوثقی و مقام اسلامیت حقیقة

۱۴۱ مجاهد مردان حق و نگاهداری چراغ دین و ایمان در طوفانها

۱۴۲ شرح زندگانی ابا الفضل و جلوه حمایت دین از انجناب و نشر مشوق با اهل عالم

۱۴۴ اجمالی از مصالح دیانت و مفاسد بی‌دینی و ضعف دیانت مردم

۱۴۵ باب هفتم در بیان فضائل و مقامات شهداء کربلا و برتری ابا الفضل از انها

۱۴۶ بیان زنده بودن شهدا و افضلیت شهداء کربلا بنص روایت وارده

۱۴۸ بیان افضلیت شهداء کربلا از شهداء بدر علیهم السلام

بیان دیگری در افضلیت شهداء کربلا و مدایح امام ع از انها بیان

۱۵۵ تعرف الاشیاء باضدادها و بیان تخلف اصحاب موسی و عیسی و خاتم و سایرین از اطاعت ایشان

۱۵۷ شکایتهای امیر المؤمنین ع و تنفر انجناب از اصحاب بی‌وفای خود

۱۵۹ اذیتهای اصحاب حضرت مجتبی با نحضرت ع

شرح وفاداری اصحاب سید الشهداء ع و کلمات معروضهٔ انها

۱۶۲ گفتار جانسوز اصحاب و غلامان سیاه انجناب

۱۶۳ بیان عدهٔ اصحاب سید الشهداء بقول اصح و تحقیقا ۱۶۴

بیان سبب و علت فضیلت برای حواریین سید الشهداء تا الیفا

۱۶۶ اصحاب سید الشهداء مقامی دارند که احدی از اولین و اخرین بعد از معصومین بر انها سبقت نگرفته چنانچه مفاد روایت است

۱۶۷ مقام زهد و عبادت اصحاب انحضرت و علو همت ایشان

۱۷۱ اصحاب سید الشهداء سادات شهدا میباشند و زیبا مثل

۱۷۲ بیان رجعت اصحاب سید الشهداء با مولاشان بدنیا و با یکم موفقند

۱۷۳ حواریین حضرت حسین ع مثل ستاره های اسمان معروفند

۱۷۴ حواریین اصحاب سید الشهداء در شمشیر و خنجر را احساس نمیکردند

۱۷۵ ابا نمودن اصحاب سید الشهداء از دنائت و ذلت و بیان ابن ابی الحدید

۱۷۶ ملائکه بدنهای شهداء کربلا را با آب بهشتی غسل دادند و بطیب بهشت حنوط نمودند

۱۷۷ اصحابه سید الشهدا منازل خود را در بهشت در این عالم دیدند
و بمحض شهادت داخل بهشت شدند و معانقه با حور العین نمودند
۱۷۸ احوال بین سید الشهداء را پیغمبر ص خون انها را ضبط نموده
۱۸۰ در باطن دفن اصحاب سید الشهداء را پیغمبر فرموده
۱۸۱ بشارت دادن ابیعبد الله ع حواریین خود را
۱۸۲ حواریین حضرت حسین علیه السلام را دشمن مدحشان نمود
و بیان دشمن در شجاعت و علو همت اصحاب انجناب
۱۸۴ اصحاب سید الشهداء ع مقام حریت داشتند
۱۸۵ احوال بین سید الشهداء ع در مقام عبودیت حقیقیه بودند
۱۸۶ اصحاب سید الشهداء دارای مقام سبقت در شهادت بودند
و بیان مسابقه انها
۱۸۸ اصحابه حضرت حسین علیه السلام دارای مقام فتوت و صفا بودند
و شرح ان دو مقام
۱۹۰ مقام بقاء بعد از فناء برای اصحاب سید الشهدا و اسرار ان
۱۹۲ باب هشتم در بیان اقسام جهاد و جهاد حضرت ابا الفضل ع
و امتیازات انجناب
۱۹۳ ثواب جهاد فی سبیل الله

۱۹۴ بیان جهاد بمال و انفاق فی سبیل الله
۱۹۵ بیان عقاب تارک زکوة و تارک خمس
۱۹۶ بیان مراتب ثواب احسان و صدقه
۱۹۷ مراتب جهاد حضرت ابا الفضل علیه السلم
۱۹۸ مقام علم و فضل جناب ابا الفضل علیه السلام
۱۹۹ بیان حدیث عمدة الطالب در فضائل حضرت ابا الفضل ع بروایت از حضرت صادق ع
۲۰۰ نقل حدیث از حضرت زین العابدین ع در فضیلت ابا الفضل ع
و شرح ان حدیث شریف
۲۰۲ بیانی از تلو و تبعیت قمر بنی هاشم از شمس وجود حسینی
۲۰۳ مطالب و اسراریکه از حدیث سجادیه کشف و استفاده میشود
۲۰۴ بیان انکه بطلب اب رفتن مانع از جلوه و ظهور شجاعت ابا الفضل
شد و طلب یک مشک اب برای اطفال حجة خدا و تدسک شد
در برابر انجناب از قتال القوم کفره و فجره
۲۰۵ از خصایص ابا الفضل ع این است در خدمت حضرت سید الشهدا
و اتفاق برادر بمیدان رفتند بروایت معتبره مفید علیه الرحمه
۲۰۶ اجمالی از شجاعت ابا الفضل ع و اشعار مناسب
۲۰۷ جناب ابا الفضل ع شجاعت و علم مبارزت را از حضرت امیر و لای مطلقه

وقتال العرب علیه السلام بوراثت داشت
۲۰۸ محبت و وفاداری حضرت اباالفضل علیه السلام و جهاد با نفس
و حکایت جناب ابوذر در غزوهٔ تبوک و نقل حکایت مقدس اردبیلی
۲۱۰ ثواب تذکر عطش ابی عبدالله و جدا شدن دو دست شریف انجناب
۲۱۲ افتادن دست چپ و حالت حضرت اباالفضل علیه السلام
۲۱۳ باب یازدهم بیان شمه از کرامات اباالفضل ع و مقامات برزخیه
انجناب و در حاشیهٔ صفحه ۲۱۳ بیانی راجع بر سه ضربه شدیده که
بر سر مقدس سه نفر از خانوادهٔ طهارت ع از دشمنهای دین رسید
۲۱۵ نقل کرامتی از حضرت اباالفضل ع برای شفای طفلی از اعراب
و کرامت مرحوم شیخ انصاری اعلی الله مقامه الشریف
۲۱۷ نقل دو حکایت دیگر از جناب اباالفضل علیه السلام
۲۱۹ بیان کرامتی از حضرت اباالفضل ع و بعض علما شیعه
۲۲۰ نقل کرامتی بواسطهٔ توسل بابی الفضل علیه السلام
۲۲۱ نقل حکایت شخصیکه مادر او نماز قضا داشت و در حرم جناب
اباالفضل ع عهد کرده بود بدهد
۲۲۲ حکایت یک نفر سنی که جسارت کرد بساحت قدس اباالفضل ع
۲۲۳ اشعار مناسب مقامات عالیهٔ حضرت اباالفضل علیه السلام

فهرست

۲۲۴ اشعار عارفانه از یکی از بزرگان علماء رحمة الله علیهم
۲۲۵ باب دوازدهم در بیان صفات مواسات و مساوات جناب
اباالفضل علیه السلام
۲۲۶ بیان معرفت نفس و اماره بودن آن
۲۲۷ بیان تولید دل و نفس از روح و قالب
۲۲۸ بیان تعبیه ذراری آدم در صلب او
۲۲۹ بیان صفات نفس و حد اعتدال آنها
۲۳۰ بیان صفات رذیله و حسنه نفس
۲۳۱ بیان ذهاب و ایاب روح بعالم ناسوت و ملکوت
۲۳۲ سر بودن نفس ظلوم و جهول و رموز و دقایق آن
۲۳۳ مقامات عالیهٔ حضرت اباالفضل ع از جهة کمال نفس و تخلق باخلاق الله
۲۳۴ پیش قدم بودن اباالفضل در مقام فداکاری و ایثار
۲۳۵ مقام فناء و بقاء بعد الفناء برای انجناب و سر آیهٔ مبارکه
اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ
۲۳۶ تنبیه در بیان صفت مواخات و مواسات و علو همت
۲۳۷ بیان حقوق برادران ایمانی و شمارهٔ آن بنابر بعض روایات معتبره
۲۳۸ بیان اخبار در اختیار شیعه بد و خصلت
۲۳۹ باب سیزدهم در بیان دوستی و علاقه مندی حضرت شاه ولایت
و صدیقهٔ طاهره و حضرت سید الشهداء و زین العابدین و حضرت صادق
و سایر ائمه هدی بجناب اباالفضل ع و اثار آن
۲۴۱ در بیان جهات علاقه و محبت سید الشهداء با اباالفضل علیهما السلام

۲۴۲ حکایت خواب ذری در بارهٔ شعر خود برای ابا الفضل ع
۲۴۳ نقل حدیث از حضرت صادق ع در شرح حال و ایمان ابا الفضل ع
۲۴۴ بیان علاقه و محبت سایر ائمه ع و مؤمنین بجناب ابا الفضل ع
۲۴۵ باب چهاردهم بیان روز شهادت حضرت ابا الفضل و اختلاف در آن و حق در مقام
۲۴۶ بیان تقویت قول بتعدد عباس در اولاد امیر المؤمنین ع بجهاتی و ذکر شواهد و قرائن آن و اجمالا دو عباس در کربلا بوده اند یکی اکبر و صاحب آن مقامات عالیه و دیگر اصغر و مقتول و شهید شد در روز عاشورا یا تاسوعا
۲۴۹ بیان مدفن حضرت ابا الفضل ع
۲۵۰ در بیان حد حایر و قول مشهور و حق در مقام
۲۵۱ در بیان حد حرم محترم و نقل روایات شریفه
۲۵۲ بیان ترتیب شط فرات و مجری و منبع آن
۲۵۳ بیان کیفیت نهر علقمه و وجه تسمیهٔ آن
۲۵۴ در بیان طرق توسل بحضرت ابا الفضل ع بزیارت و غیره و بیان خوابی از جناب مؤلف جهت زیارت در حاشیه صفحه
۲۵۵ بیان آنکه ثواب زیارت باندازه شان و عظمت مزور و معرفت زائر است

۲۵۶ در عنوان نماز زیارت و هدیه برای حضرت ابا الفضل ع
۲۵۷ ذکر بعض ختمها بنقل مرحوم شیخ العلماء امیر عبد الرحیم کلباسی
۲۵۸ افاضه نورانیه در بیان نمازهای توسل بائمه هدی ع
۲۵۹ بیان نماز توسل بحضرت امیر ع و امام حسن برای دفع دشمن
۲۶۰ نماز توسل بحضرت حسین و سجاد و حضرت باقر علیهم السلام
۲۶۱ بیان نماز توسل بحضرت صادق و حضرت رضا علیهما السلام
۲۶۲ بیان نماز توسل بحضرت جواد و هادی علیهما السلام
۲۶۳ نماز توسل بحضرت عسکری ع و ولی عصر عجل الله تعالی فرجه
۲۶۵ بیان نماز حاجت در شب جمعه
۲۶۶ بیان ختم صلوات برای چهارده معصوم و ابا الفضل علیهم السلام
۲۶۷ زیارت حضرت ابا الفضل علیه السلام
۲۶۸ نقل اجازات جناب مصنف کتاب برای حفظ اسناد روایات منقوله و تبرک بآنها
۲۷۰ سواد خط و تصدیق علماء کبار رحمة الله علیهم
۲۷۲ نقل سلسله اجازات و تصدیقات و انتهاء آن بمرحوم شیخ بها
۲۷۳ فهرست کتب مؤلفه جناب مستطاب مؤلف مد ظله

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۶	الکسآء	اَلْکِسآء
۹	۳	بشّر	بشّره
۱۰	۲	اظلم	ظلم
۱۶	۲	کذست	کذشث
۱۶	۶	اعبدوا	اعبد
۲۵	۸	اعالث	اعمالشث
۲۸	۱۲	اخباراب	اخباراسث
۵۰	۱۲	سحود	
۵۳	۱۶	اضائو	اضاء
۵۵	۱۶	شیخ	ازشیخ
۶۲	۱	اقسمت	اقمث
۷۱	۵	الاعدآء	اعدآء
۷۳	۲	خلل	حلل
۷۴	۸	الودّ	الوده
۷۸	۶	برفق	رفق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۲	۱۳	مکنث زا	مکنث را
۹۲	۱۷	ستادید	صنادید
۱۰۸	۱۷	علاقه‌مند بوده	
۱۱۷	۱۷	عمّ تو	پسر عمّ تو
۱۲۹	۷	بافعا	یافعا
۱۳۱	۷	غلامی	
۱۴۸	۸	مفاد	بمفاد
۱۵۶	۴	افبل	اَقْتُلْ
۱۵۶	۵۰	در پیش انداند	که می‌بکشم
۱۵۷	۳	الغیظ ینسج	القیظ یتصرّم
۱۷۲	۱	وارد	داود
۱۷۸	۱۱	کرک	
۱۷۸	۱۲	کوکی	
۱۷۸	۱۷		درخواب دیده
۱۸۰	۱۰	وانخاکرا	وانخاک
۱۸۱	۷	القطام	الفطام
۱۸۱	۱۲	فرائضهم	فرائصهم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۱	۱۳	تشرون	تشرون
۱۸۶	۱۷	جزبری	جزبرای
۱۸۸	۸		منقول از رسول ص
۱۹۰	۱۴	حور	چون
۱۹۳	۱۵	که	خدا به پدرش فرمود
۲۰۴	۱۱	الحبوة	حبوة
۲۱۹	۱	ودر	ودر درّ الشحون
۲۱۹	۵	مقام	مقامه
۲۲۴	۵	وله	قتل وله
۲۴۴	۱۱	باابا	یا ابا
۲۴۵	۱۷	مشهوراست	مشهوداست
۲۴۷	۷	عرضهم	عزمهم
۲۵۱	۱۳	واهو	وهو
۲۵۷	۱۳	شاهی	شامی
۲۶۴	۱۵	الامان والامان	الامان الامان
۲۶۶	۱۳	نوّاب	بوّاب
۲۶۹	۱۲	الشهداء	الشهداء
۲۷۱		عبد الرحیم	عبد الرحیم الشهیر بکلباسی

بسمه تعالی شأنه

این نسخهٔ مبارکه خصائص
العباسیة علی صاحبها الآف
من الصلوة والسلام والتحیة از
تألیفات شیخ العلماء العاملین واسند الفقهاء
الراشدین حاوی دقائق المعقول والمنقول
جامع الفروع والاصول حجة الاسلام ومرجع
الخاص والعام آیة الله فی الانام وحید العصر
ومجتهد الزمان مولانا العلیم الحاج محمد
ابرهیم الشهیر بکلباسی النجفی نزیل الری
دام تأییده وادام الله ظلاله علی رؤس المؤمنین
وکان تحریر ذلک فی غرة شهر ذی
القعدة الحرام من شهور سنة ۱۳۵۸
من الهجرة الشریفة النبویة علیه الآف
الثناء والتحیة حرره العبد الاثم
ابن محمد کاظم اسد الله الموسوی

کتاب خصائص عباسیه و وسیلة للناس فی خصائص العباس ع

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خصّ بالبلآء من عباده الاصفیآء وشرح صدورنا بمعرفة الاولیآء ومحبّة الازکیآء ونوّر قلوبنا بالدموع والبکآء وتفضّل علینا بالجود والسخآء والصلوة والسلام علی محمّد اشرف الانبیآء وآله النجبآء النقبآء سیّما علی خامس اصحاب الکسآء وانصاره المجاهدین فی الیدآء الّذین لم یرضوا بمکائد اللیل والنهار فی طاعة ربّ السمآء حتّی رمّلوا الوجوه بالتراب وخضبوا اللحی بالدمآء خصوصاً مولینا ابو الفضل المخضّب بالدمآء قرّة عین الانبیآء والاولیآء مقطّع الیدین والاعضآء ولعنة الله علی اعدآئهم بدوام الارض والسمآء **و بعد** چنین گوید غریق بحر معاصی محمّد ابرهیم کلباسی چون آثار شیخوخیّة

وضعف در خود دیدم وقوای بدنی را در انحطاط وانکسار مشاهده نمودم وآفتاب عمر را در حوالی غروب یافتم ناخود گفتم موی بود زر و سیاه شد سفید یعنی از ره قاصد مرگ رسید و دیوان عملت از اعمال صالحهٔ مقبوله بکلّی خالیست و امید نجات بخود نداری در چاه عمیق دنیا نگونسار و در بحر معاصی غوطه وری نزدیک بیاس بودم که ناگاه هاتف غیبی لاریبی مَثَلُ اَهْلِ بَیْتی کَسَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ تَمَسَّکَ بِهِمْ نَجی بگوش دل رسید و امید نجاتی برایم پدید آمد باز دیدم تمسّک و توسّل بذیل آل عصمت و طهارة را شرایط و آداب و مجاهداتی هست که با این بی بضاعتی و گناهکاری و سلاسل و اغلال معاصی نتوان بذیل اذیال آن ذوات مقدّسه و انوار الهیّه و صاحبان ولایت مطلقه ملکوتیّه رسید و با این دست قاصر و قدم فاتر نتوان حلقهٔ باب ولایت در اگرفت و بقلعهٔ محکمهٔ آن وارد شد ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه تست ما للتراب و ربّ الارباب دست ما کوتاه و خرما بر نخیل و راهی بآن درگاه ندارم در این اندیشه بودم ندا غیبی و الهام ملکوتی بگوش دل رسید بمضمون انا مدینة العلم و علیّ بابها

چنانچه قلعهٔ نبوت را بابیست قلعهٔ ولایت را بابی است
هر کس بخواهد وارد قلعهٔ ولایت و مودت اهل عصمت شود
باید از در وارد شود و آن در باب الحوائج و باب قاضی الحاجات
للناس ابا الفضل العباس بن امیر المؤمنین علیه السلم است
چنانچه قبول ولایت امیر المؤمنین باب نبوتست و بدون قبول
ولایت آنحضرت نتوان بشهر نبوت و حکمت محمدی وارد شد همچنین
هر کس بخواهد وارد شهر ولایت و قلعهٔ محکم آن شود باید
از در دوستی ابو الفضل وارد شود چنانچه علی بن ابیطالب
باب نبوتست عباس بن علی باب ولایت است فأتوا البیوت من
أبوابها اگرچه شهر ولایت را درهای دیگر نیز هست باب العدل
و باب الصدق و باب الحیاء و باب الحکمة و باب التواضع و غیره
ولکن این در اوسع و ایسر و اسهل ابواب است چنانچه باب الحسین
اوسع درهای بهشت است پس با خود گفتم ای گم گشته وادی
حیرت وای فرو مانده در راه آخرت بیا و بدرگاه باب الحوائج و
مظهر قاضی الحاجات دق الباب کن و بذیل عنایتش و تمسکی
پیدا نما فلذا برای تمسک بحلقهٔ باب مودت اهل بیت عصمت
شاید دستگیری نمایند و امید بجائی برآیت پدید آید
و توسل بذیل عنایت آنجناب عازم شدم با فهم قاصر و قلم کاسر
با رجاء واثق

کتابی در فضایل و خصایص آنحضرت بنویسم اگرچه کتاب فضل نورا
ابحر کافی نیست که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند
ولکن المیسور لا یترک بالمعسور و آنکه هر کس باندازهٔ فهم و حوصله
و ظرفیت خود بواسطهٔ گفتن و شنیدن و نوشتن و دانستن
مراتب کثیره و فضائل قفیره این خانوادهٔ کرم و سخاء بهره
و نصیبی است و لکل کبد حری اجر اگرچه صاحبان کتب مفصله
از کتب فضائل و مقاتل و تاریخ مدون و مبین نموده اند شکر
الله مساعیهم الجمیله ولکن متفرق و متشتت و غیر مرتب
واحقر پس از احاطه بانچه یافتم از آن کتب مبسوطه و سیر در
کلمات مفصله و بیانات مطوله با انضمام مطالب لطیفه
و تحقیقات شریفه راجع بمقامات آنجناب رساله مینویسم
بطور مرتب و مبوب من دون اختصار مخل و لا اطناب ممل
و نامیدم او را بوسیلة للناس فی خصایص العباس علیه السلم
اللهم وفقنا للاخلاص و قنا من شرور الناس و آن مشتمل است
بر یک مقدمه و چهارده باب و یک خاتمه **مقدمه**
در بیان وجوب محبت ذریهٔ طاهره و لزوم مودت سادات
و بالخصوص جناب ابا الفضل علیه السلم **باب اول** در بیان

عن رسول الله انظر حدیث شریف منقول عن الغرر قال اربع عن ... الکتب واثبت علمک فی اخوانک فان مت فاورث کتبک بنیک فانه یاتی علی الناس زمان هرج لا یانسون الا بکتبهم
الثبت الشریف اشاره الی زمان فقد اهل العلم

خصایص نسب حضرت ابا الفضل ع و اجمالی از فضائل امیر
المؤمنین ع باب دوم در بیان شرافت و فضیلت و خصایص
مادر محترمه انجناب (باب سوم) در بیان امتیازات برادران و خواهران
انحضرت (باب چهارم) در بیان اولاد انجناب و فضائل و
خصایص ایشان (باب پنجم) در بیان خصایص و امتیازات
اسم و کنیه و القاب و جاهت انجناب (باب ششم) در بیان
فضیلت صفت شجاعت و خصایص صفت شجاعت انحضرت
باب هفتم) در بیان خصایص و مقامات شهدای کربلا و برتری
ابا الفضل بر انها و بر شهدای اولین و اخرین بعد از طبقهٔ
معصومین ع باب هشتم) در بیان امتیازات و خصایص علم
و کمالات حضرت ابا الفضل (باب نهم) در بیان امتیازات و
خصوصیات جهادها و مجاهدات انجناب از جهاد اصغر و جهاد
اکبر (باب دهم) در خصایص مبارزت و شهادت انحضرت
باب یازدهم) در بیان خصایص مقامات برزخیه و کرامات
انحضرت و نقل بعض از خوابها و رؤیای صادقه (باب دوازدهم
در بیان مواسات و مواخات انحضرت و سایر صفات نفسانیه
انجناب (باب سیزدهم) در بیان دوستی و علاقه مندی

امیر المؤمنین علیه السلام و سایر معصومین با انجناب (باب چهاردهم
در بیان روز شهادت و وفات و مدفن انجناب (خاتمه) در
ذکر طرق توسّل و بعض از ختمهای مجرّبه راجع به انجناب و
غیره و ذکر زیارت انحضرت و معنی ان (مقدّمه) در بیان
وجوب محبّت اهل بیت علیهم السلام و بیان انکه اختصاص بائمّهٔ معصومین
ع ندارد بلکه شامل است بنحو عموم کلّیّه ذراری پیغمبر صلی الله
علیه و اله را اگرچه بر خلاف ائمّه نبوده اند خصوص حضرت ابو الفضل
علیه السلام را که مطیع و منقاد ائمّهٔ طاهرین بلکه فانی در انها است قال
الله تعالی قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
یعنی بگو ای محمّد ص اهل ایمان را نمیخواهم از شما برای تبلیغ احکام الهی
مزدی و اجرتی بر زحمات خود مگر دوستی خویشان خود را و باتفاق
فریقین مفاد ایهٔ شریفه وجوب دوستی اهل بیت رسالت است
فی المجمع عن ابن عبّاس قال لمّا نزلت هذه الایة قل لا اسئلکم الی
اخره قالوا یا رسول الله من هؤلاء الّذی امر الله بموالاتهم قال ص
علی و فاطمه و ولدهما علیهم السلام یعنی ابن عبّاس گفت چون ایهٔ قل لا
اسئلکم نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند انکسانیکه امر
کرده است خداوند ما را بدوستی انها فرمود علی و فاطمه و فرزندان

در سوره ... قل ما سألتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله

اند و علیهم السلام و در کتاب خصال نقل شده از علی علیه السلام قال
قال رسول الله صلعم من لم یحب عترتی فهو لاحدی ثلث اما منافق
و اما لزینة و اما حملت به امه فی غیر طهر یعنی فرمود علی علیه السلام
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه دوست عترت و ذریه نیارد
مر ایکی از سه جهت خواهد بود یا منافق است یا از زنا است
یا مادر او در حال حیض با و آبستن شده و صاحب تفسیر فخر
در ذیل تفسیر آیه مبارکه گفته و انا اقول آل محمد صلعم هم الذین
یؤل امرهم الیه فکل من کان امرهم الیه اشد و اکمل کانوا هم الآل
و لاشک ان فاطمة و علیا و الحسن و الحسین کان التعلق بینهم
و بین رسول الله صلعم اشد التعلقات و هذا کالمعلوم بالنقل المتواتر
و تبرک میجویم بنقل این حدیث شریف که صاحب تفسیر کشاف
و فخر و غیرهما نقل نموده اند که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله
الا من مات علی حب آل محمد مات شهیدا یعنی آگاه باشید هر که
بمیرد بر دوستی آل محمد صلعم شهید مرده است الا و من مات
علی حب آل محمد مات مغفورا کسیکه بمیرد بر دوستی آل محمد
مرده است آمرزیده شده الا و من مات علی حب آل محمد مات تائبا کسیکه
بمیرد بر دوستی آل محمد با توبه مرده است الا و من مات علی حب

آل محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان کسیکه بمیرد بر دوستی آل
محمد مؤمن مرده است با کمال ایمان الا و من مات علی حب آل محمد صلعم
بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر کسیکه بمیرد بر دوستی
آل محمد بشارت دهد ملک الموت او را ببهشت پس دو ملک نکیر
و منکر الا و من مات علی حب آل محمد میخرامد به بهشت چون خرامیدن
عروس بخانه شوهر خود الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی
قبره بابان الی الجنة کسیکه بمیرد بر دوستی آل محمد کشوده شود
برای او در قبر او دو در بسوی بهشت الا و من مات علی حب آل محمد
جعل الله قبره مزار ملئکة الرحمة کسیکه بمیرد بر دوستی آل محمد
قرار دهد خداوند قبر او را زیارتگاه ملئکه رحمت الا و من مات
علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة کسیکه بمیرد بر دوستی آل محمد
بطریقه سنت و جماعت مسلمانها از دنیا رفته الا و من مات علی
بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوبا بین عینیه آیس من رحمة الله
کسیکه بمیرد بر دشمنی آل محمد میاید روز قیامت و نوشته شده است
بین دو چشم او نا امید است از رحمت خدا الا و من مات علی بغض آل
محمد مات کافرا آگاه باشید کسیکه بمیرد بر دشمنی آل محمد مرده است
کافر الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة آگاه باشید

یزف الی الجنة ... یزف الی بیت

کسیکه بمیرد بر دشمنی آل محمد نمیبوید بوی بهشت را و در تفسیر
بیضاوی نقل شده از پیغمبر صلعم حرمت الجنة علی من ظلم اهل
بیتی و آذانی فی عترتی ومن اصطنع صنیعة الی احد من ولد عبد
المطلب و لم یجازه فانا اجازیه   و از اخبار در کتاب تذکرة
العظیمة شصت چند در فضائل ذریه و سادات بنی الزهراء
و لزوم محبت ایشان نقل نموده ام و در سنه ۱۳۴۶ قبل طبع رسیده در
اینجا بذکر چند حدیث یکرتبه اکتفا میشود حدیث اول شهاب
الدین علوی که از اعاظم اهل حال و سنت است در کتاب خود موسوم
بمودة القربی نقل نموده از رسول خدا صلعم که احبوا الله لما یرفدکم
من نعمه واحبونی لحب الله واحبوا اهل بیتی لحبی یعنی دوست
دارید خدا را بواسطهٔ نعمتها که بشما داده و دوست دارید مرا
برای خدا و دوست دارید اهل بیتم را برای من و در روایت
دیگر فرموده رسول خدا انا اول الناس ثم انا ثم علی ثم ذریتی
ثم محبونا یدخلون الجنة بغیر حساب الا یسئلن عن دینهم بعد
المعرفة والمحبة یعنی اول شان و رتبهٔ من است در مردم
پس از من مقام علی است و پس از آن مرتبهٔ ذریهٔ من است و بعد
از آن مقام دوستان ما است که بی حساب داخل بهشت شوند

و بعد از معرفت و محبت ایشان نپرسند از گناه ایشان و از ابن مسعود
روایت کرده که رسول خدا صلعم فرموده یکروز دوستی آل محمد بهتر است
از عبادت یکسال و هر که بدوستی ایشان بمیرد داخل بهشت شود
روایت دیگر ابو محمد قمی نزیل الری در کتاب مسلسلات روایت
میکند از حضرت رسول صلعم که من اذی شعرة منی فقد اذانی ومن اذانی
فقد اذی الله ومن اذی الله فعلیه لعنة الله ملاء السماء والارض
یعنی کسیکه اذیت کند یک موی از من را یعنی کسیکه در خویشی
و بستگی با آنحضرت بمنزلهٔ موئی از بدن آنحضرت باشد پس مرا اذیت
کرده و کسیکه مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده و کسیکه خدا را اذیت
کند پس بر او است لعنتی که از زیادتی پر کند آسمان و زمین را
و در کتاب صواعق المحرقة از طبرانی چنان روایت کرده که ایشان
روایت کرده اند از رسول خدا صلعم که از برای خداوند سه حرمت است
پس هر که حفظ کند آنها را خداوند حفظ کند دین و دنیای او را
و آن سه حرمت اسلام و حرمت من و حرمت رحم من میباشد پس خلاصه
مفاد این اخبار و غیره لزوم دوستی عترت و ذریه آنجناب است
خصوص دوستی آنها که بالخصوص با آنها اظهار علاقه و محبت
فرمودند مثل حضرت ابو الفضل ع که امیر المؤمنین علیه السلام

او را بزانو می‌نشانید و میبوسید و او را در مقاماتی اظهار علاقه‌مندی
باو میفرمایند که مذکور گردید و صدیقهٔ طاهره چنانچه مضمون
روایتیست میفرمایند پسر است برای شفاعت امت دو دست فرزندم
ابو الفضل و یکی از علماء موثقین نقل نمود که یکی از اهل کربلا
زیارت میکرد حضرت سید الشهداء ع را روزی دو مرتبه و
سه مرتبه و زیارت نمیکرد ابو الفضل علیه السلام را مگر هر ده روز یک
مرتبه پس حضرت زهرا علیها السلام را در خواب دید و سلام کرد و آن مخدره
از او اعراض نمود عرض کرد سیدتی ما تقصیری بی بی من تقصیر من
چیست فرموده بود استقلالک من زیارة ولدی یعنی کم زیارت
نموده‌ئی فرزندم را عرض کرده بود روزی دو مرتبه و سه مرتبه
زیارت میکنم فرموده بود نعم تزور ولدی الحسین هکذا و لا
تزور ولدی العباس الا قلیلا بلی زیارت میکنی فرزندم حسین
را چنین و زیارت نمیکنی فرزندم عباس را مگر کمی و حضرت
سید الشهداء انقدر علاقه دارد بانجناب که مکرر میگفت بنفسی
انت یعنی ابو الفضل جان من فدای تو باد کسیرا که پیشوایان دین
و سلاطین دنیا و آخرت انقدر اظهار محبت و علاقه‌مندی نسبت
باو نمایند چگونه بر رعیت لازم نباشد دوستی او و بدانکه

لزوم دوستی انجناب از جهاتی است من جمله از جهت انتساب
و علاقه‌مندی ائمه هدی بانجناب است چنانچه مذکور شد و
دیگر از جهت مقامات عالیه و کمالات نفسانیه انحضرت از جهات
علم و عمل و شجاعت و صباحت و مواسات و مساوات و اخوت
و وفاداری و حمیت و غیرت و زهد و تقوی و علو همت و بلند
نظری و دیگر برای انکه ابو الفضل فدا و فانی در سید الشهداء
شد بلکه فانی فی الله شد پس دوستی او دوستی حسین و دوستی
خداست چهارم چیزیکه سبب دوستی انجناب است عنوان
مظلومیت او است که جالب قلب هر بشر است بلکه بعد از مقام
مظلومیت امام شهید ع احدی بمظلومیت ابو الفضل ع
نیامده اینستکه در فقرهٔ زیارت حضرت است اشهد انک
قتلت مظلوما و جهات امتیازات مظلومیت انجناب
در باب شهادت انحضرت مذکور خواهد شد توضیح
اسرار این محبت و آیهٔ مبارکهٔ مودت و اخبار مذکوره کثیره منوط
بذکر چند مطلب است مطلب اول بدانکه مستحق دوستی و
دوستدار عشق و دلربائی اولا و بالذات خداوند است جل و علا
چرا که او جامع است بالذات تمام اسباب محبت و دوستی را

و بس و غیر او هر چند دارا باشد ثانیاً و بالعرض است بیان شرح این مطلب را بجواهیم بنمائیم از وضع این مختصر بیرونست اجمالاً ملاحظه کنید بیشتر محبّت و دوستی ناشی از جمال و کمال است و جمال مطلق و کمال مطلق منحصر در ذات اقدس و عین آنیت مقدس اوست فهو کلّ الجمال و کلّه الجمال کلّ الکمال و کلّه الکمال و ماسواه لمعات نور و رشحات وجود و ظلال هویّته هر کجا جمالی و جلالی است از صفات جمالیّه و جلالیّه او ظلالی است و هر فضائل و افضالی است از سرچشمهٔ فضل او زلالی است اصل اوست ماسوی فرو عند نیّر اوست ما عدا فروغند حکایت زلیخا معروفست پس از ایمان و معرفت و محبّت خداوند دیگر چندان التفات و اقبال بحضرت یوسف ننمود گفت سبب چیست گفت دیگر حال یوسف آفرین را دوست دارم مطلب دوّم معنی محبّت و دوستی چیست محبّت سرّیست پنهانی و امریست ذوقی و وجدانی تا آدمی نچشد نداند و چون داند بیان نتواند فالاعراب عنه لغیر واجده ستر و اظهاره لغیر ذائقه اخفاء تعلّق علم و شعور بامور دید و قسم میشود یکی بحصول ظلّ و صورت معلومات چنانچه از زید و عمرو در دل تصوّراتی حاصل

شود که بدان صورت از ما عدای خود ممتاز بشود و دیگر بحضور ذوات معلومات چون علم بجوع و گرسنگی و شبع و سیری و شهوت و غضب و محبّت و عداوت که بعد از اتّصاف نفس بانها حاصل شود و این علمی بود ذوقی و ادراکی بود وجدانی و شک نیست که حضور محبّت بر دل و شعور بدان بر وجه اوّل بان طریق که از کسی بشنوی یا از کتابی برخوانی یا بفکرت خویش دریابی چندان مثمر سعادتی و موجب کرامتی نیست بلکه سعادت جاودانی و کرامت و جهانی در آنست که با استعداد اصلی و صفاء جبلّی و دوام جدّ و کمال جهد خود را مهبط نفحات الهیّه و محطّ جذبات ربّانیّه نموده تا ماسوا را از نو بستاند و چاشنی محبّت خود را بچشاند مطلب سوّم واضح و مبرهن است که غایهٔ قصوی و ذروهٔ علیا محبّت خداوند متعال است که کلید ابواب سعادات و سرمایهٔ وصول بمرادات است در حدیث وارد است که حضرت عیسی گذشت بسه نفر که کاهیده بود بدنشان و پریده بود رنگشان از اثر عبادت فرمود چه چیز شما را چنین نموده گفتند خوف از آتش پس گفت حقّ است بر خدا ایمن بسازد خائف را پس گذشت بسه نفر دیگر که کاهیده بدن ایشان و پریده گی رنگ ایشان بیشتر

بود فرمود شما را چه چیز اینسان نموده گفتند شوق بهشت فرمود حقّ است بر خدا عطا کند بشما آنچه امید دارید پس گذشت بسه نفر دیگر که کاهیده تر و متغیّر تر بودند گویا بر صورتهای ایشان المرایا من النّور اشیه اسه از نور بود فرمود چه چیز شما را چنین نموده گفتند محبّت خداوند فرمود دو مرتبه انتم المقرّبون یعنی شمائید مقرّبان درگاه خداوند و کلام حضرت ختمی مآب اعبدوا الله فی الرّضا فان لم تستطع ففی الصّبر علی ما تکره خیر کثیر کافی است در این مقام چو اگر رضا از آثار محبّت است و ثمرهٔ آن شجرهٔ طیّبه و اثر آن اکبر اعظم است رضا بدون محبّت صورت نگیرد دوست آنچه کند از رضا کند نخواهد و نه بیند و نجوید مگر محبوب را و آنچه را که محبوب بخواهد هوای خود را فدای هوای محبوب کند و میل خود را تابع میل او داند و دارد بیت خاک در تو بهشت من مهر رخت سرشت من عشق تو سر نوشت من راحت من رضای تو و از برای محبّ بالاترین لذّتها وصل محبوب و قرب باوست و صعبتر از تمام تلخیها تلخی دوری و مفارقت محبوبست از اینجا است که حضرت امیر علیه السّلام در دعای کمیل گفته فهبنی یا الهی و سیّدی و مولای صبرت علی عذابک فکیف اصبر

بردباری حق جلّ شانه میباشد

علی فراقک مطلب چهارم بوجدان عقل و حکم نقل مسلّم است که محبّت علّت تامّه است برای استحقاق جزای خیر و نیکی چنانچه در اخبار و آثار رسیده که آنچه در دنیا بخلق میرسد تمام ببرکت اهل ایمانست و اگر مؤمن نبود نعمتی بر اهل زمین نازل نمیشد و عداوت علّت تامّه است برای استحقاق جزای بد و در روایت فرموده اگر دنیا بقدر بال پشه نزد خداوند قرب و منزلت داشت خداوند شربتی بکافر نمیداد و در قرآن است ذلک جزآء اعدآء الله النّار لهم فیها دار الخلد و در بارهٔ مؤمن و دوست فرموده الّذین آمنوا و کانوا یتّقون لهم البشری فی الحیوة الدّنیا و فی الآخرة پس واضح و روشن است که شایستهٔ قرب و احسان و لایق نوازش و انعام نیست مگر محبّ و دوست و سزاوار عذاب و نقمت و نکال و سیاست نباشد مگر مبغض و دشمن پس معلوم شد که مفتاح سعادت جاودانی و منهاج فیوضات دو جهانی محبّت و دوستی بنده است بخداوند جلّ شانه مطلب پنجم ظاهر و هویدا است که این مقام منیع و موهبت کبری مقام مقرّبین و بهرهٔ کمّلین از خلق است و دسترس هر کس نیست اگر محبّت حقتعالی در دلها بودی آثار و لوازم آن مشاهده میشدی چنانچه در حدیث

قدسی وارد است و ترجمهٔ آن اینست ای پسر عمران دروغ میگوید
آنکه گمان میکند مرا دوست میدارد و وقتیکه شب در آید میخوابد و
از من غافل است آیا نه چنین است که دوست دوست دارد خلوت
با محبوب خود را هان این منم ای پسر عمران که خبر دارم دوستان خود را
چون شب در آید چشمهای ایشان بسمت من است و عقوبت من در
نظر ایشان است با من مناجات میکنند از روی مشاهده و سخن
میگویند با حضور ای پسر عمران بمن به از دل خود خشوع و از بدن
خود خضوع و از چشم خود اشک را در تاریکی شب که من نزدیکم
قال الصادق علیه السلم المشتاق لا یشتهی طعاما و لا یلتذ شرابا
و لا یستطیب رقادا و لا یانس حمیما و لا یاوی دارا و لا یسکن عمرانا
و لا یلبس لینا   وجه خدا اگر شودت منظر نظر   زین پس شکی
نماند که بی پا و سر شوی   در تفسیر سورهٔ یوسف منقول است
که شخصی بموسی ع عرض کرد از خدا بخواه خداوند ذرهٔ از محبت
خودش را بدل من بیندازد و گذشت موسی بمقام مناجات بر آمد
و عرض انجاحت نمود خطاب رسید همانوقت که از ما خواست باو
دادیم حال برو ببین بچه حالتست چون موسی علیه السلم آمد دید
خود را از کوه بزیر انداخته و هر قطعه عضو او بسنگی مبتلا شده است و از آن صدا

کلمهٔ توحید لا اله الا الله شنیده میشود از اینجاست که گفته اند و در
اخبار رسیده هر کس دوستی خدا دارد مهیای بلا باشد
و از فرمایش شاه ولایت علی علیه السلم منقول است لالف ضربة علی
هامتی راسی احب الی من الموت علی الفراش یعنی بخدا قسم هزار ضربت
بر فرق من بزند در رضا و دوستی خدا و در راه او شهید شوم
محبوبتر است نزد من از آنکه در بستر خود بمیرم و از این جهت بود
که چون ضربت ابن ملجم لعین آمد بر سر مبارک فرمود فزت برب
الکعبة حظ کردم و بوصال معشوق خود رسیدم و همین حال
و عشق بود که در حال نماز از خود بیخود بود و پیکان تیر از پای
مبارک کشیدند احساس ننمود و در دعا است یا غایتی فی رغبتی
و یا غایة آمال العارفین و در مناجات آنحضرت است الهی هب لی
کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک
حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور و تصل الی معدن العظمة
و از کلام حضرت حسین علیه السلم ارواحنا و ارواح العالمین له الفدا نقل
شده   ترکت الخلق طرا فی هواکا   و ایتمت العیال لکی اراکا
فلو قطعتنی بالسیف اربا   لما حن الفؤاد الی سواکا
و در کلام حضرت ابا الفضل علیه السلم است لا ارهب الموت اذ الموت

رقی حتی اوی فی المصابیح البلقی نفسی لنفس المصطفی
الطهر و قال الی اخره و چونکه من کان لله کان الله له دوستی که
اینگونه از خود بی خود و از خودی خود بیخود و بی خبر شد و بمقام
محو و صحو و آخر منزل فنا رسید از وجود او جز آثار ربوبیت دیده
نمیشود که العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة و من رانی فقد
رای الحق زبانش زبان خدا چشمش چشم خدا دستش دست
خدا فقرهٔ زیارتست السلام علی عین الله الناظرة و یده
الباسطة که فرمود کنت سمعه الذی یسمع به الی اخره پس معلوم
شد که این خصلت رفیعه و موهبت منیعه بهرهٔ کاملین و
یافتگان ساحت ربوبیت است و دسترس عموم و هر کسی نیست با

مطلب ششم بیان آنچه که مانع و حاجب رسیدن باین مقام است
در انسان اول قلت یقین و معرفت حضرت امیر علیه السلام فرمود لم یخلق
الله خلقا اقل من الیقین و حضرت صادق علیه السلام در حدیث فرمود
ایمان افضل از اسلام است و یقین افضل از ایمان است و نیست
چیزی کمتر از یقین و بمفاد اخبار اول اسلام است بعد ایمان است
و بعد از ایمان تقوی است و بعد از تقوی مقام یقین فاعبد ربک
حتی یاتیک الیقین فرمودند شما چنگ زده اید به پست ترین مرتبهٔ

اسلام پس بترسید که مبادا از دستتان برود از سدیر صیرفی
نقل شده که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم عرض کردم والله جایز
نیست از برای شما نشستن و با دشمنان جنگ نکردن فرمود چرا عرض
کردم بجهت بسیاری دوستان و شیعیان و یاوران تو والله اگر از برای
امیر المؤمنین بود آنچه از برای تو است از شیعیان و یاوران و
دوستان طمع نمیکرد در حق او تیم و نه عدی یعنی اولی و دومی
فرمود ای سدیر چه قدر تخمینا میشوند عرض کردم صد هزار فرمود
صد هزار عرض کردم بلی و دویست هزار فرمود دویست هزار عرض
کردم بلی نصف دنیا پس آن بزرگوار ساکت شد تا آنکه گفت حضرت
سوار حمار شد و من سوار استر شدم پس رفتیم تا بزمین سرخی
رسیدیم حضرت نظر کرد بر پسری که چند بزغاله میچرانید پس
فرمود والله ای سدیر اگر بود از برای من شیعه بعدد این بزغالهها
جایز نبود از برای من نشستن فرود آمدیم و نماز کردیم بعد
از نماز من آنها را شمردم همهٔ آنها هفده بود در جلد ۲ بحار
نقل شده حدثنا ابرهیم عن ابی حمزة عن هامون الرقی قال کنت
عند سیدی الصادق علیه السلام اذ دخل سهل بن الحسن الخراسانی
فسلم علیه ثم جلس فقال له یا ابن رسول الله لکم الرأفة و الرحمة

وانتم اهل بیت الامامة ما الذی یمنعك ان یكون لك حق تقعد
عنه وانت تجد من شیعتك مائة الف یضربون بین یدیك بالسیف
فقال له علیه السلام اجلس یا خراسانی رعی الله حقك ثم قال یا
حنیفة اسجری التنور فسجرته حتی صار كالجمر وابیض علوه ثم
قال یا خراسانی قم فاجلس فی التنور فقال الخراسانی یا سیدی یا بن
رسول الله لا تعذبنی بالنار اقلنی اقالك الله قال قد اقلتك فبینما
نحن كذلك اذ اقبل هرون المكی ونعله فی سبابته فقال السلام
علیك یا بن رسول الله فقال له الصادق علیه السلام الق النعل
من یدك واجلس فی التنور قال فالقی النعل من سبابته ثم جلس
فی التنور واقبل الامام علیه السلام یحدث الخراسانی حدیث خراسان
حتی كانه شاهدها ثم قال قم یا خراسانی وانظر ما فی التنور
قال فقمنا الیه فرایته متربعا فخرج الینا وسلم علینا فقال له الامام علیه السلام
كم تجد بخراسان مثل هذا فقال والله ولا واحدا فقال علیه السلام
لا والله ولا واحدا فقال اما انا لا نخرج فی زمان لا نجد فیه خمسة
معاضدین لنا نحن اعلم بالوقت راوی گفت نزد حضرت
صادق علیه السلام بودم كه سهل بن حسن خراسانی وارد شد سلام
کرد ونشست پس عرضکرد یا بن رسول الله شما صاحب رافت

ورحمتی واهل بیت امامتی چه چیز مانع شماست که نشسته و
حق خود را نمیگیری وحال آنکه صد هزار شیعه شمشیر زن داری
پس فرمود بنشین خراسانی خدا رعایت تو بفرماید پس فرمود
بخادمه خود که تنور را آتش کن پس تنور از شدت آتش قرمز
وسفید شد پس فرمود خراسانی پاشو وبنشین در تنور
خراسانی عرض کرد آقا مرا با آتش عذاب مکن واز من بگذر حضرت
از او گذشت در این بین هرون وارد شد که او مؤمن ممتحن بود
ونعلین او در انگشت سبابه اش بود فرمود هارون بگذار نعلین را
هارون نعلین خود را گذارد ورفت در تنور
وبرو در تنور پس شروع کرد با خراسانی صحبت خراسان نمودن
بطوریکه کانه آنجا تشریف داشته ومشاهده نموده پس فرمود
خراسانی پاشو ونظر کن در تنور میگوید برخواستم نظر کردم
ودیدم مربع در تنور آتش نشسته پس خارج شد از تنور آمد وسلام
کرد پس امام علیه السلام فرمود چه قدر از این طور مرد در خراسان پیدا میشود
یعنی اگر امام بگوید میان آتش برو ویرود عرضکرد نه بخدا قسم
بخدا قسم یکنفر نمییابیم حضرت فرمود ما خروج نمیکنیم در زمانی
که پنج نفر اینطور یار وناصر نداشته باشیم وما داناتریم
بزمان راقم حروف گوید گمان نستکه امام زمان عجل الله تعالی

فرج نیز انتظار سیصد و سیزده نفر از ظهور شیعه داشته باشند

و تا بحال فراهم نشده و وقتیکه امیر المؤمنین ع را بمسجد آوردند ببیعت

از او خواستند و جمعیت مردم حاضر بودند حضرت رسول فرموده اگر بیست

نفر از مردم با تو همدست و ناصر شدند دست بشمشیر بکن و الا نکن

و اینها تمام از آثار قلت معرفت و عدم یقین است در مردم و اگر

خواهی قلت معرفت و یقین خود و امثال خود را مشاهده کنی

حالت سستی و کسالت در عبادت و بی باکی و جلادت در معصیت

را از خود و اغلب مردم ملاحظه کنی زشتیهای خود مانرا از خلق

پوشیده داریم و از خالق شرم نداریم بیت

اندر آندم که کنی عزم گناه	گر کند کودکی از دور نگاه
شرم داری ز گنه درگذری	پردهٔ عصمت خود را ندری
شرم بادت ز خداوند جهان	که بود واقف اسرار نهان
نگران است بتو در که و گاه	تو کنی در نظرش عزم گناه

پس نیست این سستی و بی باکی در معصیت مگر بواسطهٔ ضعف

عقیده و قلت یقین و بدون کمال ایمان و یقین بمقامات محبت الهی

نخواهد رسید مانع دوم محبت دنیا است که در تمام ملل و

مذاهب نزد انبیاء و اولیاء و عقلاء مذموم بوده و حضرت امیر ع

در کلام مبارک میفرماید اعلموا ان کثرة الذنوب من نسیان الموت

و نسیان الموت من طول الامل و طول الامل من حب الدنیا و حب الدنیا

راس کل خطیئة یعنی بدانید کثرت معصیت شما از فراموشی مرگ است

و فراموشی مرگ از آرزوهای دور است که در دنیا دارید و آرزوی

دور از محبت دنیا است و دوستی دنیا سر تمام خطاها است چون

بحضرت عیسی ع عرض کردند ما را چیزی بیاموز که خدای تعالی ما را

دوست دارد فرمود شما دنیا را دشمن دارید تا خدا شما را دوست

دارد و الحمد فرمودند دشمنی دنیا افضل اعمال است و در حدیث

وارد است که حضرت موسی ع گذشت بمردی که از خوف خداوند

گریه میکرد و در وقت مراجعت باز آنمرد گریه میکرد عرض کرد

خدایا بندهٔ تو از خوف تو گریان است خطاب الهی رسید ای موسی

اگر دماغش با اشک چشمش فرود آید نیامرزم او را چرا که دوست

دارد دنیا را و مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب خود نقل

فرموده حدیثی که ترجمهٔ آن بفارسی این است که فرمود امیر المؤمنین

ع بیل در دست داشتم و در بعضی باغهای فدک کار میکردم

که ناگاه چشمم بصورت زنی افتاد که از جمال او دلم پرواز کرد گمان

کردم که دختر عامر است و از همه زنهای قریش با جمال تر بود گفت

ای پسر ابوطالب دلت می‌خواهد مرا تزویج کنی تا تو را از این سبیل زدن مشغول گردانم و بنمایم شوخ‌چشمیهای زمین را که از برای تو و اولاد تو باشد گفتم تو کیستی تا تو را از خانوادهٔ خود تزویج نمایم فقالت انا الدنیا گفت منم دنیا گفتم برو و شوهر دیگر پیدا کن پس رو کردم به سبیل خود و گفتم لقد خاب من غرته دنیا دنیة وما هی ان غرت قرونا بنائل الی آخره سزاوار است در این مقام آنچه بفارسی گفته شد

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد
نشاط عیش بباغ بقا توانی کرد

وگر بآب ریاضت برآوری غسلی
همه کدورت دل را صفا توانی کرد

ز منزلات هوس گر برون نهی قدمی
نزول در حرم کبریا توانی کرد

وگر ز هستی خود بگذری یقین میدان
که عرش و فرش و فلک زیر پا توانی کرد

ولیکن این عمل رهروان چالاکست
تو نازنین جهانی کجا توانی کرد

نه دست و پای اجل را فرو توانی بست
نه رنگ و بوی جهان را رها توانی کرد

تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون
کجا بکوی طریقت گذر توانی کرد

بعزم مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی
که سودها کنی ار این سفر توانی کرد

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

و فرمودند الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا ما کان لله منها دنیا ملعون خداست و ملعونست هر چه در اوست مگر آنچه از او برای خدا

باشد و از این حدیث شریف فهمیده میشود که دنیای مذموم و دنیای ممدوح ظاهر است زیرا آنچه مذموم است علاقه و محبت دنیاست برای دنیا و اما اگر از برای خدا و توشهٔ آخرت باشد ممدوح و حسنست و این طلب دنیا و دوستی دنیا عین دوستی و طلب آخرتست چنانچه در حدیث وارد است که روزی در حضور حضرت صادق ع عرض کردند که ما دنیا می‌طلبیم و دوست میداریم که بما رو آورد حضرت فرمودند میخواهید برای چه عرض کردند میخواهیم خود و عیالمان از آن منتفع شویم و صلهٔ رحم کنیم و تصدق نمائیم و حج و عمره بجا آوریم فرمودند این طلب دنیا نیست و این طلب آخرتست پس معلوم شد که دنیا از این جهت تجارتخانهٔ آخرتست و مسجد انبیا و محل هبوط و نزول ملائکه است و کشتزار عالم آخرتست فتزودوا فیها فانها دار غنی لمن تزود سوم از موانع و حجب محبت و دوستی خداوند و اولیاء خدا کثرت معصیت و بی‌باکی در معصیت خداوند است زیرا که دل انسان باقتضای فطرت و خلقت سلیمه اش متأثر میشود از عمل خود و هر عملیکه از او سر میزند در دل او اثر میکند و چون آن عمل را دو مرتبه نمود اثر ثابت‌تر و نقش آن ظاهرتر و محکمتر گردد و چون بسیار مکرر شد آن اثر و نقش در تمام دل جا گیرد و آن حالت و ملکه و خلق و صفت و عادت شود برای او

ودائما اورا جوید واورا خواهد پس وقتیکه مسلمان معصیتی
کرد بدانکه وکار کرده یکی معصیت ومخالفت نسبت بخدای کرده
ودیگر خود را مهیا کرده ونزدیک نموده برای مرة دیگر چرا که
سبب الفت وانس او بمخالفت حق شده واسان نموده براو معصیت
دیگر را و همچنین در مرتبهٔ دوم کذشته از معصیت خود را نزدیک
نموده وجرات وراشدید نموده برای مرتبهٔ سوم وهمچنین ملاحظه
نشده دراثر یک نظر بنامحرم چه نظرها شده ودراثر یک غیبت
چه غیبتها شده ودراثر خوردن یک لقمه حرام چه حرامها خورده
وچه فحاشیها دراثر یک فحش گفتن نموده تا بجائی میرسد که
عادت بگناه کاری وفحاشی وزناکاری وغیره نموده تا انکه ترک
عادت را موجب مرض شمرد والعادة كالطبيعة الثانية شود وخود را
بهلاکت ابدی برساند بواسطهٔ انکه چنانچه مفاد اخبارات کم کم
دراثر سیاهی دل منکر حضرت ولی الله شود ومنکر مقام نبوت گردد
وکم کم صفحهٔ دل سیاه شده منکر خدا گردد وملحد وطبیعی ولامذهب
شود نعوذ بالله من الانهماك والاستغراق في المعصية ودر حدیث
وارد است که هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مثل گناه که دل را سرنگون
ومنکوس مینماید وخود دل از قرار نگیرد چهارم از موانع دوستی

حقتعالی دوستی دشمنان ودشمنی دوستان خدا است واین مطلب
واضح است در اخبار واثار بما رسیده من جمله منقول از حضرت
امیر علیه السلام است صدقائك ثلث واعدائك ثلث فاصدقائك صديقك
وصديق صديقك وعدو عدوك واعدائك ثلثة عدوك وعدو
صديقك وصديق عدوك یعنی دوستان تو سه کسند دوست
تو ودوست دوست تو ودشمن دشمن تو ودشمنان تو نیز سه نفر
میباشند دشمن تو ودشمن دوست تو ودوست دشمن تو ودر
وسائل الشيعة منقول است که حضرت رضا فرمود کسیکه دوست دارد
دشمنان خدا را دشمن خدا شده وکسیکه دشمنی کند با دوستان
خدا دشمنی با خدا کرده وصادق آل محمد فرمود من احب كافرا فقد ابغض
الله ومن ابغض كافرا فقد احب الله پس دوستی ودشمنی هر کس
دو قسم است با واسطه وبدون واسطه مطلب هفتم پس از انکه
مسلم شد که بواسطهٔ موانع وحجب اربعه مذکوره وغیره اغلب مردم
از دوستی خداوند محروم میباشند واستعداد وقابلیت انمقام
شامخ ندارند ولیکن محبت دوستان واولیاء خداوند ومحمد وال
محمد علیهم السلام سهل واسان است ودسترس هر کس هست چرا که
ادراك فضائل ومراتب ومعجزات وخوارق عادات وکرامات و

۲ ازین جهت است

حسن صورت و سیرت ایشان و کمال عطوفت و مرحمت ایشان بخلق و هر کس
بقدر فهم و استعداد و حوصله خود درک میکند و از محبت و دوستی
ایشان بهره مند میشود یا حس نموده اید که مردم در مجالس مقدس ائمه هدی
و در مجالس ذکر مصائب آن بزرگوارها چه اقبال و توجهی و خشوع
و خضوعی و چه اقبال و اشتیاق بزیارت ایشان دارند و میروند که
هرگز آن توجه و اقبال را بنماز و عبادات خود ندارند پس این نیست مگر
بواسطه سنخیت و احساس مقامات عالیه ایشان در لباس بشریت
که خداوند بحکمت بالغه خود مقرر فرموده و تصریح بآن فرموده در
قرآن عظیم که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم
مَا يَلْبِسُونَ و پیشوایان دین و خلفاء راشدین خود را از نوع
بشر مقرر فرموده که بمناسبت و یقین بوجوه های مقدسه ایشان
و حسن معاشرت و کمالات و رعیت پروری ایشان مردم بآنها
علاقه و محبت پیدا کنند و در اثر آن بمقام دوستی خداوند جل
شأنه برسند و بواسطه دوستی خداوند بشوند چنانچه انسان
بواسطه ضعف چشم خود و شدت نورانیت و تابش آفتاب
نتواند در خورشید نظر کند و لکن میتواند او را در آینه و آب
دیدن همچنین اگر مردم نتوانند بواسطه ضعف عقیده و کودر

دلی و سایر موانع بر رؤیت نور آفتاب و شمس حقیقت بهره مند
گردند میتوانند برؤیت مرآیا و آینه های تمام نمای اسماء و صفات حق جل
و علا فائض گردند و از مقامات عالیه محبت و دوستی حقتعالی
محروم نمانند حقتعالی چون نیامد در عیان نایب حقند
این پیغمبران و از اینجا میتوان بعض فهمید از اسرار آیه مبارکه مودت را
قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ از مودت نیز اگر خداوند
مزد رسالت مقرر فرموده چنان نیست که نفع و منفعت آن بمقام
رسالت حضرت خاتم عاید گردد تا مورد اعتراض و بحث شود که
تبلیغ رسالت بر آنجناب واجب بود و جعل اجرت بر آن سزاوار
نیست و همچنین خداوند در قرآن مکرر فرموده در بارهٔ نوح و هود
و صالح و لوط وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ
خلاصه اجر انبیا با خداست و حضرت خاتم که افضل انبیا بود چگونه
خداوند دوستی خانوادهٔ او را مزد رسالت او قرار داده بلکه می
گوئیم که این اجر برای نفع خود مردم و امت بوده و باین بیان که
فرموده اند برای ادراک و فهم و مناسبت ادراکات ایشان است
که دوستی ایشان مزد رسالت پیغمبر شماست و الا در باطن همان است
که در جای دیگر در سورهٔ سبا آیه ۴۶ صریحا فرموده قُلْ مَا سَأَلْتُكُم

مِنْ اَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلَى اللّٰهِ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ یعنی
با امت خود بگو آنچه خواستم از شما از اجر و مزد رسالت برای نفع
شما است و نیست اجر من مگر بر خدا و او بر همه چیز شاهد و گواه است
پس از این بیان معلوم شد که آنچه فخر رازی در تفسیر کبیر گفته
در صفحه ۴۰۵ از جزء (۷) بقوله فان قیل الآیة مشکلة و ذلک لان طلب
الاجرة علی تبلیغ الرسالة لا یجوز و یدل علیه وجوه تا آنجا که گفته
والجواب عنه و بید و وجه جواب را ایراد و جواب هر دو بی مورد و
نامناسب است فراجع و واضح و مبرهن شد که خداوند چون می
دانست خلق اکثر و اغلب الا نادری از محبت و دوستی او محروم اند
با آنجهات که ذکر شد آل عصمت و طهارت را واسطه قرار داد که اگر ایشان را
دوست دارند خدا را دوست داشته اند و اگر آنها را دشمن دارند خدا را
دشمن داشته اند فقرهٔ زیارت است مَنْ اَحَبَّكُمْ فَقَدْ اَحَبَّ اللّٰهَ وَمَنْ اَبْغَضَكُمْ
فَقَدْ اَبْغَضَ اللّٰهَ و در حقیقت کسی نبوده و نیست که این خانواده را دوست
ندارد مگر کسانیکه محبت دنیا و حرص باشت و شهوت و غضبیه یا عصبیت
جاهلیت چشم و گوش آنها را بسته و بواسطهٔ جهل و کوردلی خود
مقامات رفیعه و اخلاق حمیدهٔ آنها را ندیده و نشنیده یا دیده و در
اثر عناد و عصبیت کفر و ضلالت انکار نموده اینست که غالباً دشمنان

محمد و آل محمد بلکه کلیهٔ انبیا و اولیا و اخیار باستثنای حریصان دنیا و
اهل عناد و بغی بوده اند پس خلاصه کر اینها نبود نصر در مرا راهی
بسوی خدا و محبت خدا نبود که فرمودند بنا عرف الله و بنا عبد الله لولانا ما
عُرِفَ اللّٰهُ وَلَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللّٰهُ و از اینجا سر حدیث شریف حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا
تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ وَبُغْضُ عَلِيٍّ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ معلوم شد
چرا که دوستی علی دوستی خدا است و لازمهٔ دوستی خدا تقوی و ترک
معصیت است پس اگر عاصی و فاسق دعوی دوستی علی کند کاذب است
دوستی نباید دوستی در کار باشد با علی بن ابیطالب ع از او کاری ندارد
زیرا که فرمودند اِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ دوست اطاعت میکند کسیرا
که دوست داشت آیهٔ قرآن است قُلْ اِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ اِلَى آخِرِ الْآيَةِ بلکه ایمان
نیست مگر دوستی چنانچه مضمون روایتیست که در محضر امام علیه السلام
سؤال نمودند هَلِ الْحُبُّ مِنَ الْاِيمَانِ آیا دوستی از ایمان است فرمودند لَيْسَ
الْاِيمَانُ اِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ نیست ایمان مگر دوستی و در بعض روایات وارد شده
اَفْضَلُ الْاَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللّٰهِ وَالْبُغْضُ فِي اللّٰهِ است یعنی دوستی برای خدا و دشمنی
برای خدا مطلب هشتم بدانکه دوستی خانوادهٔ رسالت و اهل بیت
عصمت که دوستی آنها به بیانات گذشته مدلل شد دوستی خدا است
و مایهٔ هر سعادت و هر نیک بختی است از جهاتی منصوص و واقع است اول

از جهت حسن صورت و سیرت و خوش سلوکی و خوش رفتاری و رعیت
پروری و اخلاق حمیده و خصال پسندیده و دلسوزی و غمخواری
و امثال در حسن معاشرت از جهت رفتار و گفتار ایشان چنانچه در
کتب مفصل و اخبار و قصص و معجزات و کرامات آنها بحد تواتر است
و این قسم از اثر و محبت برای عموم مردم محسوس و ملموس است و بسهولت
دیده و شنیده و یافته میشود دوم بجهت علقهٔ ابوت و والدیت که ایشان
نسبت بمردم دارند که خداوند در قرآن فرموده وَقَضیٰ رَبُّکَ اَنْ لاٰ تَعْبُدُوا
اِلاّٰ اِیّٰاهُ وَبِالْوٰالِدَیْنِ اِحْسٰاناً چنانچه خداوند والدین صوری را که علت ایجاد
هستند صورتاً اینطور مقرر فرموده پس علت ایجاد صوری و معنوی را
که محمد و آل محمد صلعم باشند چگونه باید محبت داشت و احسان نمود و در حدیث
معروف فرموده اَنٰا وَعَلِیٌّ اَبَوٰا هٰذِهِ الْاُمَّةِ سوم بجهت علقهٔ التحام و
بستگی میباشد چنانچه اگر عضوی از انسان را وجعی و دردی عارض
شود پس کانّه آن درد بر تمام بدن وارد شده و چون شیعیان دوستان
آل محمد صلعم از فاضل طینت آنها خلق شده اند پس بستگی دارند آن سبب
انس و محبت با ایشان است که در حدیث از حضرت صادق ع منقول است
شِیعَتُنٰا مِنّٰا وَقَدْ خُلِقُوا مِنْ فٰاضِلِ طِینَتِنٰا وَعُجِنُوا بِمٰاءِ وِلٰایَتِنٰا رَضُوا
بِنٰا اَئِمَّةً وَرَضِینٰاهُمْ شِیعَةً یُصِیبُهُمْ مٰا اَصٰابَنٰا وَتُبْکِیهِمْ اَوْصٰابُنٰا

وتحزنهم احزاننا وتسرهم سرورنا ونحن ایضا نتألم بتألمهم ونطلع
علی احوالهم فهم معنا لا یفارقوننا ونحن لا نفارقهم یعنی شیعیان ما
از ما هستند از فاضل طینت ما خمیر شده از آب محبت ما هستند بما
راضی شدند و ما از آنها راضی شدیم میرسد بآنها مصیبتهائیکه بما
رسیده و میگریانند آنها را مصیبتهای ما و محزون میشوند بحزن ما
و مسرور میشوند بسرور ما و در دعای ابن طاوس نقل شده که دیدند
امام زمان را در سرداب مقدس صورت روی خاک گذارده و میگوید
اَللّٰهُمَّ اِنَّ شِیعَتَنٰا مِنّٰا وَخُلِقُوا مِنْ فٰاضِلِ طِینَتِنٰا وَعُجِنُوا بِمٰاءِ وِلٰایَتِنٰا
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ مٰا فَعَلُوهُ اتکالاً علینا وولّنا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
حسابهم ولا تفضحهم یوم القیمة یعنی خدا شیعیان ما از ما هستند
و از فاضل طینت ما خلق شده اند و خمیر شده از آب محبت ما هستند
خدایا بیامرز از آنها از گناهانیکه بامید شفاعت ما از آنها سر
زده و حساب قیامت آنها را بما واگذار و قیامت آنها را رسوا مکن در
مضمون این دو روایت و سایر روایات که در این باب رسیده فکر
کن و ببین چه علاقه و محبتی با دوستان و شیعیان خود داشته و
دارند در حدیث دیگر فرموده اند ما بمنزلهٔ تنه درختیم و شیعیان ما
بمنزلهٔ برگهای آن درخت میباشند جهت چهارم از جهات خصوصیکه

وما منا الم میشویم بمصیبتهای آنها و اطلاع داریم از احوال آنها و آنها با ما هستند و آنها از ما مفارقت نمیکنند و ما از آنها مفارقت نمیکنیم

از انوار مقدسه بر ما دارند من جمله حق ایجاد است که وجود ما و پدران
ما ببرکت وجود ایشان است چنانچه اشاره شد و اشاره بآن است
لولاک لما خلقت الافلاک و من جمله بین دو برادر مؤمن حق اسلام
و ایمان است که هر مسلمان و مؤمن بر مسلمان و مؤمن دیگر حق
دوستی و وداد دارند بلکه قریب هفتاد حق است بین دو برادر
مؤمن چنانچه احصا و ضبط شده و قسمتی از آن من بعد در عنوان
اخوت حضرت ابا الفضل مذکور خواهد شد و آنها از جهت مشارکت
در اسلام و ایمان است پس چگونه نخواهد بود حقوق آنکسانیکه
سبب ایمان و حیات روحانی و ایمانی ما شده اند که فرمودند لولانا
ما عبد الله و لولانا ما عرف الله بلکه میتوان گفت سید الشهداء
علیه السلام و اصحاب آنجناب خصوص ابو الفضل ارواحنا فداه اگر
آنطور جهاد و جدیت و شهادت قبول نمینمودند (نکرده بودند) ایمانی و تشیعی
برای شیعه نبود و مخالفین بکلی حقیقت اسلام و آثار آنرا محو
کرده بودند پس امروز آن نمازیکه این فرقه حقه اثنا عشری میخوانند
با قبول ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام از برکت خونهای مقدس
این خانواده و اصحاب و حواریین آنها است خصوص حضرت
ابا الفضل ارواح العالمین له الفداء و میتوان گفت از برکت خون

دوستی آنجناب است و از این جهت است شاید آنچه در آن روایت
که مذکور خواهد شد صدیقه طاهره میفرماید بس است از برای
شفاعت امت دو دست فرزندم ابا الفضل ع و من جمله حق ملح و نمک
خوارگی است که ما شب و روز از خوان نعمت این خانواده طهارت
و نبوت است صرف میکنیم و بر خوان نعمت آنها نشسته و می نشینیم
چنانچه مفاد احادیث معتبره در باب فضائل و مراتب و مقامات آن
ایشان و ولایت است که باران ببرکت ایشان میبارد و گیاه از زمین میروید و تمام نعمتها و صحت
و سلامت و امنیت و خیر دنیا و آخرت زیر سایه آنها و بتبعیت و وساطت
و شفاعت آنها بما رسیده و انشاء الله تعالی خواهد رسید و من جمله
حق تعب و زحمت آنها است چه قدر محمد و آل محمد علیهم الصلوة و السلام
برای ما و این مردم زحمت کشیده و میکشند و چه صدمات روحانی
و جسمانی در این راه بوجود مبارکشان رسیده و میرسد که پیغمبر ص فرمود
ما اوذی نبی مثل ما اوذیت هیچ پیغمبر باین قدر من اذیت نکردند
و صدمات و زحمات که شاه ولایت ع و صدیقه طاهره و حضرت مجتبی
و حضرت سید الشهداء و سایر ائمه هدی علیهم السلام و اولاد و اصحاب
ایشان در طریق ارشاد و هدایت مردم تحمل فرمودند و امام زمان
ولی عصر عجل الله تعالی فرجه چه قدر غم این امت دارد و چه دعوات

وچه مجاهدانی فرموده وخواهد فرمود پس کسیکه دوستی این جماعت را نداشته باشد

حق نمک نمیشناسد و وفا ندارد وحس دیانت وایمانی ندارد بجهت از

جهت آنکه ایشانند مقربان درگاه احدیت وباریافتگان ساحت ربوبیت

و واسطه های فیوضات الهیة میباشند هیاکل توحید واشباح

تجرید وتفرید ومتخلق باخلاق ربیند این قسم محبت فی الحقیقه ناشی از کمال

محبت بخداست از زیادتی حب خدا سرایت بایشان نماید از این جهت پیغمبر فرمود مطلب ۲

در بیان آنکه انسان هرچه را که مشروع باشد دوست اورده دوست

دارد خدا را دوست داشته ودوستی بر دو قسم است دوستی

تکوینی و دوستی تکلیفی دوستی تکوینی یعنی دوستی که در تمام

موجودات عالم ساری وجاری است و تمام موجودات بعشق و

محبت باریتعالی متحرک هستند و سیر بطرف حق دارند و بامر او

وشوق او وبجذبه او بطرف حق جل وعلا متحرک وسائرند وبلی محبت

ودوستی تکلیفی برای انسان است که باید حق را باسماء وصفات

بشناسد چنانچه در قرآنست من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله

(ودوست دارند)

بقوم یحبهم ویحبونه محمد وآل محمد را بصفات حسنه واخلاق حمیده

وتخلق باخلاق الله ومظهریت تامه برای حق جل شانه بشناسد و

دوست دارد ایشان را اما محبت تکوینی نظر بآنکه اساس خلقنا این

عالم بر دوستی شده بمضمون حدیث شریف کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف

فخلقت الخلق لکی اعرف پس بنای ایجاد عالم وظهور آن بحکم این حدیث

بر دوستی شده واگر دوستی نبود خلقتی نبود وظهوری وجلوه نبود

پس آنچه ظاهر شده از دوستی است و دوستی وحب در تمام ذرات

عالم جریان وسریان دارد و بمضمون حدیث شریف یابن ادم خلقت الاشیاء

لاجلک وخلقتک لاجلی یعنی ای پسر ادم همه چیز برای تو خلق شده

وتو را برای خودم خلق نمودم یعنی تو آیینه منی وتو خلیفه ونماینده منی

در عالم پس از این جهت که تمام موجودات فطرتا و تکوینا میخواهند

بمقام انسانیت برسند خدمت بعالم انسانیت کنند و تمام خادم

انسان کامل وانسان کل هستند تمام موجودات است موجودات عشق

وصال او دارند وبحرکت جوهری خود بسوی او متحرک میباشند

واو هم بالفطره هرچه را دوست دارد خدا را دوست داشته

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست	بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

وهیچکس نیست بلکه هیچ چیز نیست که از محبت تکوینی فطری

معنوی الهی با محبت تکلیفی صوری حالی باشد پس اصل محبت در هر چیز

(وفطری)

هست و از هیچ چیز مرتفع نباشد بلکه تعلق او نقل شود از محبوبی

تا منتهی شود بمحبوب حقیقی ودر حقیقت متعلق دوستی در تمام

(بمحبوبی)

مثل آنکه در ... فلزات ... شیئی ... حرکت ... هر عنصر ... ازوصف مقدار ... وانفعال و ... مضاف ... وامثال ... ودر نباتات زیاده از جمادات باشد در ... اغذیه و حفظ نوع متحدند باشد ودر حیوانات زیاده بر نباتات باشد از انس والفت واز زوجیت وغیره وبما کسب اغلب در انسان باشد

محبوبترین محبوب حقیقی است شعر نَقِّل فُؤادَکَ حَیثُ شِئتَ مِنَ الهَوی
مَا الحُبُّ اِلّا لِلحَبیبِ الاَوَّلِ هرکه را دوست داشته (داری او را دوست) یا غایَتی فی
رَغبَتی وَیا غایَةَ آمالِ العارِفینَ و هرچه رو آوری باو رو آورده
اکرچه ندانی اَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجهُ اللهِ چراکه تمام مخلوق او و مظهر
او و جلوهٔ او میباشند آنانکه بعشق این و آن ساخته اند
غافل ز نوع عشق با بتان باخته اند حقا که ندیده اند بی روی بتان
جز روی ترا اکرچه نشناخته اند و سر اینمطلب آنستکه هر
محب و دوستی یا خودرا دوست دارد یا غیر خودرا و محبت غیر
یا از جهت حسن و جمال اوست یا بواسطهٔ احسان و کمال اوست
و یا بواسطهٔ مجالست و موانستی استکه بین او و غیر او هست
اما محبت نفس از هر محبتی اشد و اقوی است چراکه محبت با
هر چیز بقدر معرفت و ملایمت با اوست و هیچ چیز با نفس
ملایمتر از خود او نیست و هیچ چیز را بهتر از خود نمیشناسد
و از این جهت معرفت نفس را مرآت و مفتاح (و کلید) معرفت حق فرموده
که مَن عَرَفَ نَفسَهُ فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ و وجود هرکس فرع وجود
پروردکار اوست و قائم بوجود او و ظل اوست پس مرجع
دوستی نفس بدوستی خداست اکر آفتاب در آینه تابد آینه

خودرا آفتاب یابد و خودرا دوست دارد و در حقیقت آفتاب را
دوست داشته چراکه آینه قابلی و نمایشی بیش نیست و اما محبت
برای جمال و کمال غیر انهم بازکشت او بدوستی جمیل بالذات
و کامل بالذاتست زیراکه غیر او را نشاید که جمال یا کمال باشد
چراکه هر حسن و جمال و کمال و بها که بر صفحات وجود اشخاص
و مرائی قلوب افراد و مراتب اکوان و مجال امکان ظهور میکند تمام
عکوس و تجلیات انوار جمال و آثار کمال حضرت متعال استکه
در مظاهر استعدادات ظاهر میشود و در مرایای قابلیات
و خصوصیات قوابل منعکس میکردد پس اکر سطوات تأثیرات
انجمال بر آینه دل و مراتب روح ظهور کند حقیقتی که حاصل آن
معنی بود حسن سیرت و تخلق باخلاق الله خوانند و صاحب آن
روح ابو الفضائل کردد و چون حضرت ابو الفضل علیه السلم
شود و اکر بر ظواهر لطایف جسمانی و قوالب مبین جلوه کند حسن
صورت کویند و قمر بنی هاشم نام نهند او را مثلا و احنا فداه چراکه ظهور
بطون ان تجلی منتج فصاحت و اخلاق حسنه و صفات حمیده
کردد و ظهور این تکون و تأثیر مثمر صباحت و ملاحت است
و تمام راجع بجمیل بالذاتست که کل الجمال و کله الجمال کل الکمال

وكلّه الكمال اصل هر جمال و كمال و منشأ هر لطافت و ملاحت ست
وحده لا شريك له او را اگر وجود وجود نبود او را از كجا جمال باشد
فما احبّ احد غير خالقه ولكنّه احتجب تحت وجوه الاحباب و
حسان الوجوه واستتر بالاسباب و اخلاق الحسنة من الاشخاص
وغيرهم من الدّرهم والدّينار والجاه والاقتدار وكلّ ما في العالم
من حسن ومحبوب ومرغوب فالكلّ عبارة وانت المعنى يا من
هو للقلوب مقناطيس بلى نظر خواهم سبب سوراخ
كن تا سبب را بركند از بيخ و بن وشايد همين نظر عالى بود
كه پيغمبر صلّى الله عليه وآله فرمود حسين من نوز ابد و ستى خدا
دوست دارم و از همين جهت بود آن شدّت محبّت محمّد و آل محمّد
با امّت و شيعيان خود كه تمام براى دوستى خدا بود و غير خود در
دل آنها راه نداشت و از اينجا ميتوان فهمى معنى كلام سيّد
الشّهداء ع را در دعاى عرفه انت الّذى ازلت الاغيار عن قلوب
احبّائك حتّى لم يحبّوا سواك و امّا اگر دوستى غير براى احسان
او باشد زيرا كه احسان بذاته محبوب است چه از احسان بدوست
رسيده باشد يا غير باز گشت آن بدوستى خدا است چرا كه اوست
خالق احسان و امر باحسان و موجد اسباب و دواعى احسان

وهر

وهر احسان كننده حسنه از حسنات اوست و از رشحات حسن
فعال و كمال جود او و قطره از درياى فضل و رحمت اوست
و امّا محبّت غير بواسطه مجانست و موانست چنانچه اطفال بيك
ديگر انس دارند كه الجنس مع الجنس يميل انّهم با ظاهر نسبت چنانچه در
اطفال و حيوانات مشاهده ميشود يا در خفاست چنانچه بسا
ميشود دو نفر يكديگر را بدون سابقه با استفاده دوست دارند
كه فرموده اند الارواح جنود مجنّدة فما تعارف منها ائتلف وما
تناكر منها اختلف و اين انس و محبّت راجع بمحبّت نفس است و
چنانچه بيان شد باز گشت محبّت و معرفت نفس بمحبّت و معرفت
حقّ است جلّ شانه فلا محبوب سوى الله الّا انّهم لا يشعرون
غير اوليائه واحبّائه يا حبيب قلوب الصّادقين اى صادقين
فى التّوحيد و كلام موحّد حقيقى ابا عبد الله ع را در دعاى عرفه
شنيدى انت الّذى ازلت الاغيار عن قلوب احبّائك حتّى لم
يحبّوا سواك و در دعا و مناجات امير المؤمنين ع است الهى و
الهمنى ولهاً بذكرك الى ذكرك واجعل همّتى الى روح نجاح اسمائك
ومحلّ قدسك شعر نيست بر لوح دلم جز الف قامت دوست
چه كنم حرف دگر ياد نداد استادم و اهل علم گفته اند لمّا

علم الحق نفسه و علم العالم من نفسه فاخرجه و خلقه علی صورته[٢]
[٢] و فی روایة خلق الله الآدم علی صورته
یعنی صور و اسمائه ای مظاهر اسمائه فما احب سوی نفسه لانه
یریها فی مرآت العالم فلا محب الا الله و لا محبوب سوی الله

در پردهٔ عاشقی نهان کیست	در جلوهٔ دلبری عیان کیست
نگذاشت چه غیرت تو غیری	ما و من و او و این آن کیست
حسن احسان چه جمله از تست	محبوب بجز تو در جهان کیست
عاشق چه توئی عشق و معشوق	لیلی کی و قیس در جهان کیست

حضرت ابا الفضل فرمود در ابیات خود در مقام مودت و محبت و مجاهده با حق

انی انا العباس ذو التودد	نجل علی المرتضی المؤید
	تا انجا که فرمود
یا نفس لا تخشی من الکفار	و ابشری برحمة الجبار الی آخره

که تمام نظران یگانه مرد عالم و هیکل تجرید و توحید حضرت حق
و معشوق مطلق بوده مطلب هم و من الناس من یتخذ من دون
الله اندادا یحبونهم کحب الله و الذین آمنوا اشد حبا لله محبت
ابتهاج باشد بحصول کمالی یا تخیل حصول کمالی مظنون یا محقق و به بیانی
دیگر محبت میل نفس است با نچه در شعور بدان لذتی یا کمالی مقارن
شعور باشد و چون لذت ادراک ملایم است یعنی میل کمال پس محبت

[٢] لغز تشبیه از ابیات مذکوره دو صفحه گذشته را حکایت به دیگری در نظر اهل معرفت پیش بود

از لذت یا تخیل لذت خالی نباشد و محبت قابل شدت و ضعف است و
و محبت شدیده و افراط در دوستی مقام عشق است و اهل ذوق گفته‌اند
که رجا و خشیت و شوق و انس و انبساط و توکل و رضا و تسلیم و
فنا از لوازم باشد چه محبت با تصور رحمت محبوب اقتضای رجا کند
و با تصور هیبت و اقتضاء خشیت کند با عدم وصول اقتضای شوق
کند و با استعداد وصول اقتضاء انس و با فرط انس اقتضای انبساط
و با ثقت و اطمینان بعنایت اقتضاء توکل و با استحسان هر اثر که
از محبوب صادر شود اقتضای رضا و با تصور قصور و عجز خود و
کمال حاطت و قدرت او اقتضای تسلیم دارد پس از ان حاکم مطلق
محبوب را داند و محکوم مطلق خود را شمرد و ان مقام فنا باشد
که همه معشوق را بینند و هیچ خود را نه بینند که اهل عرفان گفته‌اند
مراد بفنا فی الله نه فنای ذات اوست بلکه فنای جهت بشریت و انانیت
او در جهت ربوبیت است چرا که هر بنده را جهتی از حضرت حق هست
و این فنا حاصل نشود مگر بعد از توجه تام بجناب حق مطلق و ان
محقق نشود مگر بمحبت و عشق حق و ان فرع معرفت و یقین کامل است
پس از ان جهت حقیت غالب شود و جهت خلقیت و بشریت
مقهور و مغلوب گردد مثل قطعهٔ آهنی که در آتش گذاری

چه آنکه بواسطهٔ مجاورت آتش و استعداد قبول ناریت کم کم صفت
آتشی در او جلوه کند از سوزانیدن و روشنی دادن وغیره و الا
قبلا این آثار در او نبود شعر زبس بستم خیال تو تو گشتم پای
تا سر من تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته
وذلك التوجه كما ذكرنا لا يمكن الا بالمحبة الذاتية في العبد و
ظهورها لا يكون الا بالاجتناب عما يضادها و ينافيها و
هو التقوى مما عداها فالمحبة هي المركب والزاد هو التقوى
وهذا الفناء موجب لان يتحقق العبد بتعينات حقانية وصفات
ربانية وهو البقاء بالحق فلا يرتفع التعين منه شعر

پارسی گو گرچه تازی خوشتر است | عشق را گر صد زبانی دیگر است
بیت
هر چه می‌نگرم صورت تو می‌بینم | در آن میان همه در چشم من تو می‌آید

هر جمال و کمال که در جمیع مراتب ظاهر است پرتو جمال و کمال
اوست اینجا تافته و هر جمیل و صبیح و صانع از او جمال و کمال و
صنعت یافته هر که دانا ناداني اثر دانائی اوست و هر کجا بینا
بینی ثمرهٔ بینائی اوست و بالجمله صفات اوست از اوج کلیت و
اطلاق تنزل فرموده در حضیض جزئیت و تقیید تجلی نموده
تا تو از جزو بکل راه بری و از تقیید باطلاق روی آوری نه

آنکه جزو را از کل ممتاز دانی و مقید را از مطلق باز دانی رباعی

رفتم بتماشای گلان شمع طراز | چون دید بمیان گلشنم گفت بناز
من اصلم و کلها جهانم فرع من است | از اصل چرا بفرع میمانی باز

آدمی گرچه بسبب جسمانیت در غایت کثافت است اما بحسب روحانیت
در غایت لطافت است زیرا که بهر چه روی آرد حکم آن گیرد و
بهر چه توجه کند رنگ آن پذیرد لهذا حکما گفته اند چون نفس
ناطقه بصور مطابق حقایق متجلی شود و باحکام صادقه متحقق
گردد صارت کأنها الوجود کله و عموم خلایق بواسطهٔ شدت
اتصال ببین صورت جسمانی و کمال اشتغال ببین پیکر هیولانی
چنین شده اند که خود را از آن باز نمیدانند و امتیاز خود از آن
نتوانند

مثال این بلکه هزار درجه الطف از آن

بیت
ای برادر تو همه اندیشهٔ | ما بقی تو استخوان و ریشهٔ
گر گل است اندیشهٔ تو گلشنی | ور بود خاری تو هیمه گلخنی

پس میباید بکوشی و خود را از نظر خود بپوشی و بمراقبات
بحقیقت ساعی باشی و اشتغال بحق یابی که در جان تو موجودات
تجالی جمال او بینی و مراتب کاینات مرایای کمال او بینی و بر
این نسبت چندان مداومت نمائی که با جان تو در آمیزد و هستی
تو از نظر تو برخیزد و اگر بخود در آوری باور و آورده باشی

وچون از خود تعبیر کنی از او تعبیر کرده باشی فصار المقید هو
المطلق وانا الحق هو الحق رباعی گر در دل تو گل گذرد گل باشی
ور بلبل بی قرار بلبل باشی   تو جزوی و حق کل است
اگر روزی چند   اندیشه کل پیشه کنی کل باشی
در حدیث قدسی وارد است ما تقرب عبدی بشیء احب الی مما
افترضته علیه ولا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه
فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به
ولسانه الذی ینطق به ویده الذی یبطش بها ان دعانی
اجبته وان سئلنی اعطیته وغیر ذلک از آنچه وارد شده ان الله
قال علی لسان عبده سمع الله لمن حمده واز حضرت صادق علیه السلام
نقل شده انه کان یصلی نماز میخواند آنحضرت در بین نماز حالت غشیه
براو دست داد وافتاد بعد از آن جناب سبب پرسیدند فرمود
ما زلت اردد هذه الآیة حتی سمعتها من قائلها ودر روایتی
من المتکلم بها واز آنحضرت روایت شده قال لنا حالات مع الله
هو فیها نحن ونحن فیها هو ومع ذلک هو هو ونحن نحن تو تا خود را
بکلی در نبازی   نماز تو کی شود آخر نمازی   اقم الصلوة
لذکری باید بفکر معنی آن بود وکوشش نمود پیروی پیشوایان

دین واهل حقیقت ومعرفت نمود وکوشش وورزش این نسبت
شریفه بر وجهی که در هیچ وقت از اوقات وهیچ حال از حالات
از آن نسبت خیالی وتذکر قلبی خالی نباشد چه در آمدن ورفتن
وچه در خوردن وخفتن وچه در شنیدن وگفتن واجمالا در
جمیع حرکات وسکنات حاضر وقت باید بود تا به بطالت وغفلت
نگذرد و واقف نفس باشد که از حضور حضرت رب العزة وولی نعم
غیر متناهی خود تغافل ننماید فراموش ننماید دائما بذکر او مشغول
باشد این است که در فقره دعا است وارزقنی ذکرک بدوامه
خطاب شد بموسی در هر حال مرا فراموش نکن بیت

یارب بر هانیم ز حرمان چه شود	راهی دهیم بکوی عرفان چه شود
صد کبر که از کرم مسلمان کردی	یک کبر دیگر کنی مسلمان چه شود
یارب ز دو کون بی نیازم گردان	زان ره که نه سوی تست بازم گردان
در راه طلب محرم رازم گردان	وز افسر فقر سرفرازم گردان
یارب همه خلق را بمن بدخو کن	وز جمله جهانیان مرا یکسو کن
روی دل من صرف کن از هر جهتی	در عشق خودت یک جهت و یکرو کن

وچنانچه امتداد نسبت مذکوره بشمول جمیع اوقات وازمان لازم است
همچنان ازدیاد کیفیات نسبت عالیه از ملازمه اکوان ونیز ...

ملاحظهٔ صور امکانیه با هم مطالب است و از عجز مجتهدی تمام و جدی
در نفی خواطر و اوهام میسّر نگردد و هر چند خواطر منتفی تر و ساکن تر
مختفی تر و آن نسبت قوی تر کوشش میباید کرد تا خواطر متفرقه
از ساحت سینهٔ حجم بیرون زند و نور ظهور هستی حق سبحانه
و تعالی در باطن پرتوی افکند و نور از تو بستاند و از مزاحمت اغیار
برهاند نه شعور بخود بیت و نه شعور بعد شعور خود بل لا یبقی الا الواحد
الاحد و در مناجات حضرت امیر است الهی هب لی کمال الانقطاع الیک
و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب
حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة
بعزّ قدسک الابهج   یارب دل پاک و جان آگاهم ده
آه شب و گریهٔ سحرگاهم ده   در راه خود اول ز خودم بیخود کن

انگه بیخود ز خود بخود راهم ده	یارب مددی کز دوئی خود برهم
از بد برهم و ز نیک خود برهم	در هستی خود مرا ز خود بیخود کن
تا از خودی و بیخودی خود برهم	و این مقام فنا و از خودی خود

بیخود شدن است و از اینجا معلوم میشود سرّ آنچه منقول از حضرت
خاتم است در باب حال شهدای کربلا که لا یجدون الم مسّ الحدید
نمییافتند و درک نمیکنند الم و درد شمشیر و نیزه را اصحاب عشق

و محبت

و محبت الم را نمیداند و خود را نمی بیند و نمی فهمد الم و درد را الم او
فرقت محبوب و معشوق است چنانچه امام العابدین و رئیس العاشقین
امیر المؤمنین ع گوید فهبنی یا الهی و سیدی و مولای صبرت علی
عذابک فکیف اصبر علی فراقک هیچ شده بکاری از امور مهمه
دنیا مشغول باشی بطوریکه از خود بیخود باشی و در آن حال جراحتی و زخمی
بدست یا پای تو وارد شود و هیچ التفات نکنی این نمونه از آن حال
محبین حق است که از خودی خود بیخبر باشند و احساس الم از چیزی
نکنند نهایت آن حال عشق دنیا است و این حال عشق حق است جل و
علا و مادام که انسان در دام هوا و هوس دنیا است التفات و دوام
آن نسبت شریفه عالیه مذکوره بروی دشوار است اما پس از معرفت
و محبت حقتعالی و ظهور آثار جذبات لطف و در وی مشغله محسوسات
و معقولات از باطن سالک لتذاذات غلبه کند بر لذات جسمانی و
روحانی و کلفت مجاهده از بین برود و لذت مشاهده در جای آن
او بر دخاطر از مزاحمت اغیار بپردازد و زبانش بدین ترنم آغازد

با عشق تو ام هوا نماندست و هوس	با آتش سوزنده چسان ماند خس
از مستی من نشان نمی یابد کس	ماندست مرا یار نشانی و بس

مثل وجود محترم حضرت ابا الفضل علیه السلام که ترک نمود هوا و هوس

دنیا را

دنیا را و آنچه از خارج و داخل دعوت شد بترک حق و اقبال بباطل و ریاسات
و زخارف دنیا چنانچه من بعد نقل خواهد شد اعتنا نفرمود و در
راه حق و عشق و محبت امام خود و حجت حق ثابت بماند و از جهت
بشریت و هستی خود گذشت و بجذبه ربوبیت مجذوب حق شد
و بمقام فناء فی الحق و وصال محبوب رسید و بزبان حال و قال گفت

یا نفس من بعد الحسین هونی	فبعده لا کنت ان تکونی
هذا الحسین شارب المنون	وتشربین بارد المعین
هیهات ما هذا فعال دینی	ولا فعال صادق الیقین

یعنی ای نفس از بعد از وفات و شهادت حسین علیه السلام
کوتاهی و سستی کن در امر زندگانی بطوریکه بعد از او زنده نباشی
ان تکونی ای تکون حیا پس خبر محذوف است و کنت تامه است یعنی
وجدت و تقدیر ان لا تکونی حیا فی الدنیا و این حسین است که شربت
ناگوار مرگ را چشنده است چگونه سزاوار است تو آب سرد خوشگوار
بنوشی دور است این کار از شخص دیندار و نیست کردار شخصیکه
براستی یقین و عقیده کامل بدین حق داشته باشد خلاصه مفاد
این ابیات شریفه شدت علاقه و مقام محبت و عشق حضرت
ابا الفضل علیه السلام است بحضرت سید الشهداء علیه السلام و چون

از اثر دیانت و یقین و عقاید حقه بمبدء و معاد بوده کاشف از
شدت محبت و عشق حضرت حق جل و علا میباشد پس مصداق
آیه مبارکه والمؤمنون اشد حبا لله انجناب است پس اگر کسی خواهد بدون واسطه
یا با واسطه دوست خدا شود و بمقام دوستی حقتعالی برسد
باید طریق دوستی را از جناب ابا الفضل علیه السلام تعلیم بگیرد و همچنین
اگر خواهد معنی دوستی و مواسات با برادر صلبی و برادران
دینی و ایمانی را بیابد باید از صفت حسنه و مواسات و وفاداری
را در وجود مبارک آنحضرت بتمام معنی ملاحظه کند و او است
عامل و مصداق آیه مبارکه وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و ختم
میکنم این عنوان محبت و مودت را بذکر این حدیث شریف در حدیث
معتبر وارد شده که چهار طایفه اند که عذاب ببرکت ایشان رفع میشود
اول کسانیکه تعمیر مساجد میکنند چه تعمیر ظاهری و چه تعمیر
بعبادات و ذکر خدا دوم کسانیکه در سحرها استغفار میکنند
سوم اطفالیکه تعلیم قران میگیرند و قران میاموزند چهارم کسانیکه
با یکدیگر دوستی میکنند برای خدا فی الوافی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان المتحابین فی الله یوم القیمة علی منابر من النور قد اضاء
نور وجوههم و نور اجسادهم و نور منابرهم کل شیء حتی

یعرفوا به فیقال هؤلاء المتحابون فی الله ؑ باب اوّل در بیان خصایص
و امتیازات حضرت ابو الفضل ع و اللّه ماجدش امیر المؤمنین و سیّد
الوصیّین و یعسوب الدّین و نظام المسلمین و مولی الموحّدین و مطلوب
الکاملین و محبوب الواصلین سپهر امامت و سلطان سریر کرامت
واقف معارج لاهوت عارف مدارج ناسوت منبع عیون مشاهده
و مجمع فنون مجاهده مظهر انوار فتوّت مصدر آثار مروّت فاتحهٔ کتاب
ولایت خاتمهٔ مصحف وصایت مرکز دائرهٔ سیادت قطب فلک
سعادت شمع محفل فصاحت سرو چمن صباحت قاضی محکمهٔ قضا
و قدر صاحب راز سیّد البشر امینه اسماء و صفات الهی لایق
مرتبهٔ خلافت و پادشاهی منصوص بنصّ من کنت مولاه فعلیّ
مولاه مخصوص بفیض ما انتجیته و لکنّ الله انتجاه سلام الله علیه
و علی من انتسب فی المعرفة الیه نوئیان گوهر یکدانه که در لم قدس
ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک امین الله فی ارضه و حجّته علی
خلقه و آن کسی است که فرموده رسول خدا ص در حق او باتّفاق
روایات فریقین انّ لاخی علیّ بن ابیطالب فضائل لا تحصی کثرة
و انّ الجنّ و الانس لا یقدرون علی احصائها یعنی از برای برادرم
علیّ بن ابیطالب فضیلتهاست که کثرة آن شماره نشود و جنّ و انس

نتوانند شماره کنند و در کتاب مشارق الانوار منقول است که ابوذر از
خدمت رسول خدا بیرون آمد عمر باو رسید گفت که بود نزد پیغمبر
گفت کسی بود که نمی شناختم او را چون عمر آمد دید امیر المؤمنین ع آنجا
مشرّف است عرض کرد یا رسول الله آیا شما نفرمودید که آسمان سایه
نینداخته و زمین غبار بر نداشته راستگوتر از ابی ذر آنحضرت
فرمود چنین است که گفته ام عمر گفت من امروز دروغ شنیدم
از ابی ذر سؤال کردم که بود نزد رسول گفت کسی بود که نمیشناختم
او را و حال آنکه علی را خوب میشناسد حضرت فرمود راست گفته
نمیشناسد علی را مگر من و خداوند عزّ و جلّ و این بیان چنانچه
ذکر شد بروایات شیعه و سنّی نقل شده من جمله در احتجاج طبرسی
ره نقل شده سئل یحیی الاکثم ابو الحسن العالم العسکری ع عن قوله
تعالی وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ
اَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللهِ اِنَّ اللهَ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ پس امام ع بیان هفت
دریا فرمود و فرمود نحن کلمات الله الّتی لا تدرک فضائلنا و لا
تستقصی یعنی مائیم کلمات خدا که درک نمیشود فضائل ما و احاطه
نمیتوانند نماید بر آن و از کتب عامّه شیخ سلیمان بلخی حنفی در
ینابیع المودّه از سعید بن جبیر منقول است قلت لابن عبّاس رضی الله عنه اسألک

عن اختلاف الناس في علي رضي الله عنه قال یا بن جبیر تسئلني عن من
کانت له ثلاثة آلاف منقبة في لیلة واحدة وهي لیلة القربة في قلیب
بدر سلم علیه ثلاثة آلاف من الملئکة من عند ربهم وتسئلني عن وصي
رسول الله ص وصاحب حوضه وصاحب لوائه في المحشر والذي
نفس عبد الله بن العباس بیده لو کانت بحار الدنیا مدادا واشجارها
اقلاما واهلها کتابا فکتبوا مناقب علي بن ابیطالب وفضائله ما
احصوها و از ابی ذر روایت شده ان علیا قال لاصحاب الشوری
هل فیکم من سلم علیه في ساعة واحدة ثلاثة آلاف من الملئکة وفیهم
جبرائیل ومیکائیل واسرافیل لیلة في قلیب بدر مثل انا لما جئت
بالماء الی رسول الله قالوا لا وعالم متبحر معاصر دامت افاضاته
در کتاب مفاتیح الجنان گوید روایات بسیار وارد شده که در آن شب
بدر حضرت رسول ص با اصحاب فرمود کیست امشب برای ما برود
آب بکشد بیاورد اصحاب سکوت کردند و هیچیک اقدام نکردند
حضرت امیر ع مشکی برداشت بطلب آب بیرون رفت و آن شبی بود
سرد و باد می آمد و ظلمت داشت پس رسید بچاه آب و آن چاهی بود
بسیار گود و تاریک و آنحضرت دلوی نیافت تا از چاه آب کشد لاجرم
بچاه پائین رفت و مشک را پر کرد و بیرون آمد و گرد بامدن که ناگاه

باد سختی بر خورد بآنحضرت که آنجناب از سختی آن نشست تا بر طرف
شد پس برخواست و حرکت فرمود که ناگاه باد سختی مانند آن آمد حضرت
نشست تا آن نیز رد شد دیگر باره برخاست برود که مرتبه سیم نیز
همان نحو بادی رسید و آنحضرت نشست و چون رد شد برخاست و
خودرا بحضرت رسول ص رسانید حضرت پرسید که یا ابا الحسن
برای چه دیر آمدی عرض کرد که سه بادی بمن رسید که بسیار
سخت بود و مرا لرزه فرا گرفت و مکث بجهت بر طرف شدن آن بادها
بود فرمود آیا دانستی آنها چه بود یا علی عرض کرد نه فرمود آن اول
جبرئیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند پس از
اسرافیل بود با هزار ملائکه که سلام کرد بر تو و سلام کردند و
اینها فرود آمدند بجهت مدد ما و بعد از نقل خبر میفرماید اشاره
بهمین نموده قول آنکسیکه گفته از برای امیر المؤمنین ع در یکشب
هزار و سه منقبت بوده راقم حروف گوید چنانچه شاه ولایت با مشکی
بطلب آب برای پیغمبر رفت شیر و آنچه همی ماند بد و حضرت
ابا الفضل ع نیز با مشکی بطلب آب برای اولاد پیغمبر ص رفت حضرت
امیر آب آورد و چند هزار ملئکه بر او سلام نمودند لکن فرزند عزیز
اورا چند هزار دشمن کافر با حربه‌ها بر او احاطه نمودند و اورا بی

و دیگری میکائیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند

دست کرده از پای در آورده‌اند و گمان است که از عالم غیب و ملکوت چندین هزار ملئکه سماوات بر آن شهید مظلوم و مجاهد فی سبیل الله تحیت و سلام فرستادند سلامٌ علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار الکلام یجر الکلام مقصود آن بود که این مثل بحر و اقلام در احادیث منقوله در کتب اهل تسنن و شعراء ایشان نیز مذکور است من جمله عبد الحمید بن ابی الحدید معتزلی گفته یقولون لی قل فی علیّ مدائحا

فَاِنْ اَنَا لَمْ اَمْدَحْهُ قَالُوا مُعَانِدَا	فَلَوْ اَنَّ مَاءَ الْبَحْرِ السَّبْعَةِ الَّتِی
خُلِقْنَ مِدَادًا وَالسَّمٰوَاتُ کَاغَذٌ	وَاَشْجَارُ خَلْقِ اللهِ اَقْلَامُ کَاتِبٍ
اِذِ الْخَطُّ اَفْنَاهُنَّ عَادَتْ عَوَائِدُ	وَکَانَ جَمِیعُ الانسِ وَالجِنِّ کُتّابا
اذا کلّ منهم واحد قام واحد	وخطّوا جمیعًا منقبا بعد منقب
لما خطّ من تلك المناقب واحد	وشاعر شیعه گفته
اشجار شوند ار قلم و بحر مداد ش	گر دو صد قلزم و جیحون و فراتی
وانکه ز ازل تا ابد جمله نگارند	از صد یکی اوصاف انکنجد بصفاتی
هرگز نتوانند نفهمند و نیابند	زان وصف شاراتی زان مدح نکاتی
تا هست جهانم بجهان مهر تو زیبد	بی حب تو اینشه چه حیاتی چه مماتی
محروم ز خویشم من بیچاره ولیکن	دلشادازانم که شفیع عرصاتی
گیری نکوم دست هزاری سخناوند	اندر همه احوال مرا وانده سکراتی

رحمة الله علی قائله در انوار البهیه گوید حکی عن الشافعی انه قیل له ما تقول فی علی قال ما نقول فی حق من اخفتا ولیائه فضائله خوفا واخفتا عدائه فضائله حسدا وشاع من بین ذین ما ملأ الخافقین یعنی بشخص شافعی گفتند چه میگوئی در بارهٔ علی ع گفت چه گوئیم در حق کسیکه دوستانش فضائل او را از ترس مخفی نمودند و دشمنانش از حسد و بین دو جهت همه پر کرده فضائل او عالم را و همین بیانرا ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه گفته آنجا که گوید فامّا فضائله ع فانها قد بلغت من العظم والجلال والانتشار والاشتهار مبلغا تا آنکه گفته ما اقول فی رجل اقرّ له اعدائه وخصومه بالفضل ولم یمکنهم جحد مناقبه ولا کتمان فضائله وقد علمت انه استولی بنوامیه علی سلطان الاسلام فی شرق الارض وغربها واجتهد وابکلّ حیلة فی اطفاء نوره والتحریف علیه ووضع المعایب والمثالب له ولعنوه علی جمیع المنابر وتوعدوا مادحیه بل حبسوهم وقتلوهم ومنعوا من روایت حدیث یتضمّن له فضیلة او یرفع له ذکرا حتّی حظر وان یسمّی احد باسمه فما زاده ذلك الّا رفعة وسموّا وکان کالمسك کلّما ستر انتشر عرفه الی اخر ما قال اقول راقم حروف گوید چون امام

علیه السلام روح عالم است و عالم بمنزلهٔ جسد اوست پس
چنانچه روح تدبیر جسد میکند و تصرف در او مینماید بانچه از برای
اوست از قوای روحانیه و جسمانیه همچنین انسان کامل بتوسط
اسمآء الهیه که خداوند بودیعه گذارده نزد او و تعلیم نموده او را و او
بمنزلهٔ قوای روح مقدس او هستند تصرف میکند در عالم
و بتوسط ملائکه مدبرات که مامور حکم او هستند تدبیر در
امور عالم کائنات مینماید به بیان دیگر امام و انسان کامل سلطان
و خلیفة الله است و عالم ممکنات رعیت و رعایای او هستند
و رعایت انها بطور انسب و الیق بر او لازم است پس چون حق
سبحانه و تعالی در ایینهٔ دل انسان که خلیفهٔ اوست تجلی میکند
و عکس انوار تجلیات از ایینهٔ دل او بر عالم فایض میشود و بوصول
ان فیض باقی میماند و تا این انسان کامل در عالم باقیست استمداد
میکند از حقتعالی تجلیات رحمت واسعهٔ رحمانیه و رحیمیه
را و بواسطهٔ اسما و صفاتیکه موجودات عالم مظاهر و محل
استوای انها است بایشان میرساند پس بواسطهٔ استمداد او باقی
میمانند فبوجوده ثبتت الدنیا و بیمنه رزق الوری پس اوست
برزخ و واسطهٔ فیض که فرموده مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ بَیْنَهُمَا

بَرْزَخٌ لَا یَبْغِیَانِ و از کلام حضرت صادق ع منقول است نحن صنائع الله
وَ الناس بعد صنایع لنا و شاهد بر این مطالب معروضه و تایید
انها بفرمایشات منقوله از همان مقام و لایت است بروایت شیخ رجب
الحلی رحمة الله علیه فی کتابه المسمی بمشارق الیقین فی کشف اسرار امیر
المؤمنین علیه السلام که انحضرت چون مظهر اسم یا مَنْ دَلَّ عَلَی ذَاتِهِ
بذاته بود در مقام وصف ذات و صفات خود فرموده در خطبهٔ
شریفه انا عندی مفاتح الغیب لا یعلمها بعد رسول الله الا انا
انا ذو القرنین المذکور فی الصحف الاولی انا صاحب خاتم
سلیمان انا ولی الحساب انا صاحب الصراط و الموقف انا قاسم الجنة
و النار انا ادم الاول انا نوح الاول انا اية الجبار انا حقیقة الاسرار
انا مورق الاشجار انا موقع الثمار الموقع رساننده انا مفجر العیون
انا مجری الانهار انا خازن العلم انا طود الحلم انا امیر المؤمنین
انا عین الیقین انا حجة الله فی السموات و الارض انا الراجفة
انا الصاعقة انا الصیحة بالحق انا الساعة لمن کذب بها انا
ذلک الکتاب لا ریب فیه انا الاسماء الحسنی التی امر الله ان یدعی
بها انا ذلک النور الذی اقتبس موسی منه الهدی انا صاحب
الصور انا مخرج من فی القبور انا صاحب یوم النشور انا صاحب

نوح ومنجیه انا صاحب ایوب المبتلی وشافیه انا اقمت السموات
بامر ربی انا صاحب ابرهیم انا سر الکلیم انا الناظر فی الملکوت
انا الامر الحی الذی لا یموت انا ولی الحق علی سایر الخلق انا الذی
لا یبدل القول لدی وحساب الخلق الی الی اخر ما نقل فی الکتب
المبسوطة تا انجا که فرمود بعد از کلام طویلی از قبیل ما ذکر کان
بالمنافقین یقولون نص علی نفسه بالربانیة الا فاشهدوا
شهادة اسئلکم بها عند الحاجة الیها ان علیاً نور مخلوق و
عبد مرزوق ومن قال غیر هذا فعلیه لعنة الله ولعنة اللاعنین
واز روایات وارده از جابر انصاری در خطبهٔ تطنجیه و در روایت
وارده از اصبغ بن نباته در خطبهٔ افتخار و در حدیث منقول از
سلمان و ابوذر بمضامین مذکوره نقل شده و در کتب احادیث
مفصله منقوش و مکتوبست من جمله علی الروایة فرموده یا سلمان
و یا جندب ان معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله معرفتی
وهو الدین الخالص ثم قال من بعد کلام طویل بمضمون ما ذکر یا
سلمان بنا شرف کل مبعوث فلا تدعونا اربابا وقولوا فینا ما
شئتم ففینا هلک من هلک ونجا من نجی انا ابو کل مؤمن و مؤمنة
واضافه از انجه فرموده ثم قال بعد کلام فی الاخبار بالوقایع الاتیة

والحوادث المغیبة الا و کم عجائب ترکتها و دلائل کتمتها لا اجد لها
حملة و من کلام له علیه السلام نحن سر الله الذی لا یخفی و نوره الذی
لا یطفی و نعمته التی لا تجزی اولنا محمد و اوسطنا محمد و اخرنا محمد
و فی روایة کلنا محمد فمن عرفنا فقد استکمل الدین القیم و بمضمون
اخبار مذکوره شاعر عارف شعر گفته

تا صورت پیوند جهان بود علی بود — تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود
شاهیکه ولی بود و وصی بود علی بود — سلطان سخا و کرم و جود علی بود
هم آدم و هم شیث و هم ادریس هم ایوب — هم یونس و هم یوسف و هم هود علی بود
هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس — هم صالح پیغمبر و داود علی بود
عیسی بوجود آمد و در حال سخن گفت — آن نطق و فصاحت که در او بود علی بود
مسجود ملایک که شد آدم ز علی شد — در قبله محمد بود مقصود علی بود
از احمد مجتبی بشنو تا که بیابی — کان یار که او نفس نبی بود علی بود
آن شاه سرافراز که اندر شب معراج — با احمد مختار یکی بود علی بود
محجوب نبودند کسانیکه ندیدند — کاندر ره دین احمد محمود علی بود
آن معنی قرآن که خدا در همه قرآن — کردش صفت عصمت و بشنو علی بود
این کفر نباشد سخن کفر نه اینست — تا هست علی باشد تا بود علی بود
آن قلعه‌گشائی که در از قلعهٔ خیبر — بر کند بیک حمله و بگشود علی بود

آن سرور سرافراز که اندر ره اسلام	تا کار نشد راست نیاسود علی بود
از شیر خدا و رکه برای طمع نفس	بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود
سترد و جهان جمله ز بینای نهان	شمس الحق شرب که بنمود علی بود

بعضی از عرفا در این مقام بیانی دارند خوش داشتم بعرض اهل عرفان و علم برسانم اذا تجلی الله سبحانه بذاته لاحد یری کل الذوات والصفات والافعال متلاشیة فی اشعة ذاته وصفاته وافعاله و یجد نفسه مع جمیع المخلوقات کانها مدبرة لها وهی اعضائها لا یلم بواحد منها شیء الا یراه ملما به و یری انه الذات الواحدة وصفته صفتها وفعله فعلها لاستهلاکه بالکلیة فی عین التوحید ولیس للانسان وراء هذه الرتبة مقام فی التوحید ولما انجذب بصیرة الروح الی مشاهدة جمال الذات استتر نور العقل الفارق بین الاشیاء فی غلبة نور الذات القدیمة وارتفع التمیز بین القدم والحدوث لزهوق الباطل عند مجیئ الحق و یسمی هذه جمعا ولصاحب الجمع ان یضیف الی کل اثر ظهر فی الوجود وکل صفة وفعل واسم لانحصار الکل عنده فی ذات واحدة فتارة یحکی عن حال هذا وتارة عن حال ذاک ولا نعنی بقولنا قال فلان بلسان الجمع الا هذا وهذا سر فی صدور امثال هذه الکلمات لعلویة عن مصدرها

صلوات الله وسلامه علیه و علی من انتسب الیه   الا ای طوطی گویای اسرار

مبادا خالیت شکر ز منقار	سرت سبز و دلت خوش باد جاوید
که خوش نقشی نمودی از خط یار	سخن سربسته گفتی با حریفان
خدا را زین معما پرده بردار	در مذهب ما کلام حق یاد علی است
طاعت که بود قبول حق با علی است	از جمله آفرینش کون و مکان
مقصود خدا علی و اولاد علی است	کما فی الروایة انی ما خلقت سماء

مبنیة ولا ارضا مدحیة ولا قمرا منیرا ولا شمسا مضیئة ولا فلکا یدور ولا ملکا یسری ولا بحرا یجری الا لمحبة هؤلاء الخمسة **باب دوم** در فضیلت و خصایص والده شریفه حضرت ابا الفضل ع والده کریمه آنجناب فاطمه وحیدیه کلابیه میباشد و نسب او بوحید بن کعب و کلاب بن ربیعه میرسد که از مشاهیر عرب بوده و بواسطه آنکه شمر از بنی الکلاب بود از ابن زیاد امان گرفت برای آنحضرت و برادران مادری او و خطاب یا بنی اختنا (یعنی ای پسرهای خواهر ما ایمن) بایشان نمود و در کتاب کامل ابن اثیر نقل شده که آن کسیکه امان گرفت از ابن زیاد برای آنها عبدالله بن ابی المحل الحرام بوده و ام البنین صلوات الله علیها و علی حضرت بعلها و بنیها سیما السید المظلوم الشهید الممتحن عمه او بوده و آن امان را با غلام خود از طریق مکر و حیله و دنیاپرستی

فرستادان جوانان غیور دلیری گفتند حاجتی بامان شما نداریم امان الله خیر
من امان ابن سمیه و ازین دو روایت منافاتی با هم ندارد شاید هر دو
اقدام کرده باشند و ان مخدره دختر حزام بن خالد بن ربیعة بن وحید
کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعة بن عامر است از هوازن که اسم قبیله است
و او را ام البنین کنیه دادند برای انکه حضرت امیر علیه السلام چنانچه
وارد شده فرمود ببرادر خود عقیل که عالم بود بانساب عرب طلب
کن برای من زنی از شجاعان عرب تا بزاید برای من فارس فحل یعنی سوار
نر و شجاعی پس او عرض کرد تزویج کن فاطمه کلابیه را زیرا که شجاعتر
از پدران او میدانم و چون آن حضرت او را تزویج نمود چهار پسر اورد
سید مظلومان ابا الفضل که او را عباس اکبر گفتند و عبدالله اکبر
و جعفر اکبر و عثمان اکبر همنام بود با عثمان بن مظعون که از کبار و عباد
صحابه بود و جناب ابو الفضل از انها بزرگتر بود و از این جهت معروف
بام البنین و مادر پسرها شد و ان مخدره بعد از شهادت این چهار
پسر زنده بود و بروایت ابو الفرج و غیره بقبرستان بقیع میرفت و
ندبه میکرد بر ایشان اشجی ندبه و احرقها یعنی با سوز و گداز بی ناله
و گریه میکرد و مروان ملعون که از خلفاء بنی امیه بود با جمعی از اهل
مدینه در بقیع و با او در گریه موافقت میکردند این ابیات را محمد بن علی

حمزه بسند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده و از بعض کتب
معتبره نقل شده که ام البنین اول زنی بود که بعد از فاطمه زهرا علیها
سلام تزویج نمود و در کتاب تذکرة الخواتین هم نقل شده و این منافاتی
با وصیت حضرت صدیقه بتزویج امامه بنت زینب ندارد چنانچه بعضی
استبعاد نمودند چرا که آن حضرت وصیت نکرد که اول زنیکه اختیار میکنی
امامه باشد و از نقل بعضی کتب مثل کنز المصائب کشف میشود که ام
البنین عالمه بوده چرا که نقل نموده اند حضرت ابو الفضل در اوائل
عمر خود علوم بسیاری از پدر و مادر و خواهران خود فرا گرفت و مخفی
مباد که شرعا و عقلا اخلاق و دانش و بینش مادر در اولاد طفل چه
از جهت ولادت و چه از جهت رضاع و شیر مدخلیتی عظیمه در
تربیت هست اول مدرسه و کلاس اول طفل دامن مادر است و
مادر تربیت شده میتواند طفل را تربیت کند چنانچه حسن اخلاق
و حسن رفتار زن در معاشرت و اسایش و تمتع مرد از او اثار
عظیمه و فوائد کثیره است در حدیث وارد است که زن بمنزله قلاده
ایست که مرد در گردن خود می افکند پس ببین که چگونه قلاده میگیری
و فرمودند که زن صالحه و غیر صالحه هیچیک قیمت ندارند زن صالحه
طلا و نقره قیمت آن نیست بلکه او بهتر است از طلا و نقره و زن غیر

غیر صالحه بخاک هم نمیارزد و خاک بهتر از اوست و حضرت رسول
ص فرمود که بکفو و مثل خود بدهید و از کفو و مانند خود دختر
بخواهید و از برای نطفهٔ خود زنی پیدا کنید که شایستهٔ آن باشد و
در حدیث صحیح وارد است از حضرت صادق ع که هر که زن برای بخواهد
برای حسن جمال و مال او از هر دو محروم ماند و اگر از برای دین
داری و صلاح بخواهد خداوند مال و جمال هر دو روزی او
کند و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود بخواه زن گندم
گون فراخ چشم و سیاه چشم و بزرگ سرین میانه بالا پس اگر نخواهیش
بیا مهرش را از من بگیر و حضرت رسول چون بخواستگاری
زنی میفرستاد میفرمود که گردنش را بو کنند که خوش بو باشد و عورك
پایش پر گوشت باشد و میفرمودند به بینید لبش خنده باشد و
عبوسه نباشد و حضرت رضا میفرمودند که از سعادت مرد آنست که زن
سفیدی داشته باشد و فرمودند چون خواهید زنی خواستگاری
کنید از مویش بپرسید چنانچه از رویش میپرسید و جمال و کمال
و سن و مزاج و اخلاق زن را مدخلیت عظیمه هست در مزاج و حال
و عمر و سلامتی و جوانی و پیری مرد نقل است که شخصی را دیدند
در طواف خانهٔ کعبه دیگری را بدوش کشیده و طواف میدهد

گمان کردند پدر اوست طواف میدهد شخص حامل گفتند خدا تو را
اجر بدهد که پدر را اینطور خدمت میکنی گفت این پسر من است که
بردوش من است زن او را اینطور پیر کرده امیرالمؤمنین علیه السلام می
فرماید کونوا من خیارهن علی حذر نمایید لما سبق بطوریکه در دین
مقدس اسلام ترغیب و تاکید در تزویج شده و طرفداری از نسوان
نموده در هیچ دین و مذهبی از مذاهب و ملل عالم نشده اثباتش در
مقام اول از کتاب که قرآن است وَ اَنْکِحُوا الْاَیامیٰ مِنْکُمْ الایمة من لا زوج
لها یعنی تزویج کنید آنهائی را که شوهر ندارند و در روایت نبوی منقولست
که فرمود رسول خدا اَلنِّکاحُ سُنَّتی فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتی فَلَیْسَ
مِنّی یعنی ازدواج سنت من است و کسیکه کناره کند و نخواهد
تزویج را از امت من نیست و در روایت دیگر فرموده تناکحوا تناسلوا
تکثروا فَاِنّی اُباهی بِکُمُ الْاُمَمَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَ لَوْ بِالسِّقْطِ یعنی تزویج
کنید و نسل پیدا کنید و بسیار کنید و زیاد کنید پس من مباهات
میکنم بسبب کثرت شما بر سایر امم اگرچه بواسطهٔ بچه سقط شده باشد
و در کتاب وافی در باب حب النساء روایات بسیار نقل فرموده من جمله
عن ابیعبدالله ع حُبُّ النِّسآءِ مِنْ اَخْلاقِ الْاَنْبِیاءِ یعنی دوستی
زنها از اخلاق انبیاء است و در روایت دیگر ما اظن رجلا یزداد

فی هذا الامر خیراً الا ازداد حبا للنسآء یعنی گمان ندارم مردی
زیاد کند در این امر یعنی مذهب تشیع و معرفت امام خیر برا مگر
انکه زیاد کند دوستی زنها را و در روایتی دوستی زنها زیاد
میکند فضیلت ایمان را و در روایتی فرمود زن بمنزلهٔ قلاده
ایست پس ببین چه قلاده بر خود میگذاری یعنی بدقت و تدبیر
تزویج کن تا زن صالحه بیابی در روایت از جابر انصاری از رسول
خدا نقل شده که فرمود خوب زنهای شما خیر نسائکم الولود العفیفة
العزیزة فی اهلها الذلیلة مع زوجها المتبرجة الحصان علی غیره التی تسمع قوله و تطیع
امره و اذا خلا بها بذلت له ما یرید منها و لم تبذل کتبذل الرجل
زن خوب ایده صفت یاد فرموده بسیار اولاد اورد با عفت باشد و نزد
خویشان و بستگانش بعزت باشد با شوهر خود بذلت و کوچکی کند
و با مرد خود با زینت باشد و اظهار زینت کند و با غیر شوهر با عفت
و ترک زینت کند و بشنود گفتار شوهر را و اطاعت کند امر او را
و چون با او خلوت کند هر چه بخواهد از او بذل کند و خود داری
نکند و بذل و بخشش نکند مثل بخشش مردها پس از ان فرمود خبر
دهم شما را به بدهای زنها انست که با خویشان و بستگان خود کوچکی
و ذلت داشته باشد و با شوهر خود بعزت و تکبر باشد

واولاد بیاورد و حسود و کینه دل باشد و از عمل قبیح پرهیز نکند
و در غیاب شوهر خود را زینت کند و با شوهر ترک زینت نماید و نشنود
سخن او را و اطاعت نکند امر او را و چون شوهر با او خلوت کند
منع کند شوهر را از خود و از انچه خواهد امتناع نماید و عذر شوهر
نپذیرد و از خطاء نگذرد و عن الصادق علیه السلام اغلب الاعداء للمؤمن
زوجة السوء و من دعاء النبی صلعم اعوذ بك من امراة تشیبنی قبل
مشیبی و قال صلعم افضل نساء امتی اصبحهن وجها و اقلهن مهرا
و قال صلعم اعلموا ان المراة السوداء اذا کانت ولودا احب من الحسناء
العاقر یعنی زن سیاه چهره که اولاد اورد بسیار بهتر است از زن
خوش صورتیکه اولاد نیاورد و عقیم باشد راقم حروف گوید من غیب
و تحریص بر ازدواج نیست مگر برای تولید و کثرت نسل انسان که اشرف
مخلوقات است که فرمود و لقد کرمنا بنی ادم و فضلناهم علی کثیر
ممن خلقنا و کثرت افراد و جمعیت انچیز یستکه مطلوب تمام ملل و
دانشمندان عالم است و تمام موجودات بالفطره و بالاستعداد و
جبلت خود میخواهند بمقام انسانیت و بشریت برسند که فرمود
یا ابن ادم خلقت الاشیاء لاجلك و خلقتك لاجلی یعنی ای پسر
ادم همه چیز را برای تو خلق کردم و تو را برای خود م خلق و ایجاد نمودم

وترغیب بزنهای صالحه برای اینکه زن کارخانهٔ ادم سازیست و مایهٔ بقای نسل است و نسل خوب از زنهای خوب غالباً تولید میشود اینستکه در روایتی نقل شده از شارع اسلام رسول خدا صلعم که ما استفاد امرء بعد الاسلام افضل من زوجة مسلمة تسره اذا نظر الیها وتطیعه اذا امرها وتحفظه اذا غاب عنها فی نفسها وماله وفی روایة نعیبه علی امر الدنیا والاخرة یعنی استفاده نکرده است مرد مسلمانی بعد از اسلام چیزیکه بهتر باشد از زن صالحه مسلمانیکه چون نظر بسوی او کند مسرور شود و چون باو امر کند اطاعت نماید و چون از او غایب شود خود و مال او را حفظ نماید یا ورا و باشد در امر دنیا و اخرت و فرمود اختاروا لنطفکم فان الخال احد الضجیعین یعنی اختیار مورد خوب کنید برای نطفهٔ خود که چنانچه فرزند پلید ضجیع است و مربی او میشود بسا هست خال مربی او میشود در روایت دیگر است تخیروا لنطفکم فان الابناء یشبه بالاخوال کلمهٔ معروفیست فرزند حلال زاده شبیه بخالو میشود در قران فرموده وقدموا لانفسکم گفته اند مراد طلب فرزند است و مراد اینستکه زنان پارسا طلب کنید تا فرزند صالح آورند چنانچه فرمود تخیروا لنطفکم اختیار کنید برای نطفه هاتان یعنی برای فرزندان خود فانظر فی ای نصاب تضع

ولدک فان العرق دساس و فرمود ایاکم وخضراء الدمن از زنهای بیدین و بی عفت پرهیز کنید ظاهرش چون گوه کافر پر خلل باطنش قهر خدا عز وجل نظر باین اسرار و حکم و توصیه و سفارش امیر المؤمنین ع بعقیل خواستگاری زن با خصوصیات مذکور را که بایستی از قبیله محترمی و شجاعی باشد او وقت پس از زن دقت نظر در خواستن و تزویج ان زبدهٔ مخدرات و مجللات و ان یگانه صدف مصفا ام البنین علیها السلام چنین یگانه در شاهواری مثل ابا الفضل علیه السلم با ان برادران ارجمند تولید میشود که شهرهٔ افاق و قبلهٔ اهل مجاهده و عرفان و مردان راه حق و یقین میشود پس این ازدواج امیر المؤمنین علیه السلم با این خصوصیات بلکه تعلیم و تدریسی است برای مسلمانان در امر ازدواج که دقت کنند در امر تزویج و با دستور و اداب شرعیه مذکوره عمل نمایند تا بخیر دنیا و اخرت و اولاد صالح که ثمرهٔ عمر و هستی انسانست و مایهٔ حیات جاودانی است برسند اما از انجا که اغلب ناس کارها از روی جهل و غیر گفته پیشوایان دین میکنند این امر اهم بمسامحه و جهالت انجام میدهند و اغلب در مقام ازدواج نظر بر فع شهوت با جمال و مال است و نظری ببقاء نسل صحیحا

ونولیدی برای عالم انسانیت نیست وعلاقه بقای خود در
دو عالم ندارند مثلا اگر اهل زراعتی بخواهد قسمتی از جنس
جو کشت کند در پاك بودن زمین و وقت کشت و پاکی تخم
ان وتربیت ان دقت میکند اما در کشتن و افشاندن بذر و تخم
انسانیت که گل سر سبد موجودات و علت غائی عالم است
بکلی از هر جهت غفلت میشود که فرمود در قران عظیم نسائکم
حرث لکم نه در پاك بودن محل ان دقت میشود چرا که زنهای
پاك دامن خود را بعضی صرف نظر کرده بزنهای فواحش الوده
بر جس و خبائث میپردازند یا نظر دارند و نه در پاکی تخم ان
دقت میکنند چرا که از لقمه حرام و شبهه طیبه میشود و نه در وقت
و محل ان دقت میشود چرا که برای وقت جماع دستوراتی رسیده
از انکسانیکه عالم با سرار و حقایق امور بوده اند بعض اوقات
و امکنه است سبب میشود که فرزند خونخوار شود مثل انکه
در زیر درخت میوه دار باشد بعض اوقات است اگر در ان وقت
نطفه منعقد شود فرزند دشمن دین و اهل دین گردد مثل
انکه در حال حیض زن باشد و بعض اوقات است فرزند یا ناقص
الخلقه یا بد خلق و بد قلب و بدخواه مردم شود مثل انکه در شب

عمر در حال حیض با در حال ... و شیر در زن النسنه مقابلت میکنند و اثر انه معلقه است امیر المؤمنین عبد الرحمن ابن ملجم در حال حیض مادرش با وطا شده ع

عید قربان یا شب نیمه شعبان باشد و بعضی اوقات و حالات است
اسباب کوردلی و بخیلی اولاد میشود مثل انکه در حال حمل زن بی
وضو جماع کند چون نطفه مؤمن محترم است و در حال شهوت
مگر و هست با حمل زن با او مقاربت نمودن پس فرمودند وضوء
بگیر مثل انکه وقت مسجد رفتن مستحب است با وضو باشند
المؤمن اعظم حرمة من الکعبة و فرمودند در افتاب اگر نطفه
منعقد شود انسان مادام العمر فقیر باشد و اگر در بام خانه مجامعت
شود ان بچه سقط کردد و از شارع اسلام و پیشوایان دین و
مربیان عالم انسانیت اداب و سننی برای وقت و محل و کیفیت
و کمیت ازدواج رسیده و علماء حقه بطور عربی و فارسی نوشته
الله و احقر کتاب افاضات عظیمه نوشته ام در بیان اداب و سنن شرعیه
و در سنه ۱۳۴۹ بطبع رسیده یان و سایر کتب مفصله مراجعه
شود این مختصر موقعیت ذکر انها ندارد مقصود اشاره و ذکر شمه
از ان بود من جمله از جهات ترغیب بازدواج انستکه تزویج موجب
مزید رزق است در کتاب وافی است قال رسول الله ص تزوجوا للرزق
فان لهن البرکة یعنی فرمود پیغمبر ص زن بخواهید برای رزق خود چرا
که در تزویج زنها است برکت و فرمود کسیکه ترك تزویج کند از ترس

عیال مندی و فقر فقد اساء ظنه بالله پس او بدگمان شده بخدا چرا که خداوند
فرموده ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله در کافی نقل فرموده از اسحق
ابن عمار گفت عرض کردم بحضرت ابیعبدالله صادق ع حدیثی که مردم میگویند
مردی آمد نزد رسول خدا ص و شکایت کرد از حاجت و فقر پس او را
امر بازدواج فرمود پس ازدواج نمود بازآمد و شکایت از حاجت نمود
حضرت او را امر بتزویج نمود تا سه مرتبه آیا این حدیث حق و صدق است
ابوعبدالله علیه السلام امام صادق فرمود نعم هو حق ثم قال الرزق مع النساء
والعیال یعنی بلی حق است و رزق با زن و عیال است و انما انتقاد دوم
که جهة ترغیب و تاکید در حسن سلوک و حسن معاشرت با نسوان
باشد خدا در قرآن فرموده وعاشروهن بالمعروف فان کرهتموهن فعسی
ان تکرهوا شیئاً و یجعل الله فیه خیراً کثیراً یعنی مخالطه و صحبت کنید
با زنهای خود بخوبی پس اگر کراهت دارید از ایشان بسا چیزها که از آنها
کراهت دارید و خداوند قرار میدهد در آنها خیر و نیکی بسیاری
از اینجا معلوم میشود اگر مردی گرفتار زن بداخلاق شود و از او کراهت
داشته باشد برای خدا با او بسازد و صبر کند خداوند در دنیا و آخرت
برای او خیر بسیاری مقرر فرماید که من جمله فرموده‌اند ثواب صبر
ایوب برای او نوشته شود و اگر کراهت برای بدصورتی او باشد و نیستند

بعضی

بعضی از حکما و دانشمندان زن خوش صورت نمیخواستند برای آنکه اگر
خوش صورت باشد بسبب کثرت مجامعت شود و آن سبب کم شدن قوی
و کوتاهی عمر است و در سوره بقره آیه ۲۲۹ فرموده فامساک بمعروف
او تسریح باحسان یعنی درباره زنهای خود یا نگاه داشتن بخوبی یا رها
کردن به نیکی پس یا بایستی زن را با خوشدل نگاه داشت یا به نیکی و خوش
وقتی او را رها نمود و در آیه قبل از آن فرموده و لهن مثل الذی علیهن
بالمعروف و للرجال علیهن درجة یعنی و زنان را بر مردان نیز حقی باشد
مانند آنکه مردان را بر ایشان حقی باشد بخوبی در حدیث وارد است که زن معاذ
رسول را گفت یا رسول الله حق زنان بر مردان چیست فرمود آنکه بر روی
ایشان نزنند و ایشان را زشت نخوانند و از آنچه خورند ایشان را دهند و آنچه
پوشند ایشان را پوشانند و از ایشان هجران ننمایند و فرمود ایشان اسیرانند
نزد شما و مالک نباشند بر نفس خود هیچ چیز را و با امانت خدا ایشان را
گرفته اید و بفرموده خداوند فروج ایشان را بر خود حلال نموده اید و در
تفسیر شیخ ابوالفتوح رحمه الله علیه نقل شده از میمونه زوجه النبی ص
که رسول خدا فرمود خیار الرجال من امتی خیارهم لنسائهم و خیر النساء
من امتی خیرهن لازواجهن یعنی بهترین مردان از امت من آنها باشند
که خیر و احسان کنند زنان خود را و بهترین زنان امت من آنها باشند که خیر

و خوبی

وخوبی کنند با شوهرهای خود و چون حمل بردارند در هر شب و روزی
اجر هزار شهید برای آنها باشد که در راه خدا کشته شده صابراً محتسباً
و هر یک از ایشان را در بهشت فضیلت دهند بر حور العین بمقدار فضیلت
من بر کمتر کسی از امت من و بهترین زنان امت من آنان باشند که رضای
شوهر نگاه دارند در هر چه او خواهد مادام که معصیت خدا نباشد
و بهترین مردان از امت من آن باشد که با اهل خود برفق و لطف نماید یعنی
مدارا و ملایمت و مرحمت زندگانی کند چنانچه مادر با لطف با فرزند
خود کند هر مردی از ایشان را یعنی با این اخلاق در شب و روزی اجر
صد شهید باشد که در راه خدا کشته شود صابراً و محتسباً عمر بن خطاب
گفت یا رسول الله چون است که مردان را مزد صد شهید باشد و زنان را
مزد هزار شهید حضرت فرمودند که مزد زنان از مردان بیشتر باشد
و ثوابش نزد خداوند تمامتر بود و خدای تعالی در بهشت درجات مرد
رفیعتر کند برضای زنان او و بدعای زن او را بعد از آن فرمود آیا ندانستی
بعد از شرک بخدا هیچ گناهی وزر و وبال آن بیشتر نیست از آنکه زن
معصیت و مخالفت شوهر خود کند و فرمود بترسید در خود و ضعیف
زن و یتیم که شما بواسطهٔ ایشان نزد خداوند مسئول میباشید و از
شما بپرسند از ایشان هر که با ایشان احسان کند برحمت و رضوان رسد

و هر که با ایشان بدی کند مستوجب سخط خدای تعالی شود و حق مرد بر
زن چون حق من است بر شما و هر که حق من ضایع کند چنان بود که حق خدا
ضایع کرده و هر که حق خدای ضایع کند باز گردد بغضب خدا و ماوای
او دوزخ است و آن بد جائیست چون حدیث شریفی بود بتمامه نقل شد
و بعضی از علما رحمة الله علیهم در بعض کتب خود حقوق مرد را بر زن
هفده [۱۷] چیز شماره نموده اند و حقوق زن را بر مرد سی [۳۰] چیز بشمار در آورده
اند و بسیار از آنها مستحب است بکتب مفصله در این باب رجوع
شود (قوله تعالی) وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ و مردان را بر زنان درجه و فضل و پایه است
در بیان مراد از این درجه و مزیت و فضل اختلاف است عبد الله بن عباس
گفته مهر و نفقهٔ او ست و بعضی مزیت و فضیلت مرد گفته اند بر او بمزید
عقل است و بعضی گفته اند بمزید میراث مرد است و بعضی گویند بوجوب
جهاد است بر مرد جابر و انس بن مالک بدو روایت روایت کرده اند
که پیغام زنان نزد رسول خدا صلعم آمد و گفت یا رسول الله ذَهَبَ الرِّجَالُ
بِفَضْلِ الْجِهَادِ فَمَا لَنَا یعنی مردان فضیلت جهاد بردند ما را چیست
حضرت فرمود سلام من با ایشان برسان و بگو طاعت شوهران داشتن
ایشان را برابر جهاد و شهادت باشد و لکن کم باشد که بجای
آورند و در روایت دیگر فرمود مِهْنَةُ إِحْدَاكُنَّ فِي بَيْتِهَا تُدْرِكُ عَمَلَ الْمُجَاهِدِينَ

فی سبیل الله یعنی خدمت وزحمت یکی از شما در خانه اش ثواب جهاد
فی سبیل الله دارد و بعضی گفته اند باینست که طلاق بدست مردان است
وبرخی گویند باینست که مردانرا از زنان عده نباشد و زنها از مرد باید
عده بگیرند بعد از طلاق و وفات و بعضی گفته اند بگواهی و شهادت
است که شهادت دو زن بجای یک مرد محسوب است و جمعی گویند
بقوت بر عبادت است بلکه بتمام قوای بدنی و ادراکی چنانچه دانشمندان
گفته اند قوت ادراکی و جسمی زن ثلث مرد است و در جای
دیگر از قران فرموده الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ

باب سوم

در بیان برادران وخواهران حضرت ابوالفضل ع شیخ مفید علیه
الرحمه در ارشاد فرموده اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام بیست و هفت است
از ذکور و اناث حسن وحسین وزینب و کلثوم که کنیه او ام کلثوم بود
که مادر طاهره انها صدیقه فاطمه بنت محمد خاتم النبیین صلوات الله
علیه و آله بود و محمد مکنی بابی القاسم که مادر او خوله دختر جعفر بن
قیس است و عمر و رقیه که با هم متولد شده اند از ام حبیبه بنت ربیعه
و عباس ع و جعفر و عثمان و عبدالله که مادر ایشان ام البنین بنت حزام
ابن خالد بن دارم است و این چهار در کربلا شهید شدند و محمد
اصغر مکنی بابی بکر و عبدالله مادر ایشان لیلی بنت مسعود دارمیه و این دو

نیز در کربلا شهید شدند تا انکه گوید بنابراین اولاد امیرالمؤمنین ع
بیست و هشت میباشد با محسن که سقط شده بوده ولیکن
شهرستانی در کتاب ملل و نحل از جمعی از عامه محسن ع را نقل نموده
اگرچه ابن ابی الحدید انرا از منفردات شیعه دانسته و ابن شهرآشوب
اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام را تا سی و پنج نفر شماره کرده و از عمری
نسابه نیز نقل کرده و انجناب هشت دختر از خود در حیات خود
بشوهر داده ولکن تمامرا بخویشان خود داد چون پیغمبر ص بعد از نظر
باولاد علی و جعفر فرمود بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا دختران ما برای
پسران ما و پسران ما برای دختران ما و حضرت امیر در زمان حیات
فاطمه ع زن اختیار نکرد و بعضی گفته اند حرام بوده بر انحضرت و بعد
از وفات صدیقه بنه شب تزویج نمود و بعد از انحضرت چهار زن
زنده ماندند امامه دختر زینب بنت خدیجه و اسماء بنت عمیس و لیلی
تمیمیه و ام البنین و بعد از انحضرت بدیگری تزویج نشدند و شوهری
دیگر اختیار نکردند نظر بروایت امامه از انحضرت لا یجوز لازواج
النبی و الوصی ان یتزوجن بغیره بعده جایز نیست برای زنهای پیغمبر
و وصی پیغمبر که بعد از او بدیگری شوهر کنند و هجده کنیز ام ولد از
انحضرت باقی ماند که بقیمت بر اولاد خود محسوب شدند و کنیزانیکه حمل

ولد نبودند از ثلث خود آزاد فرمود و مرحوم خلد مقام سپهر در طراز
المذهب فی احوال زینب ع گفته که علیا جناب زینب که در فضایل و مناقب
و عصمت و عفت و علم و حلم و نورانیت تالی مادر طاهرهٔ خود
بوده قریب بیست سال از حضرت ابو الفضل ع سن شریفش زیادتر
بوده چرا که بسیاری از روایات دلالت دارد که سن حضرت ابو الفضل ع
در زمان شهادت سی و پنج سال بوده و از این جهت کشف میشود که
ولادت با سعادت آنجناب در سال بیست و پنجم هجرت بوده و از این جهت
اشکالی و استبعادی در روایتی که من بعد نقل میشود از آنکه حضرت
امیر ع آن نور دیده گان را بزانو نشانید وارد آید و لکن ممکن است توجیه
آن با آنکه شاید زینب صغری بوده یا در حال رشد زینب خاتون و صغری
ابو الفضل ع بوده یا در دو مجلس بنوبت بوده و در یک روایت جمع
شده و استبعادی ندارد و بس است در فضیلت آن مخدره همانا که
صدوق ره در کمال الدین نقل کرده و مجلسی ره در جلد غیبت بحار که
آن مخدره نیابت خاصه داشته از امام زین العابدین ع و مرجع شیعه
بوده در احکام اسلام تا زمان صحت علی بن الحسین علیه السلم که کتمان
نمیکردند خلاصی آنحضرت را از آن کسالت و ایضاً فی اسند در جلالت
قدر آن مخدره و عصمت صغری آنچه را که طبرسی ره در کتاب احتجاج نقل

کرده

کرده از امام زین العابدین علیه السلم وقتیکه علیا جناب زینب در کوفه آن خطبهٔ
غراء را قرائت و انشا فرمود امام فرمود یا عمه اسکتی ففی الباقی من الماضی
اعتبار و انت بحمد الله عالمة غیر معلمة و فهمة غیر مفهمة ان البکاء و
الحزن لا یردان من اباده الدهر و راقم حروف و احقر عباد آن خطبهٔ شریفه را
با خطبه که آنجناب در مجلس یزید ملعون خوانده و خطبه که صدیقهٔ
طاهره در مسجد حضرت رسول ص خوانده از کرامات زند و بزرگوار میدانم
و از دلائل واضحه و براهین قاطعه بر حقانیت دین مبین اسلام و مذهب
شیعه میباشد و قصد دارم اگر انشاء الله عمر کفاف بدهد موانع و
عوائق روزگار بگذارد و توفیق الهی شامل شود بقدر وسع بی بضاعتی
خود و فهم قاصر شرحی بر آن خطبه های شریفه بنویسم اللهم وفقنا
لما تحب و ترضی در کتاب لسان الواعظین روایت کرده که در زمان تولد
زینب خاتون ع رسول خدا ص در سفر بود و علی و فاطمه سلام الله علیهما
او را اسم نگذاشتند تا آنکه بعد از مراجعت رسول خدا ص جبرائیل نازل شد
و خبر داد بمصیبتها که بر آن مخدره وارد آید عرض کرد او را زینب نام
بگذارند و روایت نموده که زینب ع آن محنتها یادی بحسین ع بود که بغیر مادران
آنحضرت در طفولیت قرار نمیگرفت و چون بعرض رسول خدا ص رسانیدند
گریه کرد و از سرگذشت آن خواهر و برادر در مصیبتها خبر داد و باتفاق

مورخین

مورخین وفات علیا جناب زینب در مدینهٔ طیبه بوده و عمارت زینبیه
در شام مثل قبر شهربانو در کوه ری ماخذی ندارد و جهال مردم
بدون پرسش از علما زحمات و مخارجی تحمل میکنند برای زیارتهائی
مجهول یا معلوم العدم و نذوراتی برای آن مزار قدیمی اساس میبرند
و گریه ها بر سر آن قبرها میکنند که میتی در آن نیست و اگر بگوئی
جزئی مساعدتی با فلان سید صحیح النسب کنید مضایقه دارند
اَللّٰهُمَّ اهْدِهِمْ فَاِنَّهُمْ لَا یَعْلَمُونَ باری بر سر سخن رویم در
کتاب ناسخ التواریخ مینویسد امیرالمؤمنین ع دوازده زن گرفت ۷ نفر بعد از صدیقه طاهره
سوای کنیزان و طبری علیه الرحمه نه زن برای آنحضرت نقل نموده
و هیجده پسر و هیجده دختر برای آنجناب بشمار آورده و گفته اند
رجال آل ابیطالب که اولاد و اعقاب از ایشان بسیار شد سه نفر
بودند موسی الجون بن عبدالله المحض بن الحسن المثنی و امام موسی
الکاظم علیه السلام و سید جعفر بن ابرهیم بن محمد بن علی الزینبی که از
اولاد علیا جناب زینب است **لطیفه** نظر بانکه انسان اشرف
موجودات عالم است و بمضمون حدیث شریف یا ابن آدم خلقت الاشیاء
لاجلک و خلقتک لاجلی علت غائی موجودات است و آینه خدانماست
و مقام جمع الجمعی نسبت بموجودات عالم دارد که اتزعم انک جرم صغیر

و فیک انطوی العالم الاکبر پس تولید و توالد آن محبوب خالق عالم
و صاحب شرع مقدس است بلکه کثرت توالد و تناسل موجب
کثرت جمعیت و کثرت افراد هر ملت و قومی است و مورد نظر و توجه
دانشمندان و عقلاء و اهل حل و عقد هر مملکت و دولتی است و مثل
شاه ولایت و سایر ائمه هدی علیهم السلام با آن مقام زهد و عبادت و علم
و حکمت راغب بکثرت ازدواج و کثرت نسل و اولاد بوده اند و اولاد
بسیار داشته اند چنانچه مذکور شد پس از این جهت در اخبار معتبره
که زبان حق و شرع مبین است بانواع مختلفه از بیانات شریفه و
ذکر فوائد کثیره برای تولید و تکثیر اولاد از ذکور و اناث ذکر شده
که شمه از آن در کتاب وافی نقل شده بطور اجمال و اختصار ذکر میشود
من جمله قال رسول الله ص الولد الصالح ریحانة من ریاحین الجنة
یعنی فرمود پیغمبر ص فرزند صالح و شایسته شاخه ریحانی است از بهشت ۲
من سعادة الرجل الولد الصالح یعنی از سعادت مرد است فرزند
شایسته ۳ من سعادة الرجل ان یکون له ولد یستعین بهم از
سعادت مرد است که از برای او باشد اولادهائی که طلب یاری
میکند بانها در امر دین و دنیای خود ۴ فرمود ص اکثروا الولد فانی اکاثر
بکم الامم غدا یعنی بسیار کنید اولاد خود را من فردای قیامت بسیاری

میکنم بواسطهٔ شما بر امتها امت خود را ۵ فرمود اطلبوا الولد فان الله عز
وجل یرزقهم طلب فرزند کن خداوند انها را روزی میدهد ۶ قال
الصادق علیه السلام اولاد المسلمین موسومون عند الله شافع مشفع فاذا
بلغوا اثنی عشرة سنة کانت لهم الحسنات واذا بلغوا الحلم کتبت علیهم
السیئات یعنی اولاد مسلمانها نامیده شده اند باینطور نزد خدا
که شفاعت کنند در قیامت هر که را که انها را دوست دارد وبرای
انها جنت بکشند و نفعی بانها برسانند و شفاعت انها قبول میشود
وچون بده سال برسند حسنات انها را مینویسند و چون محتلم شوند
وبحد بلوغ رسند کناهان انها را مینویسند ۷ امیر المؤمنین ع فرمود
مرضیکه به بچه میرسد کفارهٔ کناه والدین اوست ۸ جبرئیل خبر داد
پیغمبر را که کریهٔ بچه تا هفت سال ثواب لا اله الا الله دارد برای
والدین و چون از هفت بگذرد کریهٔ او استغفار است برای
پدر و مادر او تا بحد بلوغ برسد پس اگر حسنه کند برای والدین اوست
واگر کناهی کند بر انها نیست ناقم حرف کوید اجر و ثواب حسنه برای
والدین اوست بدون انکه از اجر و ثواب خود فرزند چیزی کم شود
چرا که باقتضاء کرم حق است ۹ فرمود چهار زن از زمان حمل اوست
تا وضع حمل تا وقت از شیر باز کرفتن طفل خود واگر در این بین وفات

کند ثواب شهید برای اوست ۱۰ فرمود ص مرور کرد عیسی ع بقبری که
صاحب او معذب بود پس سال دیکر از ان عبور کرد دید عذاب از او برداشته
شده وحی الهی رسید که اولاد صالحی از او راهی را برای عبور مردم
اصلاح کرد و یتیمی را ماوی داده پس بواسطهٔ عمل فرزند پدر را امرزیده شد
پس حضرت رسول ص فرمود میراث خدا از بندهٔ مؤمن خود اولادیست که
بعد از او عبادت خدا کند و خداوند در قران از زبان زکریا فرموده فهب لی
مِن لَدُنکَ وَلِیّاً یَرِثُنی وَیَرِثُ مِن آلِ یَعقُوبَ وَاجعَلهُ رَبِّ رَضِیّاً
راقم حروف کوید خوب است مؤمن برای طلب اولاد صالح باین کلمات
دعا کند که رَبِّ هَب لی مِن لَدُنکَ وَلِیّاً یَرِثُنی وَاجعَلهُ رَبِّ رَضِیّاً
یعنی خدایا به بخش بمن از کرم خود فرزندیکه وارث من باشد که بعد
از من برای تو عبادت کند و بقسمت تو راضی باشد ۱۱ فرمود ع میراث
خداوند از بندهٔ مؤمن اولاد صالحیست که یستغفر له برای والدین
خود از خداوند استغفار کند ۱۲ فرمودند وقتیکه خداوند برای بندهٔ
خیر بخواهد نمیرد تا یک نماینده و جانشینی برای خود ببیند حتی
یریه الخلف ۱۳ فرمودند مَن ماتَ بلا خلف فکان لم یکن فی الناس
وَمَن ماتَ وَلَه خلف فکان لم یمت کسیکه بمیرد و فرزند جانشینی
برای او نباشد مثل انستکه کویا میان مردم نبوده و چون از دنیا

کسی برود و فرزند نماینده از او باشد مثل آنستکه نمرده باشد ع
فرمود بدانید که یکی از شما بچه سقط شدهٔ خود را در بهشت بحالت
غضب بیند ایستاده یعنی برای نبهار رفتن ببهشت پس چون او را
بیند دست او گیرد و ببهشت رود پس بکوشید در طلب اولاد
اگر برای شما فرزندی شود اگر بمیرد برای شما اجر است و اگر بماند بعد
از شما برای شما استغفار کند از اسحق بن عمار نقل شده که مردی خدمت
حضرت صادق ع عرض کردم من از داشتن اولاد اعراض داشتم و راغب
نبودم بان تا انکه بحج مشرف شدم و وقوف بعرفات نمودم بجا آوردم پس دیدم
جوانی را در پهلوی خود که گریه میکرد و میگفت یا رب والدی والدی
یعنی خدایا پدر و مادر مرا بیامرز پس من راغب باولاد شدم و مراد از غبن
بداشتن فرزند نمود تا اینجا فوائد اولاد ذکور بود و اما آنچه در باب
بنات و دخترها رسیده چنانچه در کتاب شریف وافی نقل شده اول قال
رسول الله ص نعم الولد البنات ملطفات مجهزات مونسات مبارکات
مفلیات یعنی خوب فرزندانی هستند دخترها تهیه برای امورات
داخلی میکنند و مونسها هستند و سبب برکتها میباشند و مفلیات
ای باحثات عن القمل ۲ فرمود ص ان الله علی الاناث ارأف منه علی
الذکور یعنی خداوند بر زنها مهربانتر است از مردها ۳ نیست

هیچ مرد یکه دختری داشته باشد و متمنی مرگ او باشد و خوشنود کند مگر انکه
خداوند او را روز قیامت خوشنود کند ع فرمودند پسرها نعمتها
هستند و دخترها حسنات میباشند و خدا پرسش میکند از نعمتها
و ثواب میدهد بر حسنات ۵ فرمود دختر ریحانه ایستکه میبوئی او را
و خداوند کفایت رزق او مینماید و پیغمبر خاتم دخترها داشت ع
فرمودند حضرت ابراهیم ع از خدا مسئلت نمود دختری باو دهد
که بعد از او برای او گریه و ندبه نماید شاید حکمت ان چنین باشد که
چون ان دختر صدا بگریه بلند کند و ذکر نیکیهای او نماید مردم
متذکر شده برای او دعا کنند پس برکت دعاء ایشان باو برسد چنانچه
باین جهت ایه مبارکه داهد
اشاره
واجعل لی لسان صدق فی الاخرین ۲
یکی از اصحاب ائمه ع در مدینه زوجه گرفت حضرت صادق ع فرمود
کیف رایت چگونه بود تزویج تو عرض کرد همه طور خیر و محسنات
در او دیدم و لکن خیانتی بمن کرده فرمود ما هو چه بوده عرض
کرد دختری زائیده فرمود لعلک کره‌تها شاید تو کراهت داری
از ان خدا میفرماید اباؤکم و ابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم
نفعا یعنی چنانچه پدران و پسران نمیدانند مقدار نفع انها را و انکه
کدام یک نافعتر هستند برای انها همچنین شما نمیدانید پسر و دختر

در نسخه دیگر داشته [illegible] خوشنود کند او را

کدام برای شما نفعشان بیشتر است چه بسا دختری که نفعش برای
والدین بیشتر است از پسر و چه بسا پسری که ضررش بیشتر است از
دختر برای والدین پس بایستی بنده راضی باشد بخواست خداوند
۹ یکی از اصحاب دختری برای او متولد شده بود پس وارد شد بر
حضرت صادق ع در حالتیکه در هم و غضب آلوده بود پس فرمود
حضرت با و لو ان الله اختار لک و تختار لنفسک ما کنت تقول یعنی
اکر خداوند اختیار کند برای تو چیزیرا اختیار کنم یا خودت
اختیار میکنی در جواب چه میکوئی کفت میکویم پروردکارا تو اختیار
کن برای من فان الله اختار لک پس خدا اختیار کرده برای تو
دختر را پس از ان فرمود ان پسر را که کشت ان عالم که با موسی بود
حتی اذا لقیا غلاما فقتله تا انجا که فرمود و اما الغلام فکان ابواه
مؤمنین فخشینا ان یرهقهما طغیانا و کفرا غلامی بود که
پدر و مادر او مؤمن بودند و خوف ان بود که انها بواسطهٔ کفر
او کمراه و کافر شوند **مخفی مباد** که بد قسمتی سبب فتنه و
فساد در بنات و بنین در دختر و پسرها از جهت تاخیر در تزویج انهاست
که فرمودند ال محمد ص مثل دختر مثل میوه ایست که چون برسد باید
بمصرف ان رسانید و اکر بمصرف ان صرف نشد فاسد میشود و عمدهٔ

قسمت تاخیر ازدواج برای انستکه طرفین انتظار جمال و مال و جاه دنیا
دارند و کفویت دیانتی در نظر نیست و حال انکه رسول خدا ص و اولی
بتصرف در امر دین و دنیای مردم فرموده المؤمن کفو المؤمنة و المسلم
کفو المسلمة یعنی مؤمن همشان مؤمنه است و مرد مسلمان همشان
زن مسلمان است منقولستکه علی بن اسباط عریضه نوشت
خدمت حضرت باقر ع در بارهٔ دخترهای خود که مثل و کفو برای انها
پیدا نمیشود حضرت در جواب او مرقوم فرمود یافتم انچه نوشته بودی در بارهٔ
دخترهای خود فلا تنظر فی ذلک یرحمک الله قال رسول الله ص
اذا جائکم من ترضون خلقه و دینه فزوجوه ان لا تفعلوه تکن فتنة
و فساد کبیر خلاصه یعنی در این کار تزویج انتظاری نداشته باش
چه اکر رسول خدا فرمود وقتیکه برای خواستکاری امدند کسیکه بخلقش
با خلق و دین او راضی شدی شوهر بده دختر خود را باو و اکر ترویج
نکردی سبب فتنه و فساد بزرکی در زمین شده و حال انکه مقتضای
عقل و دانش و بینش و مواسات با برادران دینی یعنی معاونت
در مال و جان و دست و قلم و زبان که از حقوق اخوان است و
فرمود تعاونوا علی البر و التقوی انکه اشخاصیکه دارای ثروت و مال
هستند دخترهای خود را بدهند بجوان صالح فقیری یا زنانیکه

صاحب ثروت میباشند شوهر کنند بمرد صالح فقیری که
در اثر این مزاوجت او را از ذلت فقر نجات داده و مسکنت و مواسات
و مساوات عمری بسر آورند نه با یک صاحب ثروت برتر از خود
مزاوجت کنند که اغلب بعاقبت وخیمه باعث عدم توافق اخلاق و شئامت
زندگانی کنند تا آنکه اگر پسری یا مردی دارای ثروت و مالیه باشد
زن صالحه و دختر با عفت فقیره را خواستار شود تا در اثر این مزاوجت
میمونه با کمال رضایت و خوشوقتی زندگانی نموده باشد و ضمنا یک
نفر ضعیف و شکسته بالی را دستگیری نموده و او را از خاک مذلت
باوج عزت و ثروت رسانیده باشد حسن اخلاق و طرفداری
جنود عقل و پرستش حق و حفظ نوع بشر این بود که وقتیکه خدیجه
خاتون ازدواج حضرت خاتم را اختیار کرد تمام مردم جاهل دنیا پرست
از او کناره نمودند که خدیجه رفت زوجه محمد ص یتیم فقیر شد و آن مردان
صاحب ثروت و مکنت را رها نمود لکن خدیجه ع در اثر این همت عالیه عقلانی
بخیر و سعادت دنیا و آخرت نائل شد که جبرئیل بر پیغمبر ص نازل میشد
و میگفت خدا میفرماید سلام ما را بخدیجه برسان و وقتیکه پیغمبر ص
فاطمه صدیقه طاهره را بعلی بن ابیطالب ع تزویج نمود مردم دنیا
پرست طعن زدند که محمد ص نداد بقریش با اینکه بخواستگاری فاطمه

آمده بودند اجابت نکرد و او را تزویج بعلی فقیر نموده و حال آنکه عقد آنها را
خداوند در عرش خود منعقد فرموده بود پس طریقه حقه و رویه عقل
و دانش و رضای حق در این است مناسب دانستم در این موقع ذکر حکایتی
بمناسبت و ملاحت معروض دارم و آن چنانچه در کتاب وافی نقل شده
با نقل معنی و بطور اختصار ذکر میشود ابو حمزه ثمالی نقل میکند نزد حضرت
باقر ع بودم مردی آمد خدمت آنجناب مرحبا و اهلا فرمودند باو و اظهار
ملاطفت باو فرمود و از او احوالپرسی نمود عرض کرد یابن رسول الله
من از فلان زن دوست شما خواستگاری دخترش نمودم مرا رد کرد و رو
از من گردانید و نظر حقارت و پستی بمن نمود لما فقری و غربتی بواسطه
ذلت و فقر و غربت من و بواسطه این مطلب خیلی دلگیر شده ام حزن
و اندوه بر قلب من فشار آورده و آرزوی مرگ دارم حضرت فرمود تو
رسول منی برو نزد منجح بن رماح و بگو محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب ع میفرماید تزویج
کن منجح بن رماح که دوست من است دختر خود را باو و او را رد نکن پس
آنمرد برخواست و بتعجیل برای این پیغام و رسالت برفت پس حضرت
باقر ع فرمود که مردی از اهل یمامه آمد نزد رسول خدا ص او را جویبر میگفتند
و بطلب اسلام آمده بود و مسلمان شد و نیکو مسلمانی بود و کان رجلا
قصیرا دمیما محتاجا عاریا و کان من قباح السودان یعنی مردی بود کوتاه

وحقیر و فقیر و برهنه و از ان بدصورتهای سیاه چو شنهای عرب بود
پس حضرت رسالت او را بواسطهٔ فقیری و برهنگی او را نگاهداری
فرمود و از طعام خود باو مرحمت میفرمود و در موقع انفاق صاع آرد را
باو داد و دو پارچهٔ پشمینه باو عطا فرمود و فرمود برو و ملازم مسجد
باش و شبها هم در مسجد بیتوته میکرد تا مدتی پس از ان که جمعیت غربا
و فقراء در مسجد زیاد شد از انها که تازه مسلمان میشدند در مدینه
و مسجد بر انها تنگ شد پس وحی الهی رسید که مسجد خود را پاک کن
و بیرون کن انها را که شب در مسجد میخوابند و هر کس در خانه در مسجد
در مسجد دارد ببند مگر در خانهٔ علی ع و مسکن فاطمه را و مگذار
جنبی در ان مسجد عبور کند و غریبی در ان بخوابد و حضرت رسول امر خدا را
بانجام رسانید پس از ان حضرت امر فرمود صفه برای مسلمانها بنا
نمودند پس فرمود غرباء و فقراء را که در سایهٔ ان روز و شب
استراحت نمایند پس در ان صفه جمع شدند انجناب روز و شب بسر
پرستی و احوال پرسی انها تشریف میبرد و گندم و جو و خرما و کشمش
برای انها میبرد و مسلمانها نیز تاسی میکردند و بواسطهٔ رقت انجناب بر انها
رفت و ترحم مینمودند صدقات خود را بر انها میبردند پس از روزی
حضرت خاتم ص نظر عنایت بجویبر فرمودند و فرمود جویبرا اگر زنی تزویج کنی

ثم قال صلى الله عليه وآله ايها الناس [illegible]

پس عفت خود را حفظ کنی و او یاور و معاون تو باشد در دنیا و اخرت تو
پس جویبر عرض کرد یا رسول الله بابی انت و امی و من ترغب فیّ فوالله ما لی
من حسب و لا نسب و لا مال و لا جمال فایة امراة ترغب فیّ یعنی یا رسول الله
پدر و مادرم فدای تو باد کدام زن راغب بمن میشود و حال انکه بخدا قسم
نه حسب و نسبی دارم و نه مال و جمالی دارم پس فرمود رسول خدا یا جویبر
ان الله قد وضع بالاسلام من کان فی الجاهلیة شریفا ای جویبر بتحقیق
پست گردانید بسبب اسلام هر کس در جاهلیت کفر بزرگی و شرافت داشت
و عزیز گردانید انکه را که در زمان جاهلیت ذلیل بود و نخوت و غرور جاهلیت
را از بین برد و تفاخر و بزرگی قبیله و عشیره و رفعت مو هو می خیالی
را اسلام برداشت یعنی شرافت را اسلام بعلم و عمل مقرر فرموده
ان اکرمکم عند الله اتقیکم پس از ان فرمود فان الناس الیوم
کلهم ابیضهم و اسودهم و قرشیهم و عربیهم و عجمیهم من ادم و ان
ادم خلقه الله عز و جل من طین و ان احب الناس الی الله عز و جل
یوم القیمة اطوعهم له و اتقیهم یعنی مردم امروز تمامشان از
سفید و سیاه قرشی و عربی و عجمیشان از نسل ادم ابو البشر میباشند
و خداوند ادم را از گل افریده و محبوبترین مردم روز قیامت نزد خداوند
انکسی است که اطاعت و تقوای او بیش باشد و نمیدانم ای جویبر امروز

احدی از مسلمانها بر تو فضیلت داشته باشد مگر کسیکه تقوی و
اطاعت او از تو بیشتر باشد ثم قال صلعم انطلق یا جویبر الی زیاد بن لبید
فانه من اشرف بنی بیاضه حسبا فیهم یعنی جویبر برو بسوی زیاد بن
لبید که شریفتر از طایفه بنی بیاضه از جهت حسب می باشد و بگو من
فرستاده رسول خدایم بسوی تو و او میفرماید زوج ابنتک الدلفاء
یعنی تزویج کن بمن دختر خود دلفاء را پس رفت جویبر نزد زیاد بن
لبید و او در منزل خود و جماعتی از قوم و طایفه او نزد او بودند پس
رخصت طلبید و وارد شد بر او و سلام کرد و گفت من فرستاده
رسول خدایم بسوی تو برای حاجتی از خود پس فاش بگویم یا سر عرض
کنم پس گفت زیاد بن لبید فاش بگو که این سبب شرافت و فخر من است
پس گفت جویبر رسول خدا صلعم فرموده تزویج کن دخترت دلفاء را بجویبر پس گفت
زیاد بن لبید یا جویبر آیا حقیقتا رسول خدا ترا برای این مطلب بسوی من فرستاده
گفت بلی من دروغ نمیگویم نسبت برسول خدا صلعم پس زیاد گفت ما تزویج
نمیکنیم دختران خود مانرا مگر بهمشانهای خود مان از انصار پس بر
گرد جویبر تا من خدمت رسول خدا برسم و عذر خود را عرض کنم پس
جویبر برگشت و گفت بخدا قسم نه این حکم قرآن است و نه این طریقه
ظهور نبوت محمد صلعم میباشد پس شنید این کلام را دلفاء دختر زیاد و

او در سراپرده خود بود و فرستاد نزد پدر خود که تشریف بیاورید
و او وارد شد بر دختر خود و گفت دلفاء یا اباه پدر من چه میگفتی با جویبر
گفت جویبر میگوید که رسول خدا مرا فرستاده نزد تو که دختر ترا
تزویج کنی بجویبر پس گفت دلفا که بخدا قسم جویبر دروغ نمیگوید نسبت برسول
خدا پس الان کسیرا بفرست که او را برگرداند پس کسی فرستاد و او را آوردند
نزد زیاد بن لبید پس گفت یا جویبر مرحبا بک اطمئن حتی اعود الیک یعنی
در اینجا تامل کن تا من بروم و بیایم پس رفت زیاد خدمت رسول خدا صلعم
و سلام کرد و عرض کرد بابی انت و امی پدر و مادرم فدای تو باد جویبر
چنین پیغامی از شما آورده و من مطمئن بقول او نشدم و قولی مساعد با او
ندادم و خواستم حضور تو مشرف شوم و عرض کنم ما ها تزویج نمیکنیم
مگر بهمشانهای خود مانرا که از انصار باشند پس فرمود رسول خدا صلعم
یا زیاد جویبر مؤمن و المؤمن کفو المؤمن و المسلم کفو المسلم فزوجه
یا زیاد و لا ترغب عنه یعنی جویبر مؤمن است و مؤمن کفو و همشان مؤمن است
و مسلمان کفو و همدوش مسلمان است تزویج کن دختر خود را با او
و رو از او نگردان پس زیاد بن لبید برگشت و گفت برای دختر خود آنچه را
که از رسول خدا شنیده بود پس گفت دلفاء بزیاد پدر خود که اگر عصیان
و مخالفت رسول خدا کنی کافر خواهی شد تزویج کن جویبر را پس بیرون

شد زیاد و گرفت دست جویبر را و برد نزد طایفهٔ خود و تزویج کرد دختر
خود را بر سنت خدا و رسول خدا و خود ضامن صداق و مهر او شد
و برای دلفاء تهیهٔ جهیز نمود و فرستاد نزد جویبر که ایا منزلی داری
که عروس را بخانهٔ تو آوریم گفت بخدا قسم که منزلی ندارم پس زیاد منزلی
باو بخشید و تهیهٔ فرش و اثاثیه برای او نمودند و کسوا جویبر
ثوبین و البسه دامادی برای جویبر تهیه نموده و براو پوشانیدند
و دلفاء را آراسته کرده بخانهٔ او فرستادند و داخل شد جویبر براو
ولکن مغتماً درحالتیکه حزن و غمی داشت پس چون جویبر نگاه کرد
خانه و اثاثیه و زوجهٔ صالحه و بوی خوش را پا شد بگوشهٔ نمان
ایستاد و مشغول قرائت قران و رکوع و سجود شد تا صبح طالع شد
و صدای مؤذن و نداء نماز شنید بیرون شد تجدید وضوء نمود و خود
و زوجه‌اش نماز صبح خواندند فسئلت هل مسّک یعنی پرسش از عروس
شد که ایا جویبر نزدیک تو شد گفت تمام شب را نماز و تلاوت قران
و رکوع و سجود بجا آورد تا بصبح که بیرون شد برای نماز صبح پس شب
دوم شد باز بهمین طور رفتار نمود ولکن اخفوا ذلک من زیاد
یعنی این حال را از زیاد پدر دختر مخفی داشتند و شب سوم را نیز
بهمین حال عبادت گذرانید تا روز سوم شد فاخبر بذلک ابوها

فانطلق بذلک الی رسول الله صلی الله علیه و آله خبر دادند به پدر دختر
و او رفت خدمت رسول خدا و عرض کرد بابی انت و امی فدایت مرا
امر فرمودی بتزویج جویبر و هو ما کان من مناکحنا و لکن طاعتک
اوجبت علی تزویجه یعنی جویبر از سنخ ما نبود و مورد تزویج ما نبود لیکن
اطاعت تو واجب کرد بر ما تزویج او را حضرت فرمود فما الذی انکرتم منه
چه چیز سبب انکار شما شده است بر او یعنی چه عیبی دارد عرض کرد
ما خانه و اثاثیه برای او مهیا نمودیم و دختر خود را در آن خانه
برای او بردیم پس با غم براو وارد شد فما کلمها و لا نظر الیها و لا دنا
منها پس نه با او حرف زده و نه نگاهی باو کرده و نه نزدیک او رفته
بگوشهٔ مشغول تلاوت قران و رکوع و سجود شد تا بصبح و در شب
دوم و سیم نیز باین طور رفتار نموده و هیچ با آن دختر حرف نزده و نزدیک
او نشده و نمی‌بینیم که خواستار زن باشد و زن بخواهد پس ببینید
که تکلیف ما چیست مطلب را عرض کرد و زیاد مراجعت نمود پس حضرت
رسالت کسی را فرستاد بسوی جویبر و او را طلبید فرمود جویبر
اما تقرب النساء آیا نزدیک زنها نمیشوی عرض کرد او ما انا بفحل
مگر من نر و مرد نیستم گفت بلی یا رسول الله من شدید الشهوة هستم
و هیجان شهوة زنها بسیار در من هست و نهم الی النساء یعنی حریصم

بزنها فرمود برخلاف آنچه از خود وصف کردی خبر آورده اند و ذکر
شده است که برای تو خانه تهیه نموده اند و فراش و متاع مهیا نموده اند
و ادخلت علیه فتاة حسناء عطرة و وارد شده بر تو دختر خوش صورت
معطره و تو با غم واندوهی بر آورد شدهٔ پس نگاه بسوی او نکرده و با او
حرف نزده و نزدیک نشده فما دهاک اذا چه مصیبت بر تو روی داده
که اینطور نموده جویبر عرض کرد یا رسول الله داخل شدم در خانهٔ گشاده
با اثاثیه فرش و متاع و دختری خوش رو و خوشبو یاد آمدم حالی
که قبلا بوده ام از غربت و فقر و حاجت و وضع زندگانی من و بودنم با غربا
و گداها پس دوست داشتم که با آنچه خداوند مرحمت فرموده او را شکر
کنم و تقرب بجویم بسوی او بحقیقت شکر برخواستم بسوی طرفی از خانه
و در نماز شدم و تلاوت قران و رکوع و سجود برای شکر گذاری خدای تعالی نمودم
تا بصبح نداء مؤذن شنیدم بیرون شدم و چون صبح شد رأیم چنین
شد که بدارم امروز را پس اینکار را سه روز و سه شب بجا آوردم و دیدم
که آنچه کرده ام در برابر آنچه خداوند عطا فرموده کم است و لیکن من یا
رسول الله انشاء الله امشب آن دختر را راضی میکنم و ایشان را نیز
راضی میکنم و لکنی سا رضیها و ارضیهم اللیلة انشاء الله تعالی پس
حضرت کسی را فرستاد بسوی زیاد و حاضر شد اعلام فرمود و خبر داد

با آنچه جویبر گفته بود فطابت انفسهم پس خوشنود شدند و کدورتها
رفع شد جویبر وفا کرد با آنچه گفته بود و بعد از آن حضرت خاتم ص بیرون
تشریف برد برای غزوه و جنگی و جویبر نیز در رکاب آنحضرت بود و بدرجهٔ
رفیعهٔ شهادت رسید رحمة الله علیه فما کان فی الانصار ایم انفق منها
بعد جویبر ع **باب چهارم** در بیان اولاد حضرت ابو الفضل ع
و فضائل بعضی از آنها نسل آنحضرت و اعقاب آنجناب از فرزند
برومندش عبید الله بن عباس است و اعقاب او از حسن بن
عبید الله بن عباس ع است و جناب حسن پنج پسر او دو نسل حضرت
ابی الفضل ع از آنها بسیار شد یکی عبید الله بن الحسن بود که امیر
بود در مکه و مدینه و قاضی الحرمین نیز بود و ابرهیم و حمزه و فضل
و عباس معروف بخطیب فصیح و فضل بن حسن نیز فصیح و
شدید الدین و عظیم الشجاعة و فضل بن محمد بن فضل شاعر مجید
فصیحی بوده و ابرهیم بن حسن بن ابی عبید الله بن العباس فقیه
ادیب و زاهد مشهوری بوده و پسر او علی بن ابرهیم از اشخاص
مشهور بوده و نهایت جلالت و نبالت و عظمت نزد خلق داشته
و در سنهٔ دویست و شصت و چهار وفات یافت و فرزند او در
بغداد و مصر بودند و حضرت ابن الحسن ابن عبید الله ابن العباس ع

ع الانفاق ضد الکساد ای رغب کثیر فی تزویجها بعد جویبر ولم یضر تزویج جویبر لها سببا لعدم رغبة الناس فیها خلاف بعضه

[illegible]

کنیهٔ او ابو القاسم بوده و شباهت تام و تمامی بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام داشته و بسیار معظم بوده نقل کرده اند که یکوقتی مامون بخط
خود نوشت که بحضرت ابن الحسن شبیه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
علیه السلام صد هزار درهم بدهند و محمد بن علی بن حمزه در بصره ساکن
شد و از علما مشهور و شعراء مشکور بشمار میآمد و از حضرت رضا ع
و موسی بن جعفر ع احادیث بسیار اخذ کرده و تعلیم گرفته بود و برای
مردم نقل میفرمود و نجاشی علیه الرحمه در رجال میفرماید او ثقه و عین
است در حدیث و صحیح الاعتقاد و از راویان امام علی النقی و امام حسن عسکری
علیهما السلام بوده و مادر حضرت حجة سلطان عصر عج بعد از وفات
امام حسن عسکری ع در خانهٔ او بوده و اولاد او بسمرقند و طبرستان
افتادند و عظیم القدر و قاضی و بزرگوار بودند و عباس بن الحسن
ابن علی بن عبد الله بن العباس در نزد هرون الرشید بسیار محترم
و معظم بود و پسر عبد الله بن العباس بن الحسن عالم و شاعر
بود و در نزد مامون بسیار مقرب و عظیم بود و مامون او را الشیخ ابن
الشیخ مینامید و در جنازهٔ او پیاده رفت و گفت بعد از نوای پسر
عباس موت و حیات مردم یکسان است و محمد بن حمزه که از اغنیا
معروف است در صلهٔ رحم مثل بود و او را در بستان او در طبریه

شهید کردند در سنهٔ دویست و نود و یک و فرزندان او را ابو الشهید
مینامیدند و فرزندان و ذریهٔ حضرت ابو الفضل علیه السلام است و داود اکبر
که بقائن افتاده ولکن عقب او معلوم نیست چنانچه نقل شده از اعقاب
ابی الفضل است از جانب عبد الله بن الحسن قاضی الحرمین بوده و نیز
از این سلسله است قاسم بن عبد الله بن الحسن که از اصحاب امام حسن عسکری
ع است پس معلوم میشود از برکت حضرت ابو الفضل اولاد آنجناب و
احفاد او صاحبان مقامات عالیه و عالم و زاهد و شاعر و مروج اخبار
ائمه علیهم السلام بوده اند و مردمان از علم و جود و معرفت ایشان استفاضه
مینمودند چرا که از خانوادهٔ علم و عمل و جود و بخشش بوده اند صلوات
الله علیهم اجمعین و ابن شهر آشوب در کتاب مناقب محمد بن عباس بن
امیر المؤمنین ع را نیز از شهداء کربلا شمرده چنانچه بعضی قاسم بن العباس
را از شهداء کربلا دانسته اند و علی بن الحسین العلوی العباسی ع
از جملهٔ علماء شیعه میباشد که مرحوم صدوق علیه الرحمه در بعضی
کتب خود از او روایت نقل کرده و از اصحاب هادی و عسکری ع میباشد
و ایضا ابو محمد علی بن حمزة بن الحسن بن عبید الله بن العباس بن امیر المؤمنین
ع را مرحوم علامه در کتاب خلاصه فرموده ثقه است و نجاشی گفته ثقه
و راوی حدیث است و کتابی دارد که تمام منقول از موسی بن جعفر ع است

و محمد پسر او احادیث ایشان کتابرا از او نقل نموده و یکی دیگر از اولاد آن
جناب حمزة ابن القاسم ابن علی ابن ابو یعلی میباشد ثقه و جلیل القدر
و کثیر الحدیث است که نقل حدیث از سعد بن عبد الله نموده و چنانچه
در رجال شیخ طوسی است شیخ تلعکبری باجازهٔ او روایت کرده و در
مشترکات کاظمی است که علی بن محمد قلانسی از او روایت نموده و بعضی
دیگر گفته اند که علی بن محمد قلانسی جمیع کتب او را نقل نموده و قبر
او در مزار قرب حله معروف بمزار و قبر حمزه ابن موسی بن جعفر علیه السلام است
و مرحوم آقا سید مهدی قزوینی صاحب کرامات فرموده که حمزة بن قاسم
ابن علی میباشد چرا که خدمت امام عصر عجل الله تعالی فرجه رسیده
و فرموده اند که در پی شهرة لا اصل له ابن ابن موسی نیست بلکه ابی علی
حمزة القسم علوی عباسی است یکی از علما اجازه و اهل حدیث است
و او را اهل رجال ذکر کرده اند در کتب خود و وصف نموده اند بعلم
و ورع و مرحوم آقا سید مهدی فرموده که آن مشتبه شد بحمزة بن
موسی بن جعفر که قبر او در ری جنب مرقد حضرت عبد العظیم علیه السلام است
و بعضی از اجلهٔ هم خوابی در این خصوص دیده اند تا بینید و از امور یکه
دلالت دارد بر آنکه اولاد حضرت ابی الفضل بعد از آنجناب منحصر
بود بعبید الله العباس حکایت منازعه عمر بن علی علیه السلام است با عبید الله

در میراث ابی الفضل علیه السلام زیرا که آنحضرت برادران مادری خود را که عقب
نداشتند تحریص نمود تا آنکه شهید شدند زیرا که شاید اگر از آنجناب تاخیر
میشد آنها باین فیض عظیم و مقام جسیم شهادت نمیرسیدند و پس از
این میراث بآنجناب رسید و آنچه از اخبار معتبره استفاده میشود
آنستکه عمر بن علی بکربلا نرفت و میگفت من مرد با حزمی بوده ام و با
آنکه امام مظلوم ابی عبد الله او را به بیعت خود دعوت نمود قبول نکرد و
با ابن زبیر بیعت کرد و بعد با حجاج برای عبد الملک بیعت کرد چنانچه
در کتاب عمدة المطالب نقل شده و آنچه که بعضی اهل تاریخ گفته اند
که عمر بن علی در کربلا جهاد نمود بی ماخذ است و آنچه که علامهٔ مجلسی
علیه الرحمه نقل فرموده صرف نقل است و راوی و ترجیحی در این خصوص
ندارد و ابن جوزی در تذکرة الخواص گفته از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام
نسل انتشار در پنج نفر بوده حسن و حسین و محمد بن الحنفیه و
عباس و عمر اطهر رضی الله عنهم و اما عمر اطهر پس تنها کسی بود هشتاد
و پنج سال تا آنکه جمع کرد نصف میراث امیر المؤمنین علیه السلام را و شیخ
مفید و ابن شهر آشوب نقل نموده اند که عمر بن علی علیه السلام مخاصمه کرد
با علی بن الحسین علیه السلام نزد عبد الملک برای صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و امیر المؤمنین علیه السلام و گفت یا امیر المؤمنین من پسر صاحب صدقات

میباشم و این بود یعنی علی بن الحسین این ابن است پسر اولی میباشم
بصدقات پسر عبد الملک مثل زد بقول ابی الحقیق شاعر لا تجعل الباطل
حقا و لا تلط دون الحق بالباطل تخاف ان تسفه احلامنا فنحمل الدهر
مع الحامل پس گفت بر خیز یا علی بن الحسین موقوفات را بتو دادیم و
تو را متولی ان قرار دادیم پس چون از نزد عبد الملک بیرون رفتند
عمر بن علی اذیت کرد علی بن الحسین را و سب کرد و انحضرت بسکوت
و صبر گذرانیدند و بعد از ان محمد بن عمر وارد شد بر انجناب علیه السلام و
سلام کرد و بوسید دست انجناب را پس انحضرت گریست و فرمود یا ابن عم
باز نمیدارد مرا قطیعه پدر تو و فعل شنیع او از اینکه وصل رحم
کنم و دختر خود خدیجه را بتو تزویج کردم راقم حروف گوید چند مطلب
از این حکایت کشف میشود اول سوء اخلاق عمر بن علی دیگر حسن
حال محمد پسر او سوم مقام حلم حضرت زین العابدین علی بن الحسین
و در عوض قطع کردن عمر بن علی صله نمودن از او بمصداق آیه مبارکه
وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ و انکه مساعدت عبد الملک
با انحضرت با ان عداوت باطنیه که با انجناب داشت امریست فوق العاده
و نیست مگر بکرامات و مقام ولایت انحضرت در بعض روایات وارد
شده نزدیک باین بیان که سه صفت از صفات اولیاء خدا و مقربین است
صلة من قطعك و الاحسان الی من اساء الیك و العفو عمن ظلمك

یعنی صله نمودن از کسیکه از تو قطع کند احسان نمودن بکسیکه با تو بدی کند
عفو نمودن از کسیکه نسبت بتو ظلم کرده این بود انچه از اولاد حضرت ابو الفضل
در کتب معتبره بنظر رسید و اما انچه بعض ذاکرین مصائب میخوانند
که انحضرت را دختری بود که نامزد حضرت علی اکبر بود در کتب انساب و تواریخ
و مقاتل دیده نشده و ظاهرا از مجعولات باشد که در بعض کتب غیر معتبره
یا افواه و السنه غیر صادقه دیده باشند و امثال ان در این موارد
بسیار است **باب پنجم** در بیان خصایص و امتیازات اسم و کنیه و لقب
و مناقب و وجاهت انحضرت است مخفی نیست که نام نامی انجناب را حضرت
ولی الله امیر المؤمنین ع عباس گذارده و عباس صیغه مبالغه است
از ماده عبس و ان بمعنی درهم شدن بشره و قبض جبهه است و بمضمون
الاسماء تنزل من السماء چون انجناب بمفاد اشداء علی الکفار بر دشمنان
حق عبوس و در جنگ غیور و مهیب بوده مسمی باین اسم شده یا انکه
از صولت و شجاعت و غیرت او در مقابل دشمن و قتال قوم کراهت و عبوست
از خوف و بیم در وجوه کرهه خبیثه انقوم کافر لئیم ظاهر میشد و در
منتخب طریحی ره و غیره نقل شده که انجناب بود کالجبل العظیم و قلبه
کالطود الجسیم لانه کان فارسا هماما و بطلا ضرغاما و کان جسورا
علی الطعن و الضرب فی میدان الکفار و الحرب در جنگها و غزوات

با شجاعان عرب محاربه و مبارزه نمود و داد مردانگی داده جرأت و قوت
از حیدر کرار میراث داشت و در بعضی کتب معتبره نقل شده که در روز
ولادت ابو الفضل ام البنین علیهما السلام قنداقه او را آورد بدست
امیر المؤمنین ع داد که نام بگذارد زبان مبارک بدیده و گوش و دهان
او گردانید تا حق بگوید و حق ببیند و حق بشنود ثم اذن فی اذنه الیمنی و
اقام فی الیسری پس در گوش راست اذان گفت و در گوش چپ اقامه
گفت ثم قال لها سمّیتموه قالت ام البنین ما اسبقک فی شیء فرمود چه
اسم گذارده اید این طفل را عرض کرد من در هیچ امری بشما سبقت نگرفته
ام هر چه خودتان میل دارید اسم بگذارید فرمود انی سمّیته باسم عمی
العبّاس عباس سامن او را باسم عمویم عباس عباس نامیدم ثم قبّل یدیه
واستعبر پس دستهای او را بوسید اشک بصورت نازنینش جاری
شد و گریه کرد و فرمود گویا می بینم این دستها یوم الطّف در کنار شریعه
فرات در یاری برادرش حسین از بدن جدا خواهد شد و از اینجاست
که گفته اند جایز است شخص فرزندان را از راه عطوفت و شفقت بوسیدن
چنانچه وارد است پیغمبر ص دست فاطمه ع را میبوسید بجای خود می
نشانید و از اینجا معلوم میشود کثرت عطوفت شاه ولایت با ابو الفضل
و علاقه آنحضرت بعم خود عباس علاقه مند بود که اسم بعضی اولاد خود را

عبّاس نام نهاد و بعضی نقل نموده اند که آنجناب را فرزندی بود فضل نام
و از این جهت آنحضرت را ابو الفضل گفتند دوّم از القاب آنجناب قمر
بنی هاشم است ابو الفرج در مقاتل الطّالبین گوید و کان العبّاس رجلاً
وسیماً جمیلاً یرکب الفرس و رجلاه تخطّان فی الارض و کان یقال له قمر
بنی هاشم و کان لواء الحسین معه بواسطهٔ خوش صورتی و مقبولی و
ممتاز بودن آنجناب در فرزندان هاشم او را ماه بنی هاشم گفتند و
صباحت و خوش صورتی از نعم الهی است چنانچه در تفسیر آیهٔ شریفه
و یزید فی الخلق ما یشاء وارد شده که خداوند جمیل است و دوست
دارد جمال را و گفته اند ما احسن لو یجمع الجمال مع حسن الفعال یعنی
خوب است که جمع شود خوبی صورت با خوبی سیرت حسن جمال با حسن
اعمال و افعال بنی امیّه قبیح صورت و کریه منظر بودند و بنی هاشم خوش
صورت و حسن منظر داشتند چنانچه فرموده اند و فیهم الصّباحة
امّا حضرت هاشم که معروف بحسن و جمال بود و خال الهاشمی معروف است
و همچنین حضرت عبد المطلب و عبد الله و عباس و موسی مبرقع و حضرت
محمّد ص که از وصف صورت آنحضرت نقل شده اضوء من القمر از ماه
روشنتر و درخشنده تر بود حضرت رسول ص در شأن حسن یوسف
فرموده انّ یوسف کان فی اللیل قمراً و فی النهار شمساً و فی الضحی

کوکبا سئوال کردند از انجناب از وجه اختصاص حسن یوسف فرمودند
روز قرعه فضائل قرعه حسن و جمال بنام یوسف بر امد این خبر در بازارها
مدینه و خانها میان زنها شهرت یافت و عایشه شنید حضرت
رسول صلعم بخانه امد اورا محزون دید از سبب پرسید عرض نمود حسن
و جمال شما اهست یا یوسف را فرمود هُوَ اَصْبَح وَ اَنَا اَمْلَح او خوش صورت
تر و من نمکین تر میباشم ولکن بر اهل ذوق و معرفت مخفی نیست که
پرده از جمال یوسف برداشتند تا همه کس اورا اشکار بدیدند لکن
از جمال محمد برنداشتند زیرا هیچ دیده را طاقت نبود و انکه محبوبرا
در پرده نگاه میدارند لیائی تحت قبابی لا یعرفه غیری در لیلهٔ
معراج خطاب از مصدر جلال رسید بجبرئیل که محمد را زیر هفتاد
هزار پرده غیرت متواری گردانیده امشب یک پرده از جمال او
بردار تا نظاره کنندگان عالم اعلی حسن و جمال او را ببینند انگاه جبرئیل
یک پرده برداشت نوری پیدا امد که از پرتوان نه نور عرش را جلوه
و نه کرسی و نه افتاب و ماه و ستارگان را بعد ازان خطاب امد یا
محمد چند غم امت داری امشب یک پرده از هفتاد پرده برداشتیم نور
عرش و کرسی و لوح و قلم و افتاب و ماه و ستاره محو و مضمحل شد
فردای قیامت اگر تمامی این هفتاد هزار پرده را بردارم عجب مدار

که تمام معاصی امت در جنب ان ناچیز و نابود گردد در این موقع مقتضی
دانستم که اشاره نمایم باینکه حکما گفته اند با نسبت بین ظل و ذی ظل تناسب
بوده باشد و نظام موجود در ظل کاشف از نظام موجود ذی ظل است
بمصداق ایه مبارکه اَلَمْ تَرَ اِلیٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ همه عالم ظل
وجود حق میباشند و دیگر اینکه جمال نیست مگر همان تناسب اجزاء موجود
در شئ پس بنا بر این جمالیکه در سلسله موجودات عالم ناسوت
مشاهده میشود ظل جمال و تناسب عقول میباشد تا برسد به نظام
عقل ثانی عقل اول تا نظام در مرتبه فیض مقدس و اقدس الخ و اینکه
بدن ظل نفس است و هر قدر نفس دارای بها و روشنی باشد در بدن
اثر میکند و اثارش از بدن ظاهر میگردد و اینستکه در حدیث وارد
اطلب الحاجة من حسان الوجوه جمال اگر کسی گوید بسیار شده است بعض مردمان
با صورت خوب دارای سیرتهای سوء یا بالعکس میباشند جواب انستکه
از قاعده کلیه جاری است منتهای مراتب اخلاق رذیله کسبی میباشد در بعضی
مقصود انستکه چون انوار مقدسه محمد و ال محمد صلعم مجاری و مجالی جمال
و کمال حق جل و علا بوده اند و واسطه فیض اقدس و نظام احسن میباشند
در عالم ناسوت و جسمانیت نیز از تمام مردم خوش صورت تر و تمکین تر
و ظاهر و باطنشان نیکو صورت و سیرت بوده و هستند و من جمله از

از شواهد دیگر آن حسن حضرت حسن ع است و حضرت حسن از قدر
خوش صورت بود که زنها حریص بودند برای تزویج آنجناب و بی‌آمدند
و خواهش تزویج داشتند برای خوش صورتی آنجناب و در اسلام
مستحب است اگر زنی خواهش تزویج کند مرد اجابت او کند و حضرت
حسین ع نور از پیشانی و دهان و نحر مبارکش میبارید و ابا الفضل
ما شهدت به الاعداء دشمن و قاتل او یزید در مدح صورت و
سر مقدس او گفت یا حبذا بردک فی الیدین   و لونک الاحمر
فی الخدین   و در اشعار دیگرش گفت لما بدت تلک الرؤس و
اشرقت تلک الشموس علی ربی جیرون (ربی جیرون نام
مکان و محل اقامت یزید بوده و مسلم جصاص گفت دیدم سر مقدس
حسین ع را در بازار کوفه و هو راس قمری زهری اشبه الخلق برسول
الله ص یعنی او سری بود مثل ماه درخشنده شبیه تر خلق برسول
خدا و حضرت جواد از بین ائمه خوش صورت بود و وقتیکه ام الفضل او را دید
حالش دگرگون شد مثل زنان مصر وقت دیدن یوسف و حضرت
قاسم را گفتند کأن فلقة القمر مثل پاره ماه بود و دو طفل مسلم ع را
وقتیکه سرهای آنها را برابر ابن زیاد گذاردند قام ثلاث مرات متعجبا
من حسنهما سه مرتبه برخواست و نشست از روی تعجب از حسن آنها

وحضرت ابو الفضل را قمر بنی هاشم گفتند معلوم میشود بعد از مقام امام
خوش صورت تر از او در بنی هاشم نبوده و بهتر صورت بوده و حسن صورت
کاشف از حسن سیرت است و الظاهر عنوان الباطن سوم از القاب
و کنای آنجناب سقا و ابو القربه میباشد سزاوار است در بیان شرح
آن اولا مقدمه بیان ثواب سقایت و آب دادن مرقوم شود اول عملیکه
اجر داده میشود در قیامت عمل سقایت و آب دادن انسان است چنانچه
در کتاب کافی و ثواب الاعمال صدوق نقل شده از امیر المؤمنین ع که
فرمود اول ما یبدء فی الآخرة صدقة الماء و از حضرت صادق ع نقل شده
که فرمود افضل الصدقة ابراد کبد حراء یعنی بهترین چیزیکه در راه
خدا بدهی خنک نمودن جگر تفتیده است از عطش و فرمود کسیکه آب
دهد تشنه را در موقعیکه آب پیدا میشود چنانستکه بنده آزاد کند
و کسیکه آب دهد در جائیکه آب نباشد چنانستکه نفسی را زنده کند
و احیاء یک نفس مثل احیاء جمیع ناس است و ایضا در کتاب ثواب
الاعمال و در کتاب وسائل نقل شده از امام زین العابدین ع کسیکه
طعام بدهد مؤمن گرسنه را خداوند او را از میوه های بهشت
اطعام فرماید و کسیکه آب بدهد مؤمن گرسنه را خداوند او را از میوه
های بهشت طعام فرماید و کسیکه آب بدهد مؤمن تشنه را خداوند

او را از رحیق مختوم بیاشاماند کسی که بپوشاند مؤمنی را خدا او را
از جامهٔ سبز بهشت بپوشاند در کتاب بحار و غیره نقل شده از
رسول خدا (ص) که چند عمل است هر که آنها را یا یکی از آنها را بجا آورد بهشت
او را واجب شود آب دادن تشنه و سوار کردن پیاده و طعام دادن برهنه
و آزاد نمودن بنده در کتاب شریف وافی نقل شده از حضرت صادق (ع)
من سقی مؤمنا من حیث یقدر علی الماء اعطاه الله بکل شربة سبعین
الف حسنة وان سقاه من حیث لا یقدر علی الماء فکانما اعتق عشر
رقبات من ولد اسماعیل یعنی کسیکه آب دهد مؤمنی را در جائیکه
او قدرت بر آب داشته باشد خداوند عطا کند او را بهر جرعه هفتاد حسنه
و اگر آب دهد او را در جائیکه او قدرت بر آب نداشته باشد مثل کسی است
آزاد کرده باشد ده بنده از اولاد اسمعیل را و در کتاب جعفریات نقل شده
بسند صحیح از حضرت امام موسی کاظم (ع) از آباء خود از حضرت رسول که در
شب معراج دیدم در بهشت صاحب کلبی را که او را آب داده بود
یعنی بواسطهٔ آب دادن سگی داخل بهشت شده بود و باز نقل شده
از آنحضرت که زنی در بیابان سگی را تشنه دید داخل چاه شد موزهٔ
خود را پر آب کرده و در دهان خود گرفته و از چاه بالا آمد و آن سگ را
آب داد پس خداوند آن زن را آمرزید بواسطهٔ آن آب دادن و منقول است که

گرسنه و پوشانیدن

چاه

چاه بکند تا آب از او بیرون آورد و از برای مسلمانان بذل کند تا آنکه هر که
از آن وضو گیرد و نماز بخواند برای او نیز باشد بعدد هر جنبنده از انسان
و حیوان که از آن آب بخورد ثواب هزار بنده آزاد کردن باو عطا فرمایند
و بعدد ستارگان بشفاعت او داخل بر حوض قدس شوند گفتند چیست
حوض قدس گفت مرتبه فرمود حوض من از این بیانات شریفه در خصوص
آب دادن معلوم میشود بلکه خصوصیتی در آب هست که در سایر
چیزها نیست و من الماء کل شیء حی از خصایص آب است تمام جاندارها
در آب حقی دارند که از جمیع نهرها اگر چه مالک معینی داشته باشد
و بدانی هم که راضی نیست مالک حقیقی از قرار داده که تشنگان از این
آب بخورند و از خصوصیات آب است که کلیه جگر تشنه را سیراب کردن
اجر دارد چنانچه در کتاب وافی نقل فرموده از حضرت صادق (ع) قال من اشبع
مؤمنا وجبت له الجنة ومن اشبع کافرا کان حقا علی الله ان یملأ جوفه
من الزقوم مؤمنا کان او کافرا یعنی فرمود کسیکه سیر کند از طعام مؤمنرا
بهشت او را واجب شود و کسیکه کافر را سیر کند سزاوار است بر خدا
که شکم طعام دهنده را پر از زقوم جهنم نماید اطعام کننده مؤمن
باشد یا کافر ولکن بکافر آب دادن ثواب دارد راوی میگوید که من
هم کجاوه و محمل حضرت صادق (ع) بودم در راه مکه دیدم شخصی افتاده

در

در زیر سایه درخت مغیلان حضرت فرمود برو ببین مبادا از تشنگی افتاده باشد همکو پیاده شدم و رفتم عرض کردم یا ابن رسول الله نصرانیست تشنه شده و افتاده است فرمود آبش بده و فرمود لکل کبد حرّاء اجر هر جگر تشنه را آب دادن اجر دارد پس مسلمان بکافر آب بدهد اجر دارد کافر هم بمسلمان آب دهد اگرچه بتخفیف عذاب باشد اجر دارد منقولست حضرت رسول صلعم وضو گرفت گربه از آن طرف گذشت نگاه بآب کرد فرمود معلوم میشود تشنه است آب را نزد گربه گذاشت آب خورد پس از باقیمانده آن وضو گرفت پس چون این استحباب آب دادن و سیراب کردن تشنه را از اندازه در اخبار و سنت تاکید شده حضرت ابوالفضل ع اهتمام فرموده در این سنت و این عمل خیر که آنجناب را سقا و ابو القربه گفتند و از انتشار این لقب و کنیه مکشوف میشود که آنحضرت مراغبت بسیار داشته برای آب دادن تشنگان و دائما قربه و مشک آبی در آن هوای گرم عربستان که آب دادن را بیشتر اجر و ثواب است همراه داشته برای درک این ثواب عظیم بطوریکه آنجناب ملازم بوده قربه را و آن قدر اهمیت میداشت نزد آنحضرت که عاقبت دستها بلکه جان شریف خود را وقایه و فدا قرار داد و حق سعی را بجا آورد که مشک آب را بتشنگان از اولیاء خدا برساند ظالمان کفره و شام نگذاردند

و بدرجه رفیعه شهادت رسید و در کتاب عمدة الطالب فرموده که سقا گفتن حضرت ابوالفضل برای آنست که آنحضرت بطلب آب رفت اگرچه نتوانست که آبرا بخیمه‌ها برساند و در کنار شریعه بفیض شهادت فایز شد انتهی مؤلف گوید لفظ سقا صیغه مبالغه است و افاده مبالغه و تکثیر میکند معلوم میشود آنحضرت کثیراً ما و بسیار در مقام سقایت و آب دادن بوده و منحصر باین مرتبه اخیره نبوده و چون آنجناب ساعی بود در امر سقایت سید الشهداء ع فرمود اذا غدوت الی الجهاد فاطلب لهؤلاء الاطفال قلیلا من الماء پس مشک برداشت و روانه میدان شد چنانچه مذکور خواهد شد و در کربلا هم آنچه از کتب مقاتل و غیره بنظر رسید مکشوف میشود که آنجناب مکرر در مقام طلب آب و سقایت تشنگان بر آمده من جمله در کتاب بحار نقل فرموده که چون پسر سعد بسیار سخت گرفت که نتوانند آب بردارند حضرت حسین علیه السلام برادر خود ابوالفضل را با سی نفر سواره و بیست نفر پیاده فرستاد در جوف لیل و تاریکی شب بطلب آب و آنها با بیست مشک روانه شریعه شدند چون نزدیک شریعه رسیدند عمرو بن حجاج زبیدی که سر کرده موکلین آب فرات بود گفت مَن اَنتُم مردی از اصحاب حسین ع که او را نافع بن هلال الجملی میگفتند گفت عم تو میباشیم آمده ام که آب

بیاشام عمرو بن حجاج گفت اشرب هنیئاً نافع گفت روا داری که من آب
بیاشامم و پسر رسول خدا و کسان او از تشنگی نزدیک بهلاکت باشند
عمرو گفت راست میگوئی ولکن امیر امر کرده است و ناچاریم که اطاعت
کنیم پس نافع بانگ زد بر اصحاب خود آب بردارید و عمرو بن حجاج بانگ
زد بر اصحاب خود که مانع شوید پس جنگ عظیم و قتال شدیدی شد
بعضی مشغول جنگ شدند و بعضی مشکهارا آب میکردند و آن
آبرا بخیام حرم رسانیدند و کسی از اصحاب سید الشهداء در آن شب
کشته نشد و از این جهت حضرت ابو الفضل ع ملقب بسقا شد آنچه
مفاد اخبار است در کربلا چند سقایت شد اول سقایت از حضرت
رسول ص بود که در روایت معتبره علی اکبر عرض کرد یا ابتاه هذا جدی
رسول الله قد سقانی بکاس اوفی و کاس دیگری برای تو ذخیره
کرده سقایت دوم از خود ابا عبد الله ع شد چنانچه در کتاب بحار و
عوالم است که چون در بعضی از آن روزها که آبرا منع نموده بودند
تشنگی شدید شد بر حسین و اهلبیت آنجناب علیهم السلام کلنگی برگرفت
و عقب خیمهای زنها آمد و روی بقبله پانزده قدم برداشت و کلنگ را
بر زمین زد و مقداری حفر نمود چشمه آب شیرینی ظاهر شد
آنحضرت و اهل حرم و اصحاب جمیعاً آشامیدند و مشکها پر کردند بعد

از چشمه فرو رفت و ناپدید شد و بروایت نوادر علی بن اسباط
نقل شده که حضرت سید الشهداء حمله جنگ میفرمود و اصحاب او
با او آب میبردند و در شب عاشورا آب داشتند اگر چه قلیلی بوده
که بصورت علیا جناب زینب خاتون در حال غشیه آب زدند چنانچه نقل
شده سقایت سوم از جناب علی اکبر ع بروایت مرحوم طریحی در منتخب
که چون حضرت امام حسین ع استغاثه طلب آب نمود برای علی اصغر
حضرت علی اکبر رکوه برداشت و بشریعه داخل شد و آنرا پر از آب
نمود خدمت پدر آورد و عرض کرد اول این طفل را آب دهید که الماء
لمن طلب یعنی آب برای آنکسی است که برای او خواهش آب شده
و اگر چیزی اضافه آمد بمن عطا فرمائید که بسیار تشنه ام و نشد که
آن طفل از آن آب بیاشامد چهارم از القاب حضرت ابو الفضل علیه السلام
طیار است یعنی پرواز کننده است در فضاء عالم قدس و درجات و مقامات عالیه
بهشت چنانچه در کتاب خصال و امالی صدوق علیه الرحمه نقل فرموده
و در کتاب بحار مجلسی ره و در کتاب عوالم شیخ عبد الله بحرینی نقل
فرموده اند از ابو حمزه ثمالی که گفت نظر فرمود زین العابدین ع بسوی
عبید الله بن عباس بن علی بن ابیطالب ع و اشک آنحضرت جاری
شد پس فرمود روزی نگذشت بر رسول خدا ص مثل روز احد که کشته

شده از ان حمزة بن عبد المطّلب شیر خدا و شیر رسول و بعد از ان روزی
نگذشت بر انحضرت مثل روز موته شام که کشته شد در ان پسر عمّش
جعفر بن ابیطالب پس فرمود و لا یوم کیوم الحسین ع و نبود روزی
مثل روز عاشورا حسین ع سی هزار مرد که خود را از این امّت
میدانستند او را محاصره کردند و تقرّب میجستند هر یک بسوی
خدا بریختن خون او و انحضرت خدا برا بخاطر ایشان میاورد و قبول نمی
کردند موعظهٔ او را تا انکه از راه ظلم و عدوان انحضرترا شهید کردند
بعد فرمود رحمت کند خدا عبّاس را که اختیار کرد حیوة انحضرترا
بر حیوة خود و متحمّل بلاها شد خود را فدای برادر خود نمود تا انکه
دو دست او را قطع کردند پس خداوند عزّ و جلّ عوض از دو بال باو
کرامت فرمود که طیران مینماید بان دو بال با ملائکه در بهشت چنانچه
بجعفر بن ابیطالب دو بال عطا فرمود بدرستیکه برای عباس در نزد
خداوند عزّ و جلّ درجه ایست که غبطه و رشک میبرند بر او جمیع شهدا
روز قیامت تا تم حروف گویدان کلمه که فرموده خدا عوض از دو بال باو
کرامت فرموده اشاره است بتجسّم اعمال که مستفاد از اخبار بسیار
است که انسان انچه میکند از خیر و شرّ اعمال او مجسّم میشود در
عالم برزخ و قیامت دیگر از القاب انجناب در السنه و افواه دوستان

و شیعیان باب الحوائج است و معلوم است این لقب از برای ان بزرگوار
بی اساس نیست چرا که انحضرت از ارواح مطهّره زکیّه بود و از مقدّسین
و مقرّبین درگاه حق جلّ شانه میباشد و مسلّماً برای حوائج مسلمانان
و اهل ایمان بابیست از رحمت واسعهٔ الهیّه برای نجات از مهالک دنیا
و اخرت و برای قضاء حوائج و انجاح مطالب ایشان بلکه حقیر را گمان
انستکه چنانچه در اوّل کتاب اشاره شد بمضمون روایت اَنَا مَدِینَةُ
الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا امیر المؤمنین علیه السّلم باب نبوّت است که هر که
بخواهد بشهر نبوّت و قلعهٔ محکم نبوّت محمّدی ص وارد شود باید از باب
قبول ولایت علی بن ابیطالب ع وارد شود و بدون قبول ولایت او را
بقلعهٔ نبوّت راهی نیست همچنین حضرت ابو الفضل باب ولایت است
که هر کس بخواهد بشهر ولایت علی و ال علی علیه السّلم وارد شود باید از
در دوستی ابو الفضل وارد شود و بدون دوستی انجناب او را بدوستی
ال محمّد ص راه نیست چرا که شدّت علاقهٔ انها با انجناب از مطاوی اخبار
مشحون و مکشوف است کسی را که سیّد الشهدا علیه السّلم بفرماید بنفسی
انت یعنی ابا الفضل جان من فدای تو باد و صدیقهٔ طاهره کلام چنانچه
روایت دارد فردای قیامت پیغمبر اکرم ص میفرماید بفاطمه برای شفاعت
امّت امروز چه اورده عرض میکند با این دو دست فرزندم ابو الفضل را

علیه السلام وهمچنین امیر المؤمنین علیه السلام دستهای او را میبوسید
وگریه میکرد چنانچه گذشت وفرمایش زین العابدین در بارهٔ آن
جناب پس کبیر است که ائمهٔ معصومین انقدر باو علاقه مند میباشند
آیا میتوان گفت دوستی او باب ولایت آنها است ودوستی آنجناب
باب قبول ولایت آنها است ولازمهٔ دوستی ابو الفضل ع تأسی بآن
جناب است در اطاعت آل محمد ع وحمایت دین تا آنجا که فرمود وَاللهِ اِنْ
قَطَعْتُمُوا یَمِینِی اِنّی اُحامِی اَبَدًا عَنْ دِینِی وَعَنْ امام صادق
الیقین یعنی بخدا قسم اگر دست راستم را قطع نمائید من ابدا حمایت
از دین خود میکنم وحمایت از رسول خدا ره واختیار نمود حیات
برادر وامام واهلبیت او را بر خود وبمقام فنا رسید ودر راه حق
بلجهٔ رفیعهٔ شهادت فائز شد البته چنین شخص شریف وروح
مقدسی که در مقام رضا وتسلیم قدم گذارد مقرب وموجه است
باین درگاه ومیتواند از زیردستان دستگیری کند وشفیع طبقهٔ
رعیت باشد برای قضاء حوائج آنها وکفایت مهمات باب الحوائج
باشد **باب ششم** در بیان فضیلت صفت شجاعت وامتیاز
وخصائص شجاعت حضرت ابو الفضل ع بدانکه شجاعت عبارت
است از اطاعت قوهٔ غضبیه از قوهٔ عاقله وبایدکه نترسد از آنچه

[illegible]

نباید بترسد وحذر کند از آنچه باید از آن احتراز کند واین افضل صفات
کمالیه واشرف ملکات نفسانیه است وکسیکه این صفت را نداشته
باشد حقیقتا از جملهٔ مردانش نتوان خواند وزنان از آن ننگ باشد و
از اینجا است که در وصف اصحاب پیغمبر ص آیه نازل شد اَشِدّاءُ عَلَی
الکُفّار یعنی سخت وشدید بر کفار وامیر المؤمنین ع در وصف
مؤمن فرموده که دل مؤمن از سنگ محکمتر است واز حضرت صادق ع
منقول است که دل مؤمن از کوه محکمتر است زیرا که سنگ از کوه میبرند
واز دین مؤمن هیچ نمیبرند وضد این صفت که جبن است باین معنی
که بترسد از چیزیکه نباید بترسد موجب هلاکت نفس است واو را
ذلیل وخوار دارد ومردم را نسبت بجان ومال وعرض وناموس او جری
خواهد نمود وصاحب او کسل وبی ثبات وراحت طلب وبیعرضه و
ضعیف النفس بلکه منجر به بیغیرتی وبی ابروئی وهتک نوامیس خواهد شد
در حدیث وارد است که پیغمبر ص فرموده سزاوار نیست مؤمن بخیل وجبان
باشد وفرمودند پناه بخدا میبرم از بخل وجبن وجبن انسانرا به بیغیرتی میدارد
وبیغیرتی کوتاهی واهمال کردن است در آنچه نگاهبانی وحراست آن لازم است
از دین ومال وعرض وناموس واولاد واین مرض از مهلکات عظیمه
است که بسا انسانرا بمراحل پست میکشاند که حضرت رسول ص فرمودند

دل مرد بی غیرت سرنگونست این است که سید الشهداء ع فرمود القتل
اولی من رکوب العار و امیر المؤمنین ع در وقتیکه در عراق بودند فرمودند
ای اهل عراق شنیده ام که زنان شما در راهها با مردان مدافعه میکنند
یعنی بشانه یکدیگر میزنند که راه بیابند آیا حیا نمیکنید و بغیرت نمی آیید
که زنان شما بازارها میروند با کفار شانه بهم میزنند و غیرت و حمیت
نتیجهٔ شجاعت و قوت نفس است و استقلال اثر شجاعت و غیرت
و بیان تضمین میشود و از حضرت صادق ع منقول است که خداوند غیور است
و صفت غیرت را دوست دارد و از غیرت اوست که تمام اعمال ناشایسته
ظاهریه و باطنیه را حرام فرموده و اما شجاعت حضرت ابو الفضل ع معلوم است
زیرا کسب لکه شاه ولایت حیدر کرار هیبه شجاعت او را از زمان تزویج مادر او
فرموده و در خدمت او در خلوت و جلوت در میادین رزم و جدل تربیت یافته
از طفولیت همراه پدر بزرگوار بوده چه خواهد بود و آنچه را اصحاب
سیر و تاریخ و ارباب کتب مقاتل در شجاعت او نوشته اند یکی از صد و اجمالی از
تفصیل خواهد بود و در این مختصر رساله مختصری مرقوم میشود
از منتخب طریحی و روضة الشهداء معلوم میشود که آنجناب در جنگها
و غزوات با شجاعان محاربه و مبارزه نموده و داد مردانگی داده و در
بحار هم نقل فرموده برز کالجبل العظیم و قلبه کالطود الجسیم لانه الطود الجبل

کان فارسا هماما و بطلا ضرغاما و کان جسورا علی الطعن و الضرب فی میدان
الکفاح و الحروب و در کتاب روضه گوید عباس مبارزی نامدار و شجاعی
بغایت عالی مقدار بود جرأت و قوت از حیدر کرار میراث داشت و پیوسته
در معارک مقاتله رایت نصرت بر میافراشت در انموقع بر مرکبی تیز
پای آهن خای رعد صدای برق نمای سوار شده با تیغ مصری و
سپر چینی و خود رومی روی بمیدان نهاده برقی گرفته در کف و ابری
به پیش روی ماهی نهاده بر سر و چرخی بزیر ران و در
بعضی کتب از متتبعین نقل شده که عباس ع عضد و عون برادرش
امام حسین ع بود در روزیکه لشکر معاویه را از کنار فرات دور
کردند و شریعه را بتصرف اصحاب امیر المؤمنین ع دادند و لشکر
که روزی از ایام جنگ صفین جوان نقاب داری در سن پانزده
سالگی یا هفده از لشکر امیر المؤمنین ع بمبارزت بیرون آمد که از او
هیبت و سطوت ظاهر بود و اصحاب معاویه از رفتن بمبارزت او
ترسیدند پس معاویه گفت بمرد شجاعی از اصحابش که او را ابن شعثاء
میگفتند که تو بیرون رو بمبارزت این جوان و گفت اهل شام مرا با ده
هزار سوار برابر میکردند و هفت پسر دارم یکی را میفرستم او را بقتل
رساند و آن هفت پسر را واحدا بعد واحد فرستاد و آن جوان نقاب

دارهم ابجهنم فرستاد پس ابن شعثاء خود بمبارزت قدم جرأت
برداشت آنجوان براو حمله کرد و آنمرد را بهفت پسر در درک اسفل جهنم
ملحق نمود و دیگر کسی جرأت مبارزت ننمود پس مولای متقیان
او را ندا فرمود و نزد خود طلبید چون مراجعت فرمود و نقاب از
صورت برداشت دیدند که قمر بنی هاشم ابو الفضل العباس ع است
و صحت این خبر را نمیتوان تصدیق نمود زیرا که امیر المؤمنین علیه السلام
در سنه چهلم از هجرت شهید شد و واقعه کربلا در شصت و یک از
هجرت بوده و ابو الفضل ع بروایت خوارزمی در مناقب در جنگ صفین
مرد تمام کاملی بوده و در واقعه کربلا سی و چهار یا سی و پنج ساله
بوده و بعضی که سی سال گفته اند اعتباری برای این بنظر نیامده
زیرا که فاطمه ع تا حیوة بود امیر المؤمنین ع زن دیگر اختیار نفرمود و
حضرت امیر ع سی سال تقریبا بعد از رحلت پیغمبر ص زندگانی نمود و بعد
عمر صدیقه بعد از پیغمبر ص از عمر ابو الفضل ع کم میشود بهر جهت
شجاعت حضرت ابو الفضل ع مورد انکار احدی نیست بلکه دوست
و دشمن او را بشجاعت ستوده اند کفایت میکند در این مقام آنچه
ظاهر شد بمرتبه ظهور رسید از آن شیر بیشه سعادت و شجاعت
در میدان کربلا در موقع مقاتله با کفره طغاة و مانعین آب فرات از

اینچه متمکن نشد از آن کسی مگر وجود مبارک امام ابا عبد الله علیه السلام
و این هم یک جهت از امتیاز شجاعت ابو الفضل است بر سایر
شهداء که در آن موقع متفرق نمود چهار هزار سوار و پیاده را و
منصرف شد شریعه فرات او بروایت روضة الشهداء سه دفعه
حمله آوردند و هر دفعه مثل شیر در گله روباه افتاده ایشان را
متفرق نمود و هشتاد نفر باز پیاده از آن اشرار را بدار البوار فرستاد
تا مشک را پر از آب نمود و بروایت کامل التواریخ در اول روز عاشورا
دید که اطراف خیمه از انصار خالی شد چون نظر نمود دید که بیست
نفر از ایشان در محاصره اصحاب عمر سعد گرفتار میباشند بر آنها
چون شیر ژیان حمله آورد و آن بیست نفر را از حصار بکنار آورد و
در نقل دیگر است که زهیر رضی الله عنه آمد نزد عبد الله بن
جعفر بن عقیل قبل از شهادت او و گفت یا اخی ناولنی الرایة برادر
علم و بیرق را بمن ده عبد الله گفت مگر در من ضعفی و عجزی از حمل رایت
مشاهده میکنی زهیر گفت نه و لیکن مرا باز احتیاج است پس رایت
را گرفت و آمد نزد عباس بن امیر المؤمنین ع و عرض کرد یا ابن امیر
المؤمنین ع ارید ان احدثك بحدیث وعیته میخواهم حدیثیکه شنیده
ام برای شما بگویم عباس فرمود حدیث را بگوی که وقت آن فوت میشود

حدث ولا حرج علیك فانما نروی لنا متواتر الاسناد ی زهیر گفت یا
ابا الفضل پدر تو چون ارادهٔ تزویج مادر تو ام البنین نمود فرستاد
نزد برادر خود عقیل که عارف بود بانساب عرب و گفت میخواهم که
خواستگاری کنی برای من زنی از خانواده های حسب و نسب و شجاعت
برای آنکه خداوند از او پسری شجاع بمن عطا کند که بازو و ناصر باشد
فرزندم حسین را و مواسات کند او را بنفس خود در طف کربلا و
پدر تو تو را برای امروز خواست پس کوتاهی نکن در حفظ حرم برادر و
خواهران خود از شنیدن این کلام لرزه بر اندام ابو الفضل افتاد و
چنان پای در رکاب بتمطی و کشش آمد که تسمهٔ رکاب از قوت آنجناب
گسیخت و قطع شد فرمود یا زهیر تشجعنی فی مثل هذا الیوم والله
لاریتك شیئا ما رأیته قط این را گفت و اسب را بجانب قوم حرکت داد
وسط میدان و بروایت بعض کتب مقاتل که محل اعتماد و اعتبار نیست میزد
بشمشیر خود قومی را که ده هزار بودند و گویا شمشیر او آتشی است که
در نیزار افتد و این رجز را انشا میکرد انا الذی اعرف عند
الزمجره یا بن علی المسمی حیدره فاثبتوا الیوم لنا یا کفره
لعترة الحمد و سورة البقره تا آنکه از ابطال و بزرگان
ایشان صد نفر را کشت غیر آنچه از عموم آن قوم کافر کشته شده

بود

بود راوی گفت مارد بن صدیف تغلبی ملعون دو زره تنگ حلقه پوشیده
و خود قدیمهٔ عادیه بر سر نهاد و اسب نجیب اشقر را سوار شد و
نیزهٔ بلندی بدست گرفت و بمبارزت عباس ع بیرون آمد نعره زنان
و غرش کنان تا آنکه نزدیک شد بآن سرور عالمیان پس زبان نحس خود را
گشود و گفت یا غلام ارحم نفسك و اغمد حسامك و اظهر للناس استسلامك
فالسلامة اولی لك من الندامة پس گفت انی نصحتك ان قبلت نصیحتی
حذرا علیك من الحسام القاطع ولقد رحمتك اذ رایتك یافعا
ولعل مثلی لا یقاس بیافع اعط القیاد نعش بخیر معیشة
اولی لك من عذاب واقع چون حضرت ابو الفضل علیه السلام کلام
آن شقی بدنفس را شنید فرمود انی اری جهلك فی مناح تذروه
الریاح او فی الصخرة الاطس لا تقبله الا نفس و انا یا عدو الله و عدو
رسوله معود للقاء الابطال و الصبر علی البلاء فی النزال و مکافحة
الفرسان و بالله المستعان الیس اتصالی برسول الله و انا غصن
متصل بالشجر و تحفة من نور جوهره و من کان من هذه الشجرة فلا
یدخل تحت الزمام و لا یخاف من ضرب الحسام فانا ابن علی لا اعجز عن مبارزة
الاقران و ما اشرکت بالله لمحة بصر و لا خالفت رسول الله فیما امر
و انا منه کالورقة من الشجرة و علی الاصول تثبت الفروع فخذ فی الجد

واصرف

واصرف عنك الهزل الی فکم من صبی صغیر خیر من شیخ کبیر عند الله
تعالی پس انشاد فرمود همان قافیه که آن مردود گفته بود

صبرا علی جور الزمان القاطع	ومنیته لیس لها من دافع
لا تجزعن فکل شیء هالك	حاشا لمثلی ان یکون جازع

چون این کلام را از آنجناب شنید در غضب شد و نیزه حواله
ابو الفضل نمود آنحضرت نیزه او را گرفت و بسمت خود کشید که نزدیک بود
شد از اسب در غلطد پس مارد نیزه را واگذارد و دست بشمشیر
کرد حضرت عباس نیزهٔ آن ملعون را بسوی او تکانی داد و فرمود
یا عدو الله امیدوارم از خداوند که تو را بنیزهٔ تو بدرك واصل
سازم و نیزه را بخاصرهٔ اسب او فرو برد اسب مضطرب شد و مارد
بر زمین افتاد و از این امر خجالت شدیدی بر آن پلید روی داد
واضطربت الصفوف وتصایحت الالوف شمر لعین چون دید که
از مغلوب شدن مارد اضطرابی و ولوله در صفوف اهل ضلالت
افتاد باصحاب خود گفت ویلکم ادرکوا صاحبکم قبل ان یقتل پس
غلامی اسب او را که طاویه مینامند خواست بمارد رساند و از لعین
فریاد زد یا غلام عجل بالطاویه قبل حلول الطاویه جناب ابو
الفضل جلو آن غلام گرفت و نیزه بر سینه او زد و او را بجهنم

فرستاد و بر طاویه سوار شد و روی بمارد نهاد پس پانصد نفر برای
خلاص کردن مارد فرستادند تا آن ظالم را از چنگ آن سید غضنفر باز رهانند با
نهایت سنجیدگی روی بمیدان قتال و جدال نهادند حضرت ابو الفضل
یك ذره از آن قوم جفاکار اندیشه و بیم بخاطر مبارك راه نداد خود را
بمارد مردود رسانید نیزه را بنحر او فرو برد که افتاد پس سر او را گوش
تا گوش برید بر قوم حمله نمود هشتاد نفر از ایشان را کشت و باقی روی
بهزیمت نهادند و فرار و در خبری نقل شده که طاویه غلامی از حضرت
امام حسن ع بود که در ساباط مدائن که اموال او را بغارت برده بودند
تا آنکه خلخال از پای امهات اولاد او ربودند طاویه را نیز بغارت برده بودند
ومرحوم لسان الملك در کتاب ناسخ التواریخ در خصوص شجاعت
وحمایت ابو الفضل ع چنین گفته که عباس مشکی برداشت و بر
نشست و تصمیم عزم نمود که بهر کوه که آبی بدست آورد و این ارجوزه
را متذکر شد لا ارهب الموت اذا الموت رقا حتی اواری فی المصالیت لقا
نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا ولا اخاف طارقا
اذ طرقا بل اضرب الهام وافری المفرقا انی انا العباس
اغدو بالسقا ولا اخاف الشر یوم الملتقی این بگفت و اسب را
بمهمیز انگیزانید و آهنگ ستیز او کرد و با خشم عقاب و

سرعت شهاب مانند صاعقه آتشبار جانب بفرات گرفت و چهار
هزار کماندار که بفرمان پسر سعد نگاهبان فرات بودند و طریق شریعه را
ودیعه سد اسکندر مینمودند بیکبار جنبش کردند و فوج از پس فوج
چون موج از پس موج فرا رسیدند و عباس را در تیره افکندند عباس
که بچه شیر و ناف بریده شمشیر بود از جای نرفت تیغ بکشید و مانند
برق خاطف و صرصر عاصف خویشتن را بر یمین و شمال زد میمنه را
بمیسره در برد و میسره را بمیمنه در سپرد هوا را از غبار قیرگون
ساخت و زمین را از خون رنگ طبرخون داد در این حمله هشتاد تن
از ابطال رجال را پایمال احمال ساخت و این رجز بگفت

اقاتل الیوم بقلب مهتدی	اذب عن سبط النبی احمد
اضربکم بالصارم المهند	حتی تحیدوا عن قتال سیدی
انی انا العباس ذی التودد	نجل علی مرتضی المؤید

لشکریان چون این بدیدند پشت بجنگ دادند و روی بهزیمت نهادند
عباس چون شیر خشم آلود شریعه را بپیمود و اسب بفرات در انداخت
از زحمت گیر و دار و شدت عطش تابی یافته و جگری تفته بود خواست
تا از حدت ماندگی و سورت تشنگی و التهاب بشکند دست فرا
برد و کفی آب برگرفت تا بیاشامد تشنگی سید الشهدا در خاطرش

صورت بست آب را از کف برافشاند و مشک را پر آب نمود و از شریعه بیرون
شتافت و فکر خویشتن بلشکرگاه برادر رساند و کودکان را از زحمت

تشنگی برهاند و این رجز بگفت	یا نفس من بعد الحسین هونی
فبعده لا کنت ان تکونی	هذا حسین شارب المنونی
وتشربین البارد المعین	هیهات ما هذا فعال دینی
ولا فعال صادق الیقین	کماندار ان راه بر او ببستند

ولشکر ابن سعد نیز از جای جنبش کردند و عباس را دایره کردار
در میان آوردند و آنحضرت چون شیر شرزه و شمشیر قضا میزد
و میکشت تا گاه نوفل ابن ازرق از کمین بیرون تاخت و بروایتی
زید بن ورقا کمین نهاد و از پشت نخلی بیرون آمد و حکیم ابن طفیل
سنبسی طائی او را معین گشت و تشجیع کرد پس بتیغ بر بازو و دست
راست آنحضرت زد و از تن باز شد عباس که قلب پلنگ و جگر نهنگ داشت
بچالاکی و چابکی مشک را بدوش چپ افکند و تیغ بدست چپ گرفت و
دشمنان را همی دفع داد بادست چپ میزد و میکشت و میانداخت و میگفت

والله ان قطعتموا یمینی	انی احامی ابدا عن دینی
وعن امام صادق یقین	نجل النبی الطاهر الامین
نبی صدق جائنا بالدین	مصدقا بالواحد الامین

این همی گفت و رزم همی زد تا از کثرت زخم و سیلان خون سستی گرفت
دیگر باره حکیم بن طفیل و کرت نوفل بن ازرق از ورای نخله بیرون تاختند
و دست چپ را از پا درانداخت مؤلف گوید ما بقی این بیان با چشم
اشک نشان انشاء الله در فصل شهادت آنحضرت خواهد آمد
مخفی مبادا از نقل این روایات و مفاد آن که قطع دستهای او از پس
نخله و خفیه و حیله بود معلوم میشود از صلابت و مهابت و شجاعت
آنجناب کسی را جرات محاربه حضوری و مقابله با او نبوده چنانچه نقل
نموده اند پدر بزرگوارش حیدر کرار علیه السلام را کسی جرات مقابله و مقاتله
حضوری با او نداشت و گفته اند قریب هزار زخم که در غزوات عدیده
بر آن حضرت وارد آمد تمام از پشت سر و خفیه بوده در پیش رو و مقابل
آنحضرت تنبیه که بمناسبت کلام سیدنا المظلوم حضرت ابوالفضل
انی احامی ابدا عن دینی سزاوار است در این مقام بیان دین و اسلام
و مذهب بشود (و شریعت و اهمیت امر دین) اما دین در لغت بمعنی جزا است که فرمودند کما تدین
تدان و روز معاد را روز جزا نامیده اند که فرمود مالک یوم الدین
و جزا و سزا عبارت است از بازگشت عمل کسی باو همان صورت یا
بصورت دیگر غیر از صورت عمل خود و چونکه معارف و اعتقادات قلبیه
یقینیه و اعمال و حرکات جوارحیه بدنیه که با خلاق و کیفیات نفسانیه

در این عالم معاش و حیوة دنیا اصلی دریافته و بظهور رسیده چون
باطل عبادت یا معصیت جنسا و نوعا کما و کیفا در عالم معاد و حیوة
اخروی و نشأه برزخی لامحاله رجوع و بازگشت بعامل خود خواهد
کرد لکن بصورتی مثل او با تمام شئون و آثار وجود او ان بیشتر و از پس
ملازم است جزا با عمل کانه خود آن عمل را می بیند که فرمود فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره و در جای
دیگر فرموده وما تقدموا لانفسکم (من خیر) تجدوه وما عند الله خیر و اعظم
اجرا و وجدوا ما عملوا حاضرا و مثل عامل در این عالم مثل زارع و
غارس است اگر یقین داشته باشد انسان بجزاء عمل مثل یقین
زارع و غارس است که یقین دارد فلان تخم چه زراعت میدهد و
فلان درخت چه میوه میدهد و میدارد او را بر کاشتن و غرس تخم
حبوبات و اشجار با کمال امیدواری پس سستی در اعمال
صالحه و حسنات از ضعف عقیده و نداشتن (یقین) بجزا است بیت

شاهان جهان که این جهان داشته اند | دانی که از این جهان چه برداشته اند
در زیر زمین بدست خود میدروند | هر تخم که بر روی زمین کاشته اند

اجمالا چون اعتقادات سبب میشود از برای اعمال و اخلاق در این
زندگانی دنیا و ثمره ظهور میرسد فلذا آن عقاید از بن با صلاح

وفرمود وَمَنْ اَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ تسلیم
وجه الی الله باصول دین است یعنی یقین بعقاید حقه و محسن عبارت
از فروع الدین است یعنی اعمال حسنه عملیه و در اصطلاح دین عبارتست از
اعتقادات بارزه و اعمال ظاهره در دوره زندگانی دنیا که دار تکلیف
است از دینی است که بیان تبلیغ تمام آنچه شاید و باید و ممکن است در
او بشود و احاطه بجمیع اطراف و اکناف و اسبابیکه مدخلیت در هدایت و
تکمیل نفس داشته باشد او را دین اسلام نامند و دین پیغمبر آخر
الزمان که خودش خاتم انبیا بود و دینش خاتم ادیان و امتش خاتم الامم
و کتابش خاتم الکتب و اسلام بمعنی تسلیم است چنانچه امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده الاسلام هو التسلیم والتسلیم هو الیقین راقم حروف
گوید تا از برای انسان یقین بمبدأ و معاد نباشد بتمام معنی تسلیم
نشود زیرا که تسلیم و رضا منتهی درجه عبودیت است که در شان او فرموده
مِمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ پس در اینجا یقین را اسلام گفتن از قبیل تسمیه سبب وَمَنْ اَحْسَنُ دِيناً
باسم مسبب — و چون حضرت ختمی مرتبت جامع بین العالمین بود بجمعیت تمام
بین عالم ظاهر و باطن ناسوت و ملکوت و عبودیت بلفظ و معنی و
عالم اقوال و احوال چنانچه در شانش فرموده در قرآن مجید اِنَّكَ
لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيمٍ و مبعوث شد که هدایت و تکمیل نفوس بطوریکه

شاید و باید و بحدیکه ممکن است در هدایت انها بکوشد که فرمود
بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْاَخْلَاقِ و این است که دین مقدس او جامع مراتب
روحانیت و اخلاق و سیاست و اقتصاد و مدنیت است و در شان
او فرموده اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ
الْاِسْلَامَ دِيناً پس هر نفسیکه این دین مقدس دین او باشد مقتضی
او باشد البته تسلیم نموده است ذات خود و انیت خود را بالکلیه بخدای
خود و خود را بتمام کمالات ظاهری و باطنی شرع پسند بالتی هی احسن
رسانیده و مشمول آیه مبارکه وَمَنْ اَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ
لِلّٰهِ نموده است که مفاد آن این است دین که بهتر است از دین کسیکه
تسلیم کرده باشد هویت ذات خودش را بسوی خدای خود یعنی کسیکه
متدین بدین مقدس اسلام باشد حقیقتاً مثل وجود حضرت ابی الفضل
بسبب احاطه او بجمیع اسباب حسن و کمال مستلزم تسلیم دانسته
بالکلیه بخدا پیوسته شده منقطع و بریده از غیر او چنانچه فرموده
لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ
بِاللّٰهِ طاغوت عبارتست از هر معبود باطلی و تمام ماسوی الله و غیر الله
همه باطل است اَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللّٰهَ بَاطِلٌ پس کافر بطاغوت شده
یعنی بریده و منقطع از ماسوی الله و آنچه باطل است گردیده و در

این صورت زشتی و بدی و نقصان و گمراهی و طغیان و خسران و فتن
بسوی باطل وجود ندارد و از این جهت است که این دین مقدس عروة الوثقی
نامیده شده وَمَن یَکفُر بِالطّاغوتِ وَیُؤمِن بِاللهِ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ
الوُثقی لا انفِصامَ لَها وَاللهُ سَمیعٌ عَلیمٌ و دیگر فرموده وَمَن یُسلِم وَجهَهُ
اِلَی اللهِ وَهُوَ مُحسِنٌ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقی عروه بمعنی حلقه
است و حلقه دوری و گروی است بزودی گسیخته نشود از این
جهت او را توصیف بوثقی فرمودند و وثقی یعنی محکم و تاکید او را بلا انفصام
لها فرموده یعنی گسیختن برای او نباشد برا که دین اسلام از هیچ راه هم
بسبب احاطه کردن و دور زدن او بجمیع محسنات و مکملات نفوس
عالم بشریت و انسانیت خلل و نقصانی برای او تصور نشود و این
حبل المتین و رشته خدائی را اگرچه در اثر امتحانها و تسلط دشمنها
باریک و ضعیف شود و بنهایت ضعف برسد اما گسیخته نشود و نام
نامی این دین مقدس را حضرت ابرهیم اسلام گذارده که فرموده مِلَّةَ
اَبیکُم اِبرهیمَ هُوَ سَمّیکُمُ المُسلِمینَ مِن قَبلُ و خبر داده از اینکه طریقه
و دین آنجناب همین دین مقدس بوده ما کانَ اِبرهیمُ یَهودِیًّا وَلا
نَصرانِیًّا وَلکِن کانَ حَنیفًا مُسلِمًا وَما کانَ مِنَ المُشرِکینَ و جلوه و ظهور
و آثار همین دین مقدس بود در وجود مبارک ابرهیم ع که فرموده انی

وَجَّهتُ وَجهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّمواتِ وَالاَرضَ حَنیفًا مُسلِمًا وَما اَنَا
مِنَ المُشرِکینَ و این اسم و این رسم و حالت از آنجناب بظهور رسید که گفت
چنانچه فرموده وَجَّهتُ وَجهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّمواتِ وَالاَرضَ حَنیفًا
مُسلِمًا وَما اَنَا مِنَ المُشرِکینَ اِنَّ صَلوتی وَنُسُکی وَمَحیایَ وَمَماتی
لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ لا شَریکَ لَهُ وَبِذلِکَ اُمِرتُ وَاَنَا مِنَ المُسلِمینَ اوّل
اوّل مسلم بوده است که تسلیم هستی و ذات خود کرده است بخدا
چنانچه معنی وَجَّهتُ وَجهِیَ است و از ماسوی الله اعراض کرده
چنانچه معنی حنیفا است برا که معنی حنیف گذشتن از غیر حق و توجه
و میل بحق است حق حقیقی خدا است چنانچه باطل حقیقی ماسوی
او است و اگر یک ذره میل بغیر او داشته باشد همان بهره از شرک میداشت
و حال آنکه فرموده وَما اَنَا مِنَ المُشرِکینَ و بالکلیه متوجه بخدای خود
شده اِنَّ صَلوتی وَنُسُکی یعنی نماز و عبادت و حج من و خلاصه زندگانی
و مرگ من برای خدا است که پرورنده عالمین است پس ابتدای این
طریقه حقه و املاء این ملت حنیفه که گذشتن از غیر خدا و بالکلیه
و توجه بسوی او بتمام معنی باشد از ابرهیم علیه السلام در این عالم ناسوت
و خطه خاک بظهور رسید و بوصف خلت و منصب خلیلیت منصوب
گردید و از اینجا است که تقدم ابوتی و فعلی و قابلی بر حضرت ختمی مرتبت

وامّة او داشته ودارد ومرتبهٔ اولیّت در مقام منیع تسلیم و
انقیاد بالکلیّه برای انجناب است که مضمون اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبارِكْ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کافضل
ما صَلَّیْتَ عَلی اِبْرٰهیمَ وَآلِ اِبْرٰهیمَ خصیصهٔ انجناب است نه سایر
انبیاء عَلَیْهِمُ السَّلام وچونکه رسول مبشّر مشرّع دین است ولازم
لاینفک از دین است دین را نسبت برسول میدهند ومیگویند دین
موسی وعیسی ومحمد صلعم مثلا وچون دین بفرموده واملاء رسول است
دین را ملّت گویند وفرمودند ملّة ابرهیم ع یا ملّت کلیم یا ملّت مسیح
وباعتبار انکه دین هر رسولی نسبت بجمیع افراد امّت او مساوی است
وقوانین ان دین نسبت بجمیع ان ملّت مساوی است و تمام از چشمهٔ
بل اب حیات روحانیّت میاشامند ان دین را شریعت میگویند
زیرا شریعه ومشرعه جائیست که مردم از انجا اب بر میدارند و تمام
در ان شرعند راههائیکه بعد از رسول هر کسی خود را خواهد
بان شریعت برساند خواه برسند یا نرسند مذهب گویند اگر حق است
مثل طریقهٔ جعفری مذهب حق گویند والّا باطل است مثل سایر
مذاهب و صاحب هر مذهب را امام گویند خواه حق مثل جعفر بن
محمّد الصّادق علیه السلام وخواه باطل مثل سایر ائمّهٔ جائرین ومخالفین که فرموده یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ

اُناسٍ بِاِمامِهِمْ و بعد از امام هر بلد از علما و پیشوایان راهبر که میخواهند
خود ودیگران را بان مذهب برسانند طریقه گویند حق یا باطل اگر طریق
حق ودرست باشد بمذهب حق وشریعت مستقیمه وفطرت سلیمه و
سعادت ابدیّه وجنّات عَدْنٍ خالِدینَ فیها خواهد رسید اگر راه
باطل باشد از مذهب حق واز شریعت مطهّره مایوس واز اهل شقاوت
ابدی وبنار جهنّم خالدین فیها مقرب خواهد شد پس انسان هر طرفه
که میخواهد پیش گیرد باید بی غرض ومرض بانهایت جدّیّت و مجاهده
کوشد و بوعده هادی مطلق وخلّاق عالم که فرموده وَمَنْ جاهَدَ فینا
لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا امیدوار باشد که از شقاوت ابدی برهد وبسعادت
سرمدی برسد فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّارِ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ ودر این راه
باید مردی باشد بلند همّت پاک نیّت نیک فطرت و به بیند که مردان ١٥٠
با چه مجاهدات وامتحانات مواجه شدند ودر چه طلاطم وامواجی قرین
گشتند وخودداری وجهاد ومجاهده کردند وچراغ ایمان ودین خود را
در طوفانها نگاهداری کردند ودین بدنیا نفروختند وخود را بسعادت
ابدی وخیر دو جهانی رسانیدند بلکه گروه گروه از ضعفا وقافله های
فرومانده را دستگیری کرده ومیکنند چون مولانا ومولی النّاس جعفر
ابو الفضل علیه صلوات من الله والملائکة المقرّبین که کمان انستکه

بعد از مقام معصومین علیهم السلام کان دآل المسلمین وله ارفع مقام
العارفین والسالکین واز برای اوست رتبهٔ اولیّه در منزل رضا
وتسلیم کما شهد له زین العابدین ع که له مقام یغبطه جمیع الشهداء الاوّلین
والاخرین چنانچه من بعد شرح آن بیاید پس ای مسلمانهای عالم قدر
دین خود را بدانید و طریقهٔ جهد و مجاهده و دین داری و تقوی و
دوستی و حسن اخلاق و مواسات و مساوات و فداکاری و بردباری و علم
و عمل را از حضرت ابا الفضل آن یگانه شخص شخیص اوّل از طبقهٔ دوّم
عالم انسانیّت بعد از طبقهٔ معصومین ع و تربیت شدهٔ شاه ولایت امیر
المؤمنین ع و حسنین ع تعلیم بگیرید و این چند شعر را از آن یگانه مرد غیور عالم
بشریّت سرمشق خود قرار دهید و دائماً متذکر باشید و غفلت نکنید
که عقیده ام آنستکه اصل وجود جناب ابو الفضل ع با آن شجاعت و
قدرت و از پشت نمودن بدنیا و باطل و توجّه بتمام معنی بحق و فدا
کاری از راه حق و مجاهده با نفس و ثبات در وفاداری و حمایت از دین و اخرت خود
یکی از معجزات و خارق عادات در این دین مبین است و یکشخص انسان
فوق العاده و اسعد السّعداء فی الدارین بوده پیغمبر نبوده و امام نبوده
تا بگوئی ما کجا و آنها کجا بلکه از نوع بشر بوده و دارای نفس و عقل و شهوت
و غضب بوده و با این اخلاق و اعمال و فداکاری در این عالم زندگانی

[illegible]

کرده و به نام نیک در این عالم زندگانی کرده و نام نیک او در این عالم
تا انقراض دنیا نزد دانشمندان و خردمندان بعزّت و عظمت برده شود
و مقامات عالیه و برتری او بر تمام طبقات اهل علم بعد از معصومین محرز
و مسلّم است پس اوست مصداق وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ
لِلّهِ و امّا اهمیّت امر دین و لزوم ترویج و طرفداری دیانت پس از اهمّ
امور است نزد هر عاقل و خردمند حسّاسی و تمام انبیاء عظام خادم
دین بودند و تمام شهداء اوّلین و آخرین خون شریف شانرا در راه دین و ترویج
دین ریخته شد و تمام علماء و دانشمندان عالم بخدمت دین افتخار داشتند
و تمام فتنه و فسادها که در عالم واقع شده و میشود بواسطهٔ بی دینی یا
ضعف دیانت مردم است و خداوند عالم بهر قومی غضب فرمود
و بلائی فرستاد نبود مگر برای اهانت و بی اعتنائی آنها بدین و
آثار دین یا قیام آنها بر ضدّ دیانت و شیوع منکرات دین میانهٔ
آنها پس معلوم میشود عزیزترین چیزها نزد خلاق عالم دین است
و محبوبترین مردم نزد خدا تابعین دین اند إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
أَتْقَاكُمْ در بحار مرحوم مجلسی ره نقل شده خطاب شد بحضرت آدم ع
که بنی اسرائیل چون معصیت من کردند و دین مرا تغییر دادند و بدل
کردند شکر نعمت را بکفران پس بذات مقدس خود قسم که ایشان را

امتحان خواهم کرد بفتنهٔ عظیمه که دانایان در آن حیران بمانند و
مسلط خواهم کرد بر ایشان کسی را که ولادتش و خوردنش از همه کس
بدتر باشد مردان ایشان را خواهد کشت و زنان ایشان را اسیر خواهد
نمود و بیت المقدس که خانهٔ شرافت ایشان است و بآن فخر میکنند
خراب خواهد کرد و سنگی که بآن فخر میکنند بر همه عالم در مزبله‌ها
خواهد افکند و تا صد سال چنین خواهد بود و چون سؤال
کردند که فقراء و ضعفا و خوبان چه گناه دارند جواب آمد که گناهشان
این است که گناه را دیدند و انکار نکردند اینها لاعزت و قیمت
دین چنین است که بزرگان عالم و اولیاء خدا برای حمایت و نصرت
آن سرور دست و جان دادند و حضرت ابا الفضل علیه السلام فرمود

والله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابداً عن دینی

و در کتاب نجاة البشر که سنه ۱۳۵۰ بطبع رسیده در باب ورود عالم
عظمت دین و مصالح و فوائد آن در دنیا و آخرت و مفاسد خسران بیدینی شرحی و
بسطی داده‌ام و این مختصر گنجایش بیش از این ندارد و اجمالا
در آن کتاب مزبور مدلل داشته‌ایم که عصمت و نگاهداری بشر
از آفات دنیا و آخرت منوط و مربوط بتدین بدین است پست
ترین دنیا انتها بر سید بی شرافت دارد چرکه بیرون نمودن گردن از زیر

قوانین مذهبی و دیانتی همانا دشمنی کردن با تمدن است

باب هفتم در بیان فضائل و مقامات شهدا کربلا

و برتری حضرت ابو الفضل و افضلیت آن جناب از آنها و لا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما
آتیهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم
الا خوف علیهم و لا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله و فضل
و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین یعنی گمان مکن آنانرا که در راه خدا عز
و جل کشته شدند مرده باشند بلکه زندگان میباشند در نزد پروردگار
خود روزی میخورند و مسرورند بآنچه خداوند بایشان عطا فرموده
از فضل خود و خوشحال میباشند بکسانیکه در دنیا بعد بدرجهٔ
شهادت برسند و مثل ایشان در نعمت و کرامت از پروردگار و
خوشنودی او که اعظم نعمتها است داخل شوند و هیچ ترس و هم و
حزن بر ایشان نخواهد بود و مایهٔ خوشدلی آنجا است که دلدار آنجا است
میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم بروایت جمعی از مفسرین
پدر جابر انصاری که از شهداء احد بود عرض کرد خدایا مرا بر گردان
بدنیا تا دو مرتبه شهادت را دریابم و اجر من عظیم‌تر باشد و گفتند
اذن در رجوع نیست عرض کرد خداوندا پس مطلع گردان برادران

ما را با آنچه در آن میباشیم پس خداوند فرمود انا رسولک الی المؤمنین و این
آیه را نازل فرمود و شاهد بر این زندگانی و ارتزاق نزد پروردگار اخبار
متواتره کثیره که تبرکا و تذکارا دو روایت از آنها ذکر میشود من جمله در کتاب
بحار و غیره منقول است که کفار روم بعضی از اهل اسلام را اسیر کردند و در
نفط جوشانیدند مگر یکی را رها کردند که برای اهل اسلام خبر بیاورد
و در آن راه صدای سم اسبها بگوش او رسید چون نظر کرد دید مقتولان
او میباشند که در پیش نظر او هلاک نمودند از ایشان سؤال کرد گفتند
امیرالمؤمنین علی ع را شهید کردند جمیع ارواح شهداء مامور شدند
بروند بر آنحضرت نماز بخوانند ما حال از نماز بر آنحضرت میآئیم و در
کتاب مدینة المعاجز و غیره روایت کرده از کتاب ثاقب المناقب شیخ عماد
الدین طوسی که از برای متوکل پنجاه غلام هدیه آورده بودند پس یکسال
بامر متوکل بتربیت ایشان مشغول شد روزی حضرت امام علی النقی
وارد شدند بر متوکل آن ملعون امر کرد غلامان را از خانه بیرون آرید
تا آنحضرت تماشا کند چون نظر غلامان بر آنحضرت افتاد سجده تعظیم کردند
برای آنجناب بعد از بیرون رفتن آنجناب متوکل گفت سؤال کن از ایشان
که از کجا او را شناختند آنها گفتند هذا رجل یأتینا کل سنة فیعرض
علینا الدین و هو من نبی المسلمین یعنی این مرد وصی پیغمبر آخر الزمان است

و هر سال میآید بشهر ما و ما را امر دین تعلیم میفرماید پس متوکل عنود
امر کرد تمام را کشتند وقت عشا خدمت امام علی النقی ع رفتم از من سؤال
کرد که چه شدند آن غلامان عرض کردم مذبوح اعن آخرهم فرمود میخواهی آنها را
به بینی عرض کردم بلی بدست اشاره کرد که داخل شو و پایین خانه من
پرده را بلند کردم و داخل شدم دیدم غلامان را که با هم نشسته اند و پیش
روی ایشان طبقی است از میوه ها و از آن میخورند و حضرت رسول ص فرمود
کل حسنات بنی آدم تحصیها الملائکة الا حسنات المجاهدین فانهم
یعجزون عن علم ثوابها و فرمود هیچکس نیست که داخل بهشت شود
پس آرزو کند که بیرون آید از آن مگر شهید که آرزو میکند رجوع کند
بدنیا و کشته شود ده مرتبه برای آنچه می بیند از کرامت خداوند عز و جل
و افضل شهداء شهداء کربلا بودند چنانچه در زیارت ماثوره
وارده در بحار و کامل الزیاره و کافی است که اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ
اَیُّهَا الرَّبّانِیُّونَ اَنْتُمْ لَنا فَرَطٌ وَسَلَفٌ وَ نَحْنُ اَتْباعٌ وَاَنْصارٌ اَشْهَدُ
اَنَّکُمْ اَنْصارُ اللهِ تا آنجا که فرموده اَنْتُمْ سادَةُ الشُّهَداءِ فِی الدُّنْیا
والآخرة و در امالی صدوق از حضرت رسول ص در وصف ایشان
وارد شده و هم سادات شهداء امتی و در زیارت صادقیه است
که بصفوان میفرماید قف عند الشهداء و قل بایست نزد ایشان

وبکو بابی انتم وامی طبتم وطابت الارض التی فیها دفنتم وفزتم
فوزاً عظیماً و در زیارت ناحیه مقدسه است که در کتاب اقبال
ابن طاوس و غیره نقل شده اشهد لقد کشف الله بکم الغطاء ومهد
لکم الوطاء واجزل لکم العطاء وکنتم عن الحق غیر بطاء وانتم لنا
فرط ونحن لکم خلطاء فی دار البقاء وحضرت سید الشهداء فرمود
در وصف ایشان اما بعد فانی لا اعلم اصحاباً اوفی ولا خیراً من اصحابی
ولا اهل بیت ابر ولا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عنی خیراً
واجمالاً مفاد آیات قرآن واحادیث مستفیضه و وجدان عقل
شهداء کربلاء افضل و بهتر هستند از تمام شهداء اولین و آخرین
چرا که افضل از تمام شهداء بدر بودند ومدلل میدارم
که شهداء کربلا افضل از آنها بودند اما از آیات من جمله این آیه
مبارکه است ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعداً
علیه حقاً فی التوریة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده
یعنی بدرستیکه خداوند عالم خریده است از مؤمنین جانها و مالهای
ایشان را در عوض و مقابل آنکه برای آنها باشد بهشت که جهاد نمایند
در راه خدا پس بکشند و کشته شوند این آیه مبارکه عنوان معامله

خدا است با بندگان خداوند مشتری بهشت و کسیکه اهل ایمان است فروشنده
است متاع و مبیع جان و مال مؤمن است قیمت و ثمن و بها بهشت است
قباله توریة وانجیل و قرآن است سجل آن کلمه فاستبشروا
ببیعکم الذی بایعتم به است پس بشارت باد ایشان را در این معامله
پر منفعت در تجارتخانه آخرت که دنیا باشد این بیان اصل معامله
بود حال مردم مختلف هستند در این تجارت و معامله بعضی
هیچ در این معامله حاضر نشدند بلکه گوش باین فرمان ندادند و باین
طریق نیامدند و بغیر دنیا چیزی در نظر نداشته و ندارند و بعضی
جزئی معامله در این تجارتخانه کرده اند از جهت عمر و مال و بعضی
مرتبه اعلای این معامله را بطور اکمل نموده اند و آنها شهداء
هستند شهید در حقیقت و در میدان جنگ بجان عزیز خود
با خدا معامله کرده و خدا هم طرف معامله او است و بهشت
بهای او است و آنها هم درجاتشان متفاوت و مختلف است بالاترین
شهداء از اول عالم تا آخر شهداء کربلا هستند که سیادت و
بزرگواری در مقامات شهداء برای آنها است بحکم فرمایش پیغمبر ص
که فرمود اولئک سادة شهداء امتی الی یوم القیمة سادات شهداء
عالم هستند و ابی عبدالله ع سید آنها است و این دعوی و ادعا که من

و برتری مقام و رتبهٔ آنها باشد بر تمام شهداء از مجاهدین اصحاب پیغمبرها از نوح و ابرهیم و طالوت و اصحاب موسی و عیسی علیهم السلام و بر شهداء بدر و حنین و احزاب و بر تمام آنهائیکه در رکاب پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام بودند و بر اصحاب هر یک از ائمه تا اصحاب حضرت قائم و امام عصر عجل الله تعالی فرجه که در رکاب او کشته میشوند سابقند و برتری دارند این مطلب بدلیل نقل و وجدان عقل ثابت است اما نقل از آیات قرآن و اخبار آل محمد صلعم اولا این مطلب معلوم است که اصحاب بدر که اول مجاهدین اسلام بودند در غزوات اسلام بالاتر از آنها کسی نیست و در زیارت حضرت ابو الفضل ع وارد شده اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ مَضَیْتَ عَلٰی مَا مَضٰی عَلَیْهِ الْبَدْرِیُّوْنَ لکن اگر بدقت تامل کنی میبابی افضلیت شهدای کربلا را اصحاب بدر سیصد و سیزده نفر بودند تمام ایشان دو اسب داشتند و شمشیر هم نداشتند و عمدهٔ اسلحهٔ آنها جریدهٔ نخلهٔ خرما بود در مقابل هزار سوار مکمل و مسلح و از اول بجهت جنگ بیرون نرفتند چرا که اگر میدانستند بر وجه یقین که جنگ میشود نمیرفتند چنانچه خدا در قرآن فرموده وَاِذْ یَعِدُکُمُ اللّٰهُ اِحْدَی الطَّائِفَتَیْنِ اَنَّهَا لَکُمْ وَتَوَدُّوْنَ اَنَّ غَیْرَ ذَاتِ الشَّوْکَةِ تَکُوْنُ لَکُمْ یعنی بیاد آورید که وعده میکرد بشما خداوند یکی

از دو طایفه که شوکت ندارد برای شما باشد خلاصه اول آنها بامید قافلهٔ کفار بیرون آمدند نه برای کشته شدن اما اصحاب سید الشهداء فقط برای شهادت بود و در شهادت بر یکدیگر سبقت میگرفتند و اما اصحاب بدر خوفشان از کشته شدن بود و از آن ترس داشتند شهداء بدر با آنکه خدا با آنها وعدهٔ نصرت داده بود استغاثه میکردند روز جنگ آیهٔ شریفه اِذْ تَسْتَغِیْثُوْنَ رَبَّکُمْ فَاسْتَجَابَ لَکُمْ اَنِّیْ مُمِدُّکُمْ بِاَلْفٍ مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ مُرْدِفِیْنَ یعنی آنها استغاثه نمودند و خداوند با آنها وعده داد که هزار ملائکه مردفین بیاری شما میفرستم اما شهداء کربلا ملائکه بیاری آنها آمدند و اهم داشتند که امدادشان کنند و کشته نشوند بنا بر این وقتیکه شهداء کربلا افضل باشند از شهداء بدر که افضل شهداء هستند پس از سایر شهداء بطریق اولی افضل خواهند بود و یکسر دیگر برای افضلیت آنها از تمام اصحاب انبیاء و اولیاء آنستکه سایر شهداء و صحابه در مقامات جهاد و شهادت از پیغمبر و امام زمان خود امر بجهاد داشتند و رفتند و کشته شدند اما اصحاب سید الشهداء علیهم السلام با آنها فرمود من بیعت خود از شما برداشتم فانطلقوا جمیعاً بروید هر یک از شما دست یک نفر از اهل بیت مرا بگیرید در این ظلمت شب بروید فاتخذوه جملاً

قالوا لا ارینا الله بعد ذلک و بدانید هر کس در این زمین با من باشد
کشته خواهد شد لا ینجوا منکم احد الا ولدی علی اما انها خوب بحسن
دیانت و غیرت و جوانمردی و محبت و الفت و علو همت ایستادگی
کردند و فداکاری نمودند و ابا کردند از رفتن و گفتند خدا ما را بعد
از تو باقی نگذارد و نمیخواهیم زندگانی بعد از مولای خود را فقالوا لا ارینا الله
بعد ذلک و اول کسی که باین کلام ناطق شد یگانه تربیت شده اسلام
و دامن ولایت ابو الفضل بود و بعد سایر اصحاب با وفا با او اقتدا کردند
چنانچه روایت دارد در این موقع بیاد بیکری بنظر امده دوست داشتم
بعرض دوستان از اهل دانش و بینش برسانم و آن اینست که یکی از اثار
ضعف عقیده و اخلاق رذیله در بعض مردم اینستکه اگر از کسی خوشنود
باشند او را مدح میکنند بصفات حسنه خواه در او باشد از صفات
یا نباشد و اگر از کسی رنجیده باشند او را مذمت مینمایند بصفات قبیحه
شنیعه خواه موصوف بان صفات باشد یا نباشد یحبون ان یحمدوا بما لم
یفعلوا اما مقام عصمت و امام ع اینطور نیست هر چه فرموده اند در
مدح اولاد و بستگان و اصحاب خود و غیره بیان واقع و حقیقت بوده
بمضمون ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی کلام امام هم کلام پیغمبر
و کلام پیغمبر کلام حق است جل شانه چنانچه مثلا سید الشهداء ع

مدح میفرماید علی اکبر را چنان نیست که پدر فرزند دوست دارد
بنظر او شیرین باید علی الرسم گفته باشد بلکه از روی حقیقت و واقع
و کالوحی المنزل فرمود غلام اشبه الناس برسول الله خلقا و خلقا
و منطقا و جناب سید سجاد مدح میکند عباس را میفرماید ان لعمی العباس
درجة فی الجنة یغبطها جمیع الشهداء از برای عمویم عباس خداوند
مرتبه قرار داده است که جمیع شهداء بر و بحر عالم از اولین و اخرین سابقین
و لاحقین کلا و طرا مجموعا هر چه هستند ارزو میکنند مقام او را
غبطه میبرند و قول حضرت پیغمبر که میفرماید ضربة علی یوم الخندق
افضل من عبادة الثقلین و قوله ص حب علی حسنة لا تضر معها سیئة
دوستی علی حسنه ایست که هیچ سیئه با او ضرر نرساند و قول الصادق ع
فی برید بن معویة العجلی و ابی بصیر بن لیث المرادی و محمد بن مسلم و زرارة
هم امناء الله علی حلاله و حرامه لو لا هؤلاء انقطعت اثار النبوة و اندرست
و عن الباقر ع خلقت الارض بهم یرزقون و بهم یمطرون سلمان
و ابوذر و عمار و حذیفه و عبد الله بن مسعود و مقداد بن اسود هؤلاء
الذین صلوا علی فاطمة و علی امامهم و مثل تعریف جناب امیر از اصحاب
سید الشهداء کالا یسبقهم سابق و لا یلحقهم لاحق و کلام خود
سید الشهداء ع لا اعلم اصحابا اوفی و ابر و لا خیرا من اصحابی

اصحابی باوفاتر و بهتر و نیکوتر از اصحاب خود ندیدم شکی نیست در اینکه امام
صادقست در قولش سید الشهداء در روز عاشورا میفرمود از انوقتیکه
طفل بودم و از جد و پدرم شنیدم که خدا دروغگو را دشمن میدارد تا
حالا که اینجا ایستاده ام یک کلمه دروغ نگفته ام لاینطق عن الهوی
هرچه میفرماید حق واقعست اغراق و کذب ندارد این فرمایش امام
در تعریف اصحابش جهت خواص و عوام شرحی [اضافه بر ما سبق] و بیانی لازم دارد تا
واضح شود که محض خوش آمد نفرموده بلکه واقع چنین بوده از عهد آدم
الی خاتم برای هیچ پیغمبری چنین اصحابی نبوده اعرف سمعك حتی
ابین لك فاسئل به خبیرا فانی کنت به بصیرا تعرف الاشیاء باضدادها
میخواهم تصدیق بنمائی [از من] تقلیدی نباشد بدلیل باشد حضرت حجة الله
فی الارضین در زیارتیکه از ناحیهٔ مقدسه بیرون آمده و مجلسی ره
در تحفة الزائر و کتاب [مزار] بحار نقل کرده در زیارت شهدا ارض که هر یکرا
باسم نام میبرد و سلام میکند میفرماید حشرنا الله معکم فی المستشهدین
ورزقنا مرافقتکم فی اعلا علیین در آخر زیارت خطاب بهمه میکند
السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار بوأکم الله مبوأ الابرار
اشهد لقد کشف الله لکم الغطاء ومهد لکم الوطاء واجزل لکم
العطاء وکنتم عن الحق غیر بطاء وانتم لنا فرط ونحن لکم خلطاء فی

قریب باین بیان نقل شده

دار

دار البقاء والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ببین تفاوت ره از
کجاست تا بکجا موسی بن عمران مامور شد بجنگ عمالقه که در اریحا بودند
با جمعی کثیر عازم شد چند نفر فرستاد بجاسوسی رفتند خبر آوردند
از عظمت جثهٔ مردمان آنجا قوم موسی از بیم آنها تخلف کردند قالوا اذهب
انت وربك فقاتلا انا ههنا قاعدون بموسی گفتند تو با خدای خود
برو بجنگ کنید و فتح کرده بعد ما با شما میائیم داخل شهر میشویم
موسی عرض کرد انی لا املك الا نفسی واخی فافرق بیننا وبین القوم
الفاسقین من اختیار خودم و برادرم هرون را دارم چکنم با اینها
که اطاعت من نمیکنند [خطاب] فرمود انها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون
فی الارض بجهت این نافرمانی باید چهل سال در این بیابان معطل
بمانند حواریین عیسی شبیکه یهود عیسی را جستند و گرفتند اشترا
از او بری جستند اما اصحاب
پیغمبر از همه بهتر اهل بدر در روز جنگ چه قدر خوف و ترس داشتند
با وجود آنکه سیصد نفر بودند قریش نهصد نفر و کسری [بودند] خدا وعده
فتح داد اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف
من الملائکة مردفین در جنگ احد اصحاب همه فرار کردند که هفت
نفر باقی بود ابو دجانهٔ انصاری سهل بن حنیف زنیکه نامش نسیبه

[illegible]

بود

بود و امیر المؤمنین ع و بعضی گریختگان بعد از سه روز پیدا شدند
جناب امیر ع مشتی سنگریزه بر آنها پاشید فرمود شاهت الوجوه
کجا فرار میکنید شما بیعت کرده بید بجان و مال پیغمبر گذاشتید و رفتید
فوالله لا نتم اولی بالقتل ممن اقبل بخدا قسم شما سزاوارترید بکشته شدن
از آنها که در پیش آمده اند
از آنها که در غزوهٔ حنین همه گریختند از ده و از ده هزار نفر نه نفر باقیماند
عباس عموی پیغمبر جهیر الصوت بود فریاد میکرد یا اصحاب الشجرة
یا اصحاب البقرة الی این تفرون الی ذی وجنة تموت و لم یمت او دار
تخرب و ما یغنی فرار غزوهٔ خیبر معروفست در جنگ خندق عمرو
مبارز میطلبید هو یهدر کالبعیر
المغتلم هر چه ترغیب میفرمود اصحاب را بمیدان کافرطالب نبود انکه فرمود
من ضامن میشوم بهشت را کسی جواب عمرو میداد میگریختند از پیش رو
که مبادا تکلیف جنگ کند حتی برز الایمان کله الی الکفر کله اما اصحاب
امیر المؤمنین ع دل مبارکش خون شده بود چه قدر اظهار نجش
میکند از ایشان میفرماید لوددت انی لم ارکم و لم اعرفکم معرفة
والله جرت ندما و اعقبت سدما دوست میداشتم اینکه بتحقیق
من ندیده باشم شما را قاتلکم الله لقد ملئتم قلبی قیحا و شحنتم صدری
غیظا و جرعتمونی نغب التهمام انفاسا ساخدا شمارا بکشد هر آینه

پر کرده اید قلب مرا از چرک یعنی دلم از شما چرکین شده سینهٔ مرا پر
از غیظ و غضب کرده اید فاذا امرتکم بالسیر الیهم فی ایام الحر قلتم
هذه حمارة القیظ امهلنا ینسلخ عنا الحر و وقتیکه امر کردم شما را
برفتن بسوی ایشان در فصل تابستان گفتید این ایام ایام اشتداد
سردی هواست مهلت بده تا سرما برطرف شود کل هذا فرارا من الحر
و القر فاذا کنتم من الحر و القر تفرون فانتم والله من السیف افر همه اینها
عذر است جائیکه از سرما و گرما بترسید فرار بکنید پس شماها قسم
بخدا از شمشیر فرار کننده ترید اینجا که فرار کنید آنجا بطریق اولی یا اشباه
الرجال و لا رجال حلوم الاطفال و عقول ربات الحجال عقلهای شما
عقلهای اطفالست و عقلهای تربیت شده و پرورش داده شده
حجلهاست فیا عجبا والله یمیت القلب و یجلب الهم اجتماع هؤلاء القوم
علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم بخدا قسم میمیراند قلب او میکشد همّ
و غمّ را جمع بودن این قوم بر باطل و جدا بودن شما از حق فقبحا لکم و ترحا
حین صرتم غرضا یرمی یغار علیکم و لا تغیرون و تغزون و لا تغزون
و یعصی الله و ترضون دوری از خیر از برای شما است شما اینکه گردیدید
شما نشانهٔ تیر انداخته شده یعنی مثل نشانه میمانید از او چه بر میاید
جز اینکه تیر بر او وارد شود غارت کرده میشوید و غارت نمیکنید مقصد

میکنند خدا از او شما خوشنود و راضی هستید اگر نبود بید جنک میکردید
الذلیل والله من نصرتموه والمغرور من غررتموه من فاز بکم فقد فاز
بالسهم الاخیب ومن رمی بکم فقد رمی بافوق ناصل مغرور و فریب
داده واقعی کسی است که فریب شما را خورده باشد طمع رستکاری
با شما غرامت کشید نسخ ایها الناس المجتمعة ابدانهم المختلفة
اهوائهم ای مردمانیکه در یک مکان جمع است بدنهای انها و اراء شما
مختلفست کلامکم یوهی الصم الصلاب وفعلکم یطمع فیکم الاعداء
کلام شما در مقام شجاعت سنک سخت را اب میکند و کار شما بطمع
میاندازد دشمنان را تقولون فی مجالسکم کیت وکیت فاذا جاء القتال
قلتم حیدی حیاد میکوئید در مجالس سخنان لاف و گزاف باشیم
چنین و چنان میکنیم روز جنک که میشود راه فرار در نظر میگیرید
میکوئید الفرار الفرار ای دار بعد دارکم تمنعون ومع ای امام
بعدی تقاتلون با کدام امام بعد از من جهاد خواهید کرد اصبحت
والله لا اصدق قولکم ولا اطمع فی نصرکم بخدا قسم باور و تصدیق
نمیکنم قول شما را و طمع ندارم در یاری شما اللهم انی قد مللتهم
وملونی وسئمتهم وسئمونی بار خدایا اینها از من ملول شده اند
ومن هم از انها ملول و دلتنک شده ام انها از من بد شان امده است

ومن هم

ومن هم از انها بدم امده است فابدلنی بهم خیرا منهم وابدلهم بی شرا
منی خدایا بدل اینقوم قومی برای من بفرست که بهتر از اینها باشد
و بدل من شخصی برایشان مسلط کن که در دنیا و اخرت شر
ایشان باشد شاید همان بوده که حجاج مسلط شد اللهم مث قلوبهم کما
یماث الملح فی الماء خدایا بکداز دلهای ایشانرا مثل کداختن نمک در
اب کلمات حضرت از این قبیل بسیار است در نهج البلاغه که متصل
اظهار رنجش میکند از اصحاب خود از انها شرعبرا که چهار هزار نفر خوارج
شدند و تکفیر انجناب کردند اما اصحاب امام حسن ع چه قدر هم این بزرکوار را اذیت
کردند شدوا علی فسطاطه وانتهبوه حتی اخذوا مصلاه من تحته روزی
بعد از نماز بر سر سجاده نشسته بود اشخاصیکه بودند بهمدیکر نکاه
کردند کفتند اخرش اینمرد صلح خواهد کرد با معویه انوقت یکی چه عرضی
داریم ما پیش معویه خوبست پیش از وقت کاری بکنیم که معویه بشنود
خوشش بیاید برخواستند ریختند بر سر امام حسن ع یکی سجاده
از زیر پایش کشید یک ملعونی ردا از دوش مبارک بر داشت ملعون
دیکری که عبدالله ازدی میکفتند عمامه امام حسن ع را از سر مقدسش برد
جمیع انحضرترا اصحابش غارت کردند حضرت برخواست سوار شد بر استر
رسید بساباط مداین در جای تاریکی ملعونی که نامش جراح بن سنان

بود

بود که بین حضرت نشسته بود بیرون آمد فاخذ بلجام بغلته وقال اشرکت
کما اشرک ابوک گرفت جلو استر حضرت را بیک دست و بدست دیگر خنجری بر ران
امام زد که نیش خنجر تا باستخوان رسید آنمظلوم غش کرد هر فرقه را
که بجنگ میفرستاد شب میرفتند بنزد معویه حتی عبید الله پسر عمو و بشر
عباس رفت بنماز میامد زره میپوشید چون آنجناب که در نماز تیر انداختند بر آن
حضرت اما اصحاب الحسین ع جان عالم بفدایشان چه عشق و محبتی
داشتند بسید الشهداء کنده و زنجیر را انداختند سوی
شادروان دولت تاختند لیلة عاشوراء فرمود لا اعلم اصحابا ابر
و لا اوفی من اصحابی فرمود انتم فی حل من بیعتی بیعت خود را از گردن شما
برداشتم فقد اذنت لکم فی الانصراف مرخصید هر جا میخواهید بروید
هذا اللیل فاتخذوه جملا تا شب است و تاریک خود را بجائی برسانید
وانی لا اظن یوما من هؤلاء الاعداء از برای ما دیگر روزی نیست از
دست این دشمنان هر کس با من باشد فردا کشته میشود و قصد اینقوم
ریختن خون من است با کسی کاری ندارند چون روز شود مرا به بینند عقب
کسی نخواهند رفت تا شب است هر کدام دست یکی از اهل بیت مرا بگیرید
و بروید چرا که با من کار دارند دیگر بر طلب نمایند عباس و اولاد عقیل
و بعضی از اصحاب یکدفعه بگریه در آمدند عرضکردند نفعل ذلک

لنبقی بعدک لا والله لا یکون هذا ابدا ترا بگذاریم و برویم که بعد از تو
زنده بمانیم خداوند آن روز را ننماید بخدا ما را پیش مرگ تو قرار بدهد
که مرگ تو را نه بینیم بناله گفت یکی کای برادر تا شاد مرا پس از
تو دمی در جهان جان مباد یکی کشید ز دل ناله عندلیبانه
بدور شمع رخش گشت همچو پروانه که ای عزیز روان پیمبر و اولاد

بزندگانی دنیا پس از تو لعنت باد	کجا برویم که بعد از تو زنده بمانیم
کشته و مرده به پیشت ای قمر	به که شاه زندگان جای دگر
ای سماک از تو منور تا سمک	با تو ما را خاک بهتر از فلک

مسلم بن عوسجه عرضکرد اینمؤمن اگر هزار مرتبه کشته شوم و
زنده شوم و باز مرا بسوزانند و خاکستر مرا بباد دهند دست
از تو بر نمیدارم گر بی تو بود جنت بر کنگره ننشینم ور با تو بود
دوزخ در سلسله آویزم گفتی بغم بنشین یا از سر جان برخیز
فرمان برمت جانا بنشینم و برخیزم زهیر بن قین بجلی عرضکرد یابن
رسول الله اگر دنیا همیشه برای ما باقی بود هر آینه شهادت در رکاب
ترا بر بقای ابدی دنیا اختیار میکردم و حال آنکه زندگانی نیم روزی بیش نیست
من در وفا و مهر چنان کند نیستم کز دامن تو دست بدارم بتیغ تیز
بریر خضیر همدانی عرضکرد فدایت شوم حق تعالی بر ما منت نهاده

در پیش روی تو جهاد کنیم و اعضای ما پاره پاره شود و منتهای
آرزوی ما همین است که پیش تو بمیریم هیچ نبود گر ندتیمار

جز حسرت آنکه زنده کردم ... تا پیش تو میرمت دیگربار

از جمله اصحاب محمد بن بشیر حضرمی بود پسرش را ترکان برده بود حضرت
چند جامهٔ قیمتی باو مرحمت کردند فرمودند پسرترا اسیر کرده اند
برو او را خلاص کن عرضکرد پسرم را از اسیری خلاص کنم و خود اسیر
نفس باشم نه والله من از پیش تو جائی نمیروم

تا خار غم عشقت آویخته در دامن ... کوته نظری باشد رفتن بگلستانها
گر در طلبت رنجی بر ما برسد شاید ... چون عشق حرم باشد سهلست بیابانها

ببینید اینها چه اشخاصی بودند هر چیزی بضدش شناخته میشود
هر چه حضرت باینها تکلیف میکرد بروید نمیرفتند حتی غلامهای سیاه
را مخصوصا فرمود شما بروید خود را بکشتن مدهید متفق الکلمه یکدفعه
عرضکردند اکلتنا السباع حبا لو ترکناک درندگان صحرا ما را زنده
بخورند بدرند اگر برویم و دست از تو برداریم فی الرخاء نلعق قصاعکم
وفی الشدة نخذلکم در ایام رفاهیت کاسه لیس شما بودیم حالا که
روز سختی است ترا بگذاریم میان دشمنان و برویم لا والله بعد از تو در
خانه کدام آقا برویم اولاد مسلم و برادرانش عرضکردند نمیرویم تا از آن

شربتی که مسلم نوشیده ما هم بنوشیم نفدیک باموالنا وانفسنا
واهلینا قبح الله العیش بعدک چون آنجناب دید اینها در وفاء ثابت
قدمند فقال جزاکم الله منی خیرا پس حضرت اصحاب را مرخص کرد که هر کدام
بمنزل خود بروند و وداع و عبادت پروردگار نمایند چرا که امشب
آخر عمر آنها بود سزاوار است در این مقام امتیازات و خصایص و فضائل
شهدا و حواریین حضرت سید الشهداء بطور تفصیل و شماره گفته شود اما بعد از برتری و
افضلیت حضرت ابو الفضل و علو مقام آنجناب بر تمام شهداء اولین
و آخرین مکشوف گردد اولا عده شهداء کربلا در یوم الطف بغیر وجود
مقدس حضرت سید الشهداء مورد خلاف و اختلافست و بنا
بروایت شیخ مفید در ارشاد و شیخ طبرسی در اعلام الوری
و ابن اثیر در کامل و بسیاری از مورخین هفتاد و دو نفر بودند هفده
نفر از بنی هاشم بودند و سی و دو نفر از آنها در شب عاشوراء از
لشکر عمر سعد ملعون بآنحضرت ملحق شدند و بیست و سه نفر بقیه
اصحاب با وفا بودند و این اصح اقوال است و این عده از حواریین امام
مظلوم غیر از آنجماعتی هستند که قبل از عاشورا در رکاب آنحضرت
شهید شدند مثل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و قیس ابن
مسهر الصیداوی و عبدالله بن یقطر که برادر رضاعی سید الشهداء

بوده و غیر عبد الله عفیف که بعد از واقعه کربلا در کوفه شهید
شد و اما فضائل و خصایص ایشان از اخبار و کتب معتبره بنظر
نقلا و وجدانا تالیفا و تحقیقا
رسیده بسی و بسیار فضیلت است ولی از آنها اینستکه رضی الله عنهم
و رضوا عنه خدا از آنها خوشنود است و آنها از خدا راضی میباشند
چنانچه در جلد دهم بحار است از حضرت صادق ع روایت کرده
که فرمود قرائت کنید سوره و الفجر را در نمازهای فریضه و نافله که
آن سوره حسین ع است دوم از حواریین حضرت سید الشهداء با وفاترین
و بهترین اصحاب انبیا و ائمه اطهار ع بودند چنانچه در ارشاد
مفید از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده که نزدیک مغرب
روز تاسوعا حضرت سید الشهداء اصحاب خود را جمع آوری فرمود
و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا
من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله خیرا
و در زیارت ناحیه مقدسه است السلام علیکم یا خیر انصار السلام
علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار مخفی نماناد که از این روایات شریفه
استفاده میشود افضلیت اصحاب آن بزرگوار بر همه اصحاب انبیاء و
ائمه اطهار اینستکه نوعا هر وقت اصحاب انبیاء و بعضی از ائمه اطهار (من جمله)
بغزوه میرفتند عده شان باندازه عده دشمن بوده یا نصف یا

ثلث آنها بودند و احتمال خلاص خود و مولای ایشان را میدادند بلکه احتمال
غلبه و نصرت و بدست آوردن اموال و غنیمت میدادند و بر فرض
علمشان بشهادت خود احتمال خلاصی و نجات بنیه شریفه
مولای ایشان را میدادند اما اصحاب و حواریین حضرت سید الشهدا
ع عددشان اولا هزار یک عدد دشمن بود و ثانیا علم داشتند که (شاید)
ظفر و نصرت ظاهری نخواهند داشت ثالثا علم داشتند که اگر یاری سید
شهداء را بنمایند خود شان و مولای ایشان شهید خواهند شد و
اگر یاری نکنند مولای ایشان شهید خواهد شد بمقتضای فرمایشاتیکه
مکرر از خود حضرت سید الشهداء شنیده بودند و لکن خود شان
نجات مییابند مع ذلک اقدام نمودند بنصرت و یاری آن بزرگوار
و با این فرض فائده و ثمره شهادتشان و برداشتن دست از جان
و جانبازیشان این بود که بسبب یاری نمودن آنها چند ساعتی
بنیه مقدس امام زمان و حجت عصر نگهداری شد و شهادت آن
قدری بتاخیر افتاد. سوم اسماء شریفه حواریین حضرت سید الشهدا
علیه السلام در لوح محفوظ ثبت بود نه یکنفر کم میشد و نه یک نفر زیاد
میشد در بحار از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده قال عن ابن
عباس علی نصرة الحسین فقال ان اصحاب الحسین ع لم ینقصوا رجلا

ولم یزید وا رجلا نعرفهم باسمائهم من قبل شهودهم ومحدث فیض
دام ظله در نفس المهموم فرموده وقال محمد بن الحنفیه وان اصحابه عندنا
لمکتوبون باسمائهم واسماء ابائهم چهارم حواریین حضرت سید الشهداء ع
کسانی هستند که احدی بر انها سبقت نگرفته و احدی از متاخرین هم
بمقامات شامخه انها نمیرسند چنانچه در تهذیب از حضرت صادق
روایت فرموده که حضرت امیر المؤمنین ع گذارش بکربلا افتاد فرمود
مناخ رکاب و مصارع شهداء لا یسبقهم من قبلهم ولا یلحقهم
من کان بعدهم و در تاسع بحار از خرائج راوندی از حضرت امام
محمد باقر ع روایت کرده که فرمود مناخ رکاب و مصارع عشاق
شهداء لا یسبقهم من کان قبلهم ولا یلحقهم من بعدهم و مخفی
نماناد که در اخبار معتبره تعبیر بعشق دیده نشده مگر در همین
مورد و بلدی و مورد دیگر الخامس حواریین حضرت سید الشهداء ع
درجه شان از درجه تمام شهدا بلندتر است چنانچه در عاشر از امالی
از جمیله مکیه روایت کرده که میثم تمار فرمود یا جبله اعلم ان الحسین بن علی
سید الشهداء یوم القیمة ولاصحابه علی سایر الشهداء درجة ششم
حواریین حضرت سید الشهداء ع از زهاد و عباد بودند چنانچه سید
در لهوف فرموده وبات الحسین ع واصحابه تلک اللیلة ولهم دوی

کدوی النحل ما بین راکع وقائم وقاعد فعبر علیهم فی تلک اللیلة
من عسکر عمر بن سعد اثنان وثلثون رجلا و کذا کانت سجیة الحسین ع
فی کثرة صلوته وکمال صفاته و ذکر ابن عبد ربه فی الجزء الرابع من کتاب
العقد قیل لعلی بن الحسین ع ما اقل ولد ابیک قال العجب
کیف ولدت له کان یصلی فی الیوم واللیلة الف رکعة فمتی کان یفرغ للنساء
انتهی و فی الارشاد فقام ع اللیل کله یصلی ویستغفر ویدعو و
یتضرع وقام اصحابه کذلک یصلون ویدعون ویستغفرون
انتهی و اقوی شاهد بر مراتب تقوی و زهد حواریین ان بزرگوار
انستکه انها با مراتب مودت و محبتیکه بانحضرت داشتند و بچشم
خود دیدند وحدت و غربت و مظلومیت سید و مولای ایشان و با
اشتیاقیکه بشهادت داشتند مع ذلک بمیدان نمیرفتند تا از سید
و مولای ایشان اذن با حکم عقل بحسن انکه بوجوب جهاد در رکاب
مقدس امام زمان چون حجت بالغه الهیه حاضر بود بدون اذن بمیدان
نرفتند و این از مناقب سامیه ایشان بود چنانچه وقتیکه منافقین
امدند در خانه امیر المؤمنین ع بعضی از بنی هاشم و خواص از اصحاب
حاضر بودند و بچشم خود دیدند ظلمهائیکه بان بزرگوار و بزوجه
محترمه اش فاطمه زهرا وارد کردند وخون در بدنهای ایشان میجوشید

مع ذلك چشمشان بود بلبهای نازنین امیرالمؤمنین ع که بیلها اشاره
روز کار انهارا اشباه کنند لکن چون ماذون نشدند تمام این ظلمهارا
دیدند و خون دل خوردند بدون اجازه امامشان دست بشمشیر
نکردند و این اعلی فضیلتی بود از برای اصحاب امیرالمؤمنین هفتم
حواریین حضرت سید الشهداء ع علو همتشان باندازه بود که با قلت
عددشان و اشتغالشان بعبادت مع ذلك در شب عاشورا خندق
در اطراف خیمه طاهرات حفر کردند و چون انباشتند چوب و
در او ریختند که فردا انهارا اتش بزنند از خوف انکه مبادا فردا وقتیکه
با دشمن مشغول محاربه باشند دشمن خود را بخیم طاهرات برساند
در امالی شیخ صدوق از حضرت زین العابدین علیه السلم روایت کرده
فرمود ثم ان الحسین ع امر بحفیرة فحفرت حول عسکره شبه الخندق
وامر فحشیت حطبا و صبح عاشورا که حضرت مهیای جنگ شد امر
فرمود که این هیزمها و نیهارا اتش بزنند که مبادا لشکر خود را بخیمها
برسانند هشتم حواریین حضرت سید الشهدا جماعتی بودند که
نصرت دین خدا بعلو همت انها واقع شد مسعودی در مروج الذهب
فرموده که خداوند دین خود را نصرت فرموده بهزار و سیصد و سیزده
نفر از اصحاب طالوت پیغمبر بودند و سیصد و سیزده نفر اصحاب حضرت

از این روی در وقعه ... نور استضائه کرده بودند و در مقام رضا و بالاترند و تسلیم مقام انها بعد ... بیاری امام و انقیاد اوامر مولیشان و تسلیم بودند که رضی الله عنهم و رضوا عنه مح

رسول خاتم بودند در غزوه بدر کبری و سیصد و سیزده نفر اصحاب
حضرت قائم سلام الله علیه ند الیالی شصت و یکنفر که روز عاشورا
در رکاب حضرت سید الشهداء ع شهید شدند ثقة الاسلام نوری ره
فرموده که انچه مسعودی فرموده در عده اصحاب حضرت سید الشهدا
ع خلاف مشهور بین اصحاب سیر و تواریخ است بجهت انکه اصحاب
انحضرت را که در کربلا شهید شدند از هفتاد و دو نفر کمتر ندیده ام
و احتمال دارد که مراد مسعودی اصحاب از غیر بنی هاشم باشد و گفته
شود که بنی هاشم را بجهت غلبه شرافتشان و اتحادشان با وجود
مقدس حضرت سید الشهداء ع در عداد اصحاب ذکری از انها نفرموده
انتهی پس عده اصحاب از غیر بنی هاشم تقریبا مطابق میشود با انچه
بعضی . از حیوة الحیوان دمیری نقل نموده اند و نعم ما قیل فی حقهم

لهفی لرکب صرعوا فی کربلا ... کانت بها اجالهم متدانیه
نصروا ابن بنت نبیهم طوبی لهم ... نالوا بنصرتهم مراتب سامیه

هم حواریین حضرت سید الشهداء ع دوستان واقعی هستند
در تهذیب از حضرت باقر ع روایت کرده قال مر علی علیه السلم بکربلا فی
اثنین من اصحابه فلما مر بها اغرورقت عیناه للبکاء ثم قال هذا مناخ رکابهم
وهذا ملقی رحالهم وههنا مهراق دمائهم طوبی لك من تربة یراق فیها

...... دماء الاحبة دهم خواریتن حضرت سید الشهداء ع
...... کسانی هستند که بجهت تواضع زمین کربلا خداوند
باو اکرام نمود و او را مضجع منوّر حضرت سید الشهداء ع و خواریّن
آن بزرگوار قرار داد چنانچه در بحار از کامل الزیاره از حضرت صادق ع
روایتکرده فرمود وقتیکه قطعهای زمین بعضی ببعضی تفاخر نمودند
زمین کربلا گفت انا ارض الله المقدسة المباركة الشفاء فی تربتی و ما
ولا فخر بل خاضعة ذليلة لمن فعل بی ذلک ولا فخر علی من دونی
بل شکراً لله فاکرمها الله وزادها بتواضعها شکراً لله بالحسین ع
واصحابه ولنعم ما قیل فی حقها

ولنعم ما قیل فی حقها	هی الطفوف فطف سبعاً بمغناها
فما لمكة معنی مثل معناها	ارض ولكنما السبع الشداد لها
دانت وطأطأ اعلاها	وکیف لا وهی ارض ضمنت جثة
ما کان ذلک لا والله لولاها	فیها الحسین وفتیان له بذلوا
فی الله ای نفوس کان ذکاها	یازدهم خواریّن حضرت سید الشهدا

کسانی هستند که سلمان بانها اطلاق اخوانی فرمود چنانکه در کتاب بصائر
الرحمن از رجال کشی از مسیب بن نجبة الفزاری روایتکرده قال لما اتانا
سلمان الفارسی قادماً تلقیناه فیمن یلقاه فسار الی کربلاء فقال
هذه مصارع اخوانی هذا موضع رحالهم وهذا مناخ رکابهم
وهذا مهراق دمائهم یقتل بها ابن خیر الاولین و یقتل بها خیر الاخرین

دوازدهم خواریّن حضرت سید الشهداء سادات شهداء
هستند و زمانت در نفس المهموم از شیخ ابن نما از حضرت پیغمبر ص
روایتکرده قال ... وذکرت ما یصنع بهذا ولدی الحسین ع کانی
به وقد استجار بحرمی وقبری فلا یجاو یرتحل الی ارض مقتله ومصرعه
ارض کرب وبلا فتنصره عصابة من المسلمین اولئک سادات شهداء
امتی یوم القیمة در تحفة الزائرین از فقرات زیارت شهداء آن
انتم سادات الشهداء فی الدنیا والاخرة وانتم السابقون والمهاجرون
والانصار ولنعم ما قیل فلم ترعین مثلهم فی زمانهم
ولا قبلهم فی الناس اذا انا بافع اشد قراعا بالسیوف لدی الوغی
الا کل من یحمی الذمار مقانع مجمع البحرین ایفع الغلام اذا اشافی
الاحتلام ولم یحتلم سیزدهم خواریّن حضرت سید الشهداء اقلاء
نبیّین واولاد نبیّین هستند در بحار از معانی الاخبار از حضرت امام
زین العابدین ع روایتکرده قال کان الحسین بن علی ع یضع قتلاه
بعضهم علی بعض ثم یقول قتلانا قتلاء النبیین وآل النبیین
و در بحار از کامل الزیاره از کعب الاخبار روایتکرده یقول
اول من لعن قاتل الحسین بن علی ع ابرهیم الخلیل وامر ولده بذلک
واخذ علیهم العهد والمیثاق ثم لعنه موسی بن عمران وامر امته

بذلك ثم لعنه واردوا مر بنی اسرآئیل بذلك ثم لعنه عیسی واکثر
فقال یا بنی اسرآئیل العنوا قاتله وان ادرکتم ایامه فلا تجلسوا عنه
فان الشهید معه کالشهید مع الانبیاء مقبل غیر مدبر چهاردهم
حواریین حضرت سید الشهداء ع با مولا شان در زمان رجعت رجوع
کنند در حالتیکه بر سر انها خود مذهب که طلا در ان بکار برده اند فی نفسه
المصدر و روی فی قوله تعالی ثم رددنا لکم الکرة علیهم خروج
الحسین ع فی سبعین من اصحابه علیهم البیض المذهبة لکل بیضة
وجهان المؤدون الی الناس ان هذا الحسین قد خرج لا یشك المؤمنون
فیه ولنعم ما قیل بیض الوجوه کریمة احسابهم شم الانوف من
الطراز الاول   یغشون حتی ما تهر کلابهم   لا یسئلون عن السواد
المقبل پانزدهم حواریون حضرت سید الشهداء ع اولیاء الله و اصفیا
الله و اوداء الله و طاهرون و مهدیون و ابرار هستند در تحفة
الزائر از حضرت صادق ع روایت کرده که بصفوان جمال فرمود
ثم توجه الی الشهداء وقل السلام علیکم یا اولیاء الله واحبائه
السلام علیکم یا اصفیاء الله واودائه الی قوله ع طبتم وطابت
الارض التی بها دفنتم وفزتم والله فوزا عظیما و ایضا در زیارت
روز اربعین از جابر بن عبد الله الانصاری حکایت شده ثم توجه
الی زیارة الشهداء وقال السلام علی الارواح المنیخة بقبر

مذهب یعنی طلا

ابی عبد الله ع السلام علیکم یا شیعة الله وشیعة رسوله وشیعة
امیر المؤمنین والحسن والحسین السلام علیکم یا طاهرون
السلام علیکم یا مهدیون السلام علیکم یا ابرار شانزدهم
حواریین حضرت سید الشهداء ع نزد اهل اسمان معروفند چنانچه
ستاره های اسمان نزد اهل زمین معروفند در عاشر بحار از تفسیر
فرات ابن ابرهیم از حضرت صادق ع روایت کرده قال کان الحسین مع
امه تحمله فاخذه النبی و قال لعن الله قاتلك ولعن الله سالبك و
لعن الله المتوازرین علیك وحکم الله بینی وبین من اعان علیك
قالت فاطمة الزهراء ع یا ابة ای شئ تقول قال یا بنتاه ذکرت ما
یصیبه بعدی وبعدك من الاذی والظلم والغدر والبغی وهو
یومئذ فی عصبة کانهم نجوم السماء یتهادون الی القتل وانی
انظر الی معسکرهم والی موضع رحالهم وتربتهم فی منتهی الارب تهادی بکذا
هدیه دادن و پیشرو شدن و سبقت گرفتن ونعم ما قیل
قوم اذا اقتحم العجاج رایتهم   شمسا وخلت وجوههم اقمارا
واذا الصریخ دعاهم لملمة   بذلوا النفوس وفارقوا الاعمارا
هفدهم حواریین حضرت سید الشهداء ع جماعتی بودند که از حضرت
پیغمبر ص انها را امید بدیدها نشان امید و سید انها را در کنار

خود می نشاندند در عاشر بحار از تفسیر ثعلبی روایت کرده قال ربیع
ابن خثیم لبعض من شهد قتل الحسین جئتم بها ای برؤس الشهداء
معلقات علی اسنة الرماح فوالله لقد قتلتم صفوة لو ادرکهم رسول
الله ص لقبل افواههم واجلسهم فی حجره ثم قرء اللّهم فاطر السموات
والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه
یختلفون هیجدهم حواریین حضرت سیّد الشهداء ع از کثرت اشتیاق
بشهادت در رکاب مقدس سیّد و مولای ایشان داشتند الم نیزه و تیر
و شمشیر را احساس نمیکردند چنانچه در عاشر بحار از خرائج راوندی
از حضرت باقر ع روایت کرده که حضرت سیّد الشهداء ع با اصحاب خود فرمود
انّ رسول الله ص قال یا بنیّ انّک ستساق الی العراق وهی ارض قد
التقی بها النبیّون واوصیاء النبیّین وهی ارض تدعی عمورا
وانک تستشهد بها ویستشهد معک جماعة من اصحابک لا یجدون
الم مسّ الحدید فقرء قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی ابرهیم یکون
الحرب بردا وسلاما علیک وعلیهم و در رجال کبیر از کشی روایت
کرده وکان حبیب من السبعین الرجال الذین نصروا الحسین ع
ولقوا جبال الحدید واستقبلوا الرماح بصدورهم والسیوف
بوجوههم وهم یعرض علیهم الامان والاموال فیابون ویقولون

لا عذر لنا عند رسول الله ص ان قتل الحسین ع ومنا عین تطرف حتی
قتلوا حوله انتهی یعنی حبیب از آن هفتاد نفر مردانی بود که یاری کردند
سیّد الشهداء علیه السلام را و ملاقات کردند کوههای آهن را و استقبال
نمودند تیرها را بسینه های ایشان و شمشیرها را بصورتهای ایشان
و عرضه داده میشد بایشان امان و اموال پس ابا مینمودند از قبول آن و می
گویند ما عذری نداریم فردای قیامت در حضور پیغمبر ص هرگاه سیّد
الشهداء شهید بشود و چشمی از ما باز باشد و به بیند تا آنکه
در اطراف آقا شهید شدند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه
میفرماید ان سیّد اهل الاباء الذی علّم الناس الحمیّة والموت تحت
ظلال السیوف اختیارا علی الدنیّة ابو عبدالله الحسین ع عرض علیه
الامان واصحابه فانف من الذلّ چنانچه در اشعار جزیه اش میفرماید
الموت خیر من رکوب العار   والعار اولی من دخول النار
و حواریین آن سیّد اهل الاباء هم مربّی بتربیت آن بزرگوار بودند (و دارای نفوس ابیه)
و راضی بدنائت و ذلت نمیشدند   ونعم ما قیل بنفسی وابائی
نفوسا ابیة یجرعها کاس المنیّة مترف وهم خیر من تحت السماء
باسرهم واکرم من فوق السماء واشرف نوزدهم حواریین حضرت
حضرت سیّد الشهداء ع کسانی بودند که در عالم باطن ملائکه از

اسمان نازل شدند واجساد مقدسهٔ انها را بماء الحیوان بهشتی غسل
دادند وبطیب بهشتی حنوط نمودند وبحلهٔ بهشتی کفن کردند وچند صف
از ملائکه بر انها نماز خواندند چنانچه در عاشر بحار از کامل الزیاره از
حضرت زین العابدین ع از زینب کبری از ام ایمن از پیغمبر ص از جبرئیل
روایت کرده وفیه فاذا برزت تلک العصابة الی مضاجعها تولی الله
عز وجل قبض ارواحها بیده وهبط الی الارض ملائکة من السماء
السابعة معهم انیة من الیاقوت والزمرد مملوة من ماء الحیوة وحلل
الجنة وطیب من طیب الجنة فغسلوا جثثهم بذلک الماء والبسوها
الحلل وحنطوها بذلک الطیب وصلی الملائکة صفا صفا علیهم
ببینند حوار بین حضرت سید الشهداء ع در دنیا منازل بهشتی
خود را با عیان حسینی دیدند در علل الشرایع از عماره از حضرت صادق ع
روایت کرده گفت عرض کردم خبر ده مرا از اصحاب حضرت سید الشهدا
و از اقدامشان بمرگ حضرت فرمود انهم کشف لهم الغطاء حتی راوا منازلهم
من الجنة فکان الرجل منهم یقدم علی القتل لیبادر الی الحوراء یعانقها
والی مکانه من الجنة ودر نفس المهموم از قطب راوندی از ابو حمزه
ثمالی از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده فرمود من در شب
عاشورا با پدر بزرگوارم بود دیدم با اصحابش فرمود هذا اللیل

جمله ...

فاتخذوه جنة فان القوم انما یریدوننی ولو قتلونی لم یلتفتوا الیکم
وانتم فی حل وسعة فقالوا والله لا یکون هذا ابدا فقال انکم تقتلون
غدا کلکم ولا یبقی منکم رجل قالوا الحمد لله الذی شرفنا بالقتل
معک ثم دعا فقال لهم ارفعوا رؤسکم وانظروا فجعلوا ینظرون الی
مواضعهم ومنازلهم من الجنة ودر زیارت ناحیه مقدسه است کشف الله

لهم الغطاء ونعم ما قیل
قوم اذا نودوا لدفع ملمة
والخیل بین مدعس ومکردس
لبسوا القلوب علی الدروع واقبلوا
یتهافتون الی ذهاب الانفس
ببینند بکم حوار بین حضرت سید

الکردوس قطعة العظیمة من الخیل

الشهداء ع بمحض شهادت داخل در بهشت می‌شوند ومعانقه با
حور العین میکنند در امالی از سالم روایت کرده قال سمعت کعب الاحبار
یقول ان فی کتابنا ان رجلا من ولد محمد رسول الله یقتل ولا یجف
عرق دواب اصحابه حتی یدخلون الجنة فیعانقون الحور العین فمر
بنا الحسین فقلنا هو هذا قال نعم وایضا در امالی از هرثمة بن مسلم
ابی مسلم روایت کرده قال غزونا مع علی بن ابیطالب صفین فلما
انصرفنا نزل بکربلا وصلی بها الغداة ثم رفع الیه من تربتها
فشم ثم قال ع واها لک ایتها التربة لیحشرن منک اقوام یدخلون
الجنة بغیر حساب ومصداق متیقن از ان طائفه حوار بین حضرت

سید الشهداء هستند بیست و دوم حوادثی حضرت سید الشهداء ع
روز عاشورا از دست پیغمبر ص و علی ع آب آشامیدند در دار السلام
از امالی شیخ طوسی از سدی روایت کرده که او گفت نزد مردی که قطران
میفروشی گفت نه والله من قطران را ندیده ام الا آنکه من روغن فروش
بودم در لشکر ابن سعد در کربلا پس در خواب دیدم که پیغمبر ص و امیر
المؤمنین ع آب میدهند شهداء من از حضرت امیر آب طلب کردم آب بمن
بمن نداد از پیغمبر طلب آب کردم نظر فرمود بمن گفت تو نبودی که در کربلا
اعانت کردی دشمنان ما را پس فرمود او را از قطران بنوشانید پس یک
شربت از قطران بمن آشامانیدند از خواب بیدار شدم و تا سه روز
قطران بول میکردم و هنوز عفونت قطران با من باقیست در مجمع
البحرین است که قطران چیزیست که میمالند بیدن شتر گر پس از
تندی و حرارتش گرگی و میسوزد و نعم ما قیل ولله اقوام قد
نفوسهم فکان لهم عز علی الدهر خالد توفوا عطاشا
بالعراء کانما لهم بالمنایا فی الطفوف مواعد بیست و سوم حوادث
حضرت سید الشهداء ع در روز عاشورا پیغمبر ص خون شریفشان را
ضبط فرمود در میان شیشه در کامل ابن اثیر و در تذکره سبط ابن
جوزی است از ابن عباس روایت کرده گفت خواب پیغمبر ص را در شبیکه

شتر بکه
جرب دار

حسین را در روز آن شهید کردند و بدست پیغمبر ص شیشه بود که
میان آن خون جمع فرموده بود عرض کردم یا رسول الله این چه خونی است
فرمود خون ثار نیز حسین و اصحاب او است و را میبرم نزد خداوند
تعالی جلت عظمته پس ابن عباس صبح مردم را خبردار کرد از قتل حضرت
سید الشهداء ع و خوابش را نقل کرد بعد معلوم شد که در همان
روز سید الشهداء ع در کربلا شهید شد البته بر کسانیکه این
مختصر را تحت نظر میاورند پوشیده نیست که این روایت و
و بعدا ذکر بشود
بعضی از روایتها که سابق ذکر شده در صورتیکه محل و ثوق
است
باشد محتاج است به بیان و تاویلاتی که موقع ذکر انها نیست ع
بیست و چهارم حوادثی حضرت سید الشهداء ع را حضرت پیغمبر ص خود
مباشر حفر قبر و دفن انها کرد بیست و چهارم عاشر بحار از امالی طوسی از حضرت
صادق ع روایت کرده فرمود یکروز ام سلمه صبح کرد در حالتیکه گریان
بود گفتند چرا گریه میکنی ام سلمه فرمود فرزندم حسین را بقتل رسانیدند
فرمود از وقتیکه پیغمبر ص از دنیا رحلت فرموده بود او را در خواب ندیده
بودم و شب گذشته دیدم پیغمبر را که محزون و متغیر الحال است
عرض کردم جهت حزن و تغییر حال شما چه چیز است فرمود دیشب
از برای حسین و اصحابش قبر حفر میمودم و ایضا از مناقب ابن

منه حاصل بطور اختصار انکه این نحو تحلیل او زات اشاره بعضی از جهت نهای مقصد سید علیه السلام و علیه یا ثار الله شاعر خوب که گفته حیف است خون خلق نورین نیز بن مظاهر که علی بن بکیات من اماره شده

شهر آشوب از ابن عباس روایت کرده گفت من در منزل خوابیده بودم ناگاه از خانه ام سلمه صدای عظیمی بلند شد شنیدم که میگفت ای دختران عبد المطلب مرا یاری کنید و با من گریه کنید که سید و مولای شما حسین را شهید کردند گفتند از کجا دانستی فرمود پیغمبر را الساعه در خواب دیدم غبار آلود و پریشان پس علتش را سؤال کردم فرمود فرزندم حسین و اصحابش را کشتند و من انها را دفن کردم فرمود پس من نظر کردم بانخاکیکه جبرئیل از کربلا آورده بود بجهت پیغمبر و گفته بود هر زمانیکه این خاک مبدل بخون شد حسین را شهید کرده اند پس پیغمبر ص آنخاکرا بمن داد و فرمود او را در شیشه بگذار وقتیکه نظر کردم بان قاروره وانخاک دیدم خون از شیشه جوشش میزند خیلی مناسب است که به پیغمبر ص این اشعار عرض شود که شاعر عرب به بنی نزار که جد اعلای حضرت پیغمبر است خطاب میکند انزار نضوا برود النهان

فحسین علی البسیطة عار	طأطئوا الرؤس ان رأس حسین
رفعوه فوق القنا الخطار	لا تمدوا لکم عن الشمس ظلا
ان فی الشمس مهجة المختار	حق انه تکفنوا اعلویا
بعد ما کفن الحسین بوار	لا تشقوا لال نهر قبورا
وابن طه ملقی بلا اقبار	هتکوا من نسائکم کل خدر

هذه زینب علی الاکوار	

ونظیر این مرثیه است مرثیه شیخ علی ابن شیخ جعفر الامین

مبلغن عنی قریشا	ببطحاء المشاعر والحرام
فلا حلت عواتقکم سیوفا	وراس السبط فوق الرمح سامی
ولا رکبت فوارسکم خیولا	وصدر السبط مرضوض العظام
ولا ضربت کرائمکم خیاما	ورحل السبط منهوب الخیام
ولا نفع العلیل لکم دواء	وتجدل مجدل فی الطف ظامی
ولا بلغ الفطام لکم صبی	ویذبح طفله قبل الفطام

من نشان ببیست و پنج حواریین حضرت سید الشهداء ع کسانی بودند که مولا انها را بشارت داد بجنان واسعه و نعیم دائمه در بحار از معانی الاخبار از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده لما اشتد الامر بالحسین ع ابن علی بن ابیطالب ع نظر الیه من کان معه فاذا هو بخلافهم لانهم کلما اشتد الامر تغیرت الوانهم وارتعدت فرائصهم ووجلت قلوبهم وکان الحسین ع وبعض من معه من خصائصه تشرق الوانهم وتهدی جوارحهم وتسکن نفوسهم فقال بعضهم لبعض انظروا الی الرجل لا یبالی بالموت فقال لهم الحسین ع صبرا بنی الکرام فما الموت الا قنطرة یعبر بکم عن البؤس والضراء الی الجنان الواسعة والنعیم الدائمة فایکم یکره ان ینتقل من سجن الی قصر وما هو لاعدائکم

الا کمن ینتقل من قصر الی سجن و عذاب ان ابی حدثنی عن رسول الله صلعم ان الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر و الموت جسر هؤلاء الی جنانهم وجسر هؤلاء الی جحیمهم ما کذبت و لا کذبت بپسند و ششم

حواریین حضرت سید الشهداء ع کسانی بودند که دشمن انها را مدح و ستایش نمود در شرح شافیه ابی فراس روایت کرده قیل لرجل شهد یوم الطف مع عمر بن سعد و یحک اقتلتم ذریة رسول الله صلعم قال عضضت بالجندل انک لو شهدت ما شهدنا لفعلت ما فعلنا ثارت علینا عصابة ایدیها فی مقابض سیوفها کالاسود الضاریة تحطم الفرسان یمینا و شمالا و تلقی انفسها علی الموت لا تقبل الامان و لا ترغب فی المال و لا یحول حائل بینها و بین الورود علی حیاض المنیة او الاستیلاء علی الملک فلو کففنا عنهم رویدا لاتت علی نفوس العسکر بحذافیره فما ذا کنا فاعلین لا ام لک یعنی یکی از کسانیکه در کربلاء با لشکر پسر سعد بود گفتند وای بر تو با تو ذریه پیغمبر را بقتل رسانیدی انشخص گفت سنگ بر دهان تو اگر میدیدی انچه ما دیدیم تو هم کار ما را میکردی برانگیخته شدند بسوی ما جماعتیکه دستهای انها بقبضه های شمشیر شان بود مانند شیران درهم شکننده از یمین و شمال و خود را بدهان مرگ میزدند و اما قبول نمیکردند

و رغبتی هم در مال نداشتند و هیچ چیز بین ایشان و مرگ حائل نبود که یا باید استیلای بر ملک بیابند یا وارد بر حیاض مرگ بشوند اگر با انها ارزمه و قتال نمیکردیم تمام ما را از دم شمشیر شان هلاک میکردند ما در نباشد ترا چگونه ما از قتال خود داری میکردیم و لنعم ما قیل

جادوا بانفسهم فی حب سیدهم
والجود بالنفس اقصی غایة الجود

و قال الاخر

این الحماة حماة ال محمد	بالطف بین شبابهم و کهول
صرعی بلا غسل علی وجه الثری	رضتهم بالحافرات خیول

الحاصل حواریین حضرت سید الشهداء ع از کثرت علاقه و محبتی که بمولای ایشان داشتند البته راضی بودند بچشم انها بخورد و خاری بپای سید و مولای شان بخلد و چه قدر خوب گفته شاعر زبان حال انها را

جان بر بر قدمت خاک توان دیدن
گرد بر گوشه نعلین تو نتوان دیدن
گر با این چاه زنخدان تو ره خضر
بی نیاز امدی از چشمه حیوان دیدن
با وجود قد و بالای تو کو نظر بیست
در گلستان شدن و سرو خرامان دیدن

و در تمام این مناقب و مراتب افضائل مذکوره حضرت ابو الفضل ع با سایر شهداء در یوم الطف مقام اولیت در مقام و افضلیت و اهمیت و رفعت رتبه داشته چنانچه از بیانات ابواب گذشته و انچه من بعد ذکر خواهد شده مدلل و مبرهن میباشد

بیست و هفتم شهدای کربلا دارای مقام حریت بودند یعنی از رقیت حرص و طول امل در دنیا و سایر شهوات نفس آزاد بودند والا فنه بیاترهٔ شهادت و فداکاری نمیکذاردند بیت

رضا بحکم قضا اختیار کن سعدی که هر که بنده نشد خوش شد خلق آزاد است

خداوند در قرآن میفرماید و اما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی منقول است امیری بعارفی کفت که از من حاجتی طلب نما آن عارف فرمود که آیا این سخن را تو بمن میکوئی و حال آنکه مرا دو بنده هست که آقای تواند کفت این دو کدامند فرمود یکی حرص و دیکر هوای نفس پس من بر این دو غالب شده ام و این دو بر تو غالب اند من مالک شده ام آن دو را و آن دو مالک تو شده اند

شعر

کفت شاهی شیخ را اندر سخن	چیزی از بخشش مراد رخواست کن
کفت ای شه شرم ناید مر ترا	که چنین کوئی مرا زین بر تر آ
من دو بنده دارم و ایشان حقیر	وان دو بر تو حاکمانند و امیر
کفت شه آندو چه اند این زلت است	کفت آن یک خشم و دیکر شهوت است
شاه آندان کو ز شاهی فارغ است	بی مه و خورشید نورش بازغ است

بیست و هشتم شهداء و حواریین حضرت حسین ع دارای مقام عبودیت حقیقیه بودند آنها هر یک عبد الله بودند و مولاشان ابی عبد الله ع بود

چرا که از رقیت نفس رستند و باراده حق پیوستند زیرا که عبد از خود اراده ندارد بلکه اراده اش تابع ارادهٔ مولای اوست لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون مثل میت در ید غسال بامر و ارادهٔ حق حرکت میکنند بلکه ارادهٔ او عین ارادهٔ حق شود که فرمود اذا شئنا شاء الله و یرید الله ما نرید و آل محمد ص فرمودند نحن محال مشیة الله در بعض حکایات نقل شده که وقتی یکی از اولیاء الله در کشتی بود پس موج شدید شد و اهل کشتی مشرف بغرق شدند پس بان ولی پناه جستند و التماس دعا نمودند که دعا کند و نجات یابند آن ولی کفت که مرا نمیرسد بر پروردگار خود اعتراض کنم و در کارش چون و چرا نمایم میشناسم مرکو و هی تو لیا که ز بانشان بسته باشد از دعا پس هر قدر الحاح کردند اجابت نکرد تا آنکه کار سخت شد و اهل کشتی صداها بلند کردند و تضرع و زاری نمودند در آنحال آن ولی لبهای خود را حرکت داد موج فوراً ساکن شد و همه سالم شدند پس یکی از ملازمان خاص آن ولی خدمتش عرض کرد که خبر ده مرا که چه دعائی خواندی و چه چیز از خدا نجات طلبیدی که باین زودی موج ساکن شد فرمود که انا نترک لکم ما نرید لما یرید فاذا ترکنا ما نرید لما یرید یعنی ما ارادهٔ خود را برای ارادهٔ حق وا میکذاردیم

پس چون اراده چیزی کنیم حق نیز اراده خود را برای ما وا میگذارد
و معلوم است که تا اراده بنده اراده حق نشود متعلق اراده حاصل
نمیشود چنانچه فرمود یَا ابْنَ آدَمَ تُرِیدُ وَاُرِیدُ وَلَا یَکُونُ اِلَّا مَا اُرِیدُ
شکی نیست که هر یک از اصحاب سید الشهداء دارای مقامی بودند
که اگر اراده و دعا میکردند برای نجات خود یا هلاک دشمن‌ها
خود اجابت میشد لکن تسلیم حق و مولای خود شده بودند و
بمضمون اِنَّ اللهَ شَاءَ اَنْ یَرَاکَ قَتِیلًا خود و امامشان غیر مشیت
حق مقصود و مطلوبی نداشتند شعر در دایره امکان ما نقطه تسلیم
رای آنچه تو اندیشی حکم آنکه تو فرمایی این بود که بعض مواقع که ابی
عبدالله ع بر بعض از قوم نفرین کرد فوراً اثر کرد و آن دشمن هلاک
شد و در کتب مفصله مسطور است بیست و نهم حواریین سید
الشهداء ع دارای مقام سبقت در شهادت بودند و بمقتضای
فداکاری و امتثال امر امامشان با کمال شوق بعالم بقا و جوار رحمت
حق بیکدیگر سبقت میگرفتند که اَلسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ
و تا اصحاب با وفا بودند نگذاردند احدی از شاهزادگان
بنی هاشم ع کشته شوند و خود را پیش قدم آنها نمودند و مخفی نیست
که پیشی گرفتن بعمل و اهتمام بآن عمل در نزد اهل دانش و بینش جزء

مقصود عالی و نیت صادقه که بمقتضای ایمان و عقیده بعالم بقا
و وصال معشوق و محبوبیکه وصول بآن اهم از درجه بالاتر و مهمتر
از زندگانی در این عالم فانی سرابی پیدا نشد برای مطلب بکر
نمیتوان دانست و بشمار آورد زیرا که انسان وقتیکه در اثر عقیده
قلبی و یقین صادق بعالم بقا و جوار رحمت حق پیدا کرد البته
ترک دنیا و شهادت در این زندگانی حاضر آلوده بذلت و نکبت تن
زدگی ترجیح دهد که اِنِّی لَا اَرَی الْمَوْتَ اِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَیٰوةَ مَعَ الظَّالِمِینَ
اِلَّا بَرَمًا و برای رسیدن بآن البته پیشی جویند و برای چنین مسابقه
پیش گیری و فداکاری در تواریخ عالم مردانی بانشان نداده چنانچه
در اصحاب حضرت خاتم ص و غزوات بدر و حنین و غیره شنیده
شده و خداوند در سوره احزاب از مردانگی و نیت صادقه آنها خبر
داده مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ یعنی بعضی
از مؤمنین مردانی هستند که بر آنچه با خدا پیمان بستند راستگو
هستند و عقیده شان این بود که حضرت حسین ع فرمود ما از دنیا
و آخرت یک قدم است و مقامات عالیه خود را در این عالم مشاهده
نمودند و لذا بلحظه شمشیر با استبشار در این سرای کامشان با فنا بود و
میتوان گفت این مقام سبقت و مسابقه بالاتر و شریفتر بن بقیه

واین مراتب کو از این مرد تنها بشمار آید و تاریخ دنیا کو و همراه در
چنین مسابقه عبرت و شهادت و پیش روی بسوی شمشیر و تیر
بهتر و بالاتر از خوارقین سید الشهداء نشان نداده و بطوری سر
گرم این راه و شهادت بودند در اثر شهود نور تجلی محبوب و
استیلاء سطوت شعاع عشق و محبت بر قلب و حواس ایشان الم و درد
شمشیر و خنجر را نمییافتند و احساس نمیکردند (از جام عشق تو
چنان مست و خرابیم   کز بیخبری من نشناسم سرو دستار
رسول خدا ص است که لا یجدون الم مس حدید نمییابند بر بدن خود
درد رسیدن شمشیر و نیزه را چنانچه بعضی از عامه مردم وقتیکه
در امری از امور دنیا که معشوق و محبوب آنها است و در نظر آنها
اهمیتی داشته باشد اگر صدمه و جراحتی بر بدن آنها وارد آید التفات
و درک نکنند بان در حال اشتغال بان عمل پس آنهم خوارقین حضرت
حسین ع دارای مقام فتوت و صفا بودند خداوند در قرآن فرموده
انهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی فتوت اسم است از برای
مقام قلب صافی از صفات رذیله نفسانیه از حرص دنیا و طمع و خود
خواهی و انانیت و قساوة و حقد و حسد چنانچه اصحاب سید
الشهداء بتابش نور ولایت و تجلیات و جذبه حسینی از همه

کدورات و صفات رذیله نفسانی مصفا شدند و با صفای دل
رو بحق آوردند و بصفای نور علم شریعت و متابعت و تادب
باداب رسالت ص بوصال محبوب و مقصود رسیدند فزدناهم
هدی و این مقام صفا مقام توحید حقیقی است که موحد عارف
بواسطه صفای قلب و استغراق در لجه بحر شهود از وجود خود
ذاهل و غافل نشود چون شخصی که در اینه نظر کند برای انکه مستغرق
جمال خود است اینه را نمی بیند ولکن نمیتواند گفت که اینه نیست

شده با اینه جمال شد بیت	از صفای می و لطافت جام
درهم آمیخت رنگ جام مدام	همه جام است و نیست گوئی می
یا مدام است و نیست گوئی جام	یا هوا رنگ آفتاب گرفت
رخت برداشت از میانه ظلام	پس مراتب چنان برای شهداء

کربلا محقق و مبرهن است زنده به نیک نامی در عالم ناسوت
بر رفعت و علو همت   سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز   مرده
آنست که نامش به نکوئی نبرند   و زنده بروح الایمان و توحید
حقیقی زیرا وقتیکه موحد خود را در نور توحید فانی و مستهلک
بیند و جمیع اجزاء خود را در نور حق مانند ذرات در نور آفتاب
مثلا شیئی بیند نه آنکه معدوم شود بلکه از خود بیخود و ذاهل کرد

چنانچه در مثال شنیدی که اهل عرفان این توجیه را نموده‌اند یعنی
وفناء جزئی و تجلی شهودی و برقی و تجریدی نامند در حدیث
وارد است که موسی ع سؤال از پروردگار خود از قنوت نمود
قال ان ترد نفسک الی طاهرة کما قبلتها منی طاهرة یعنی
پاک باین عالم آمدی پاک هم برگردی انا لله وانا الیه راجعون
سیم و بکم حواریین حضرت حسین ع بمقام بقا بعد الفناء رسیدند
چرا که فنا برطرف کردن حجب ناسوتیست با نوار لاهوتی بعبارت دیگر
آزادی از رقیت هستی و انانیت خود و فانی شدن در نور حق است

دادم چه ساقی از جام باقی — از پای تا سر گشتم [illegible] لا
نه اسم و رسمی نه وضع و شکلی — آنجا یکی شد اسم و مسمی

زنده کدامست بر هوشیار — آنکه بمیرد بسر کوی یار

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند
ربهم یرزقون خدا میفرماید شهداء در راه حق زنده‌اند
نزد پروردگارشان ارتزاق میکنند چون شهید از زندگانی
عاریه خود در راه حق گذرد و موانع جسم و جسمانیت را
کرد و فانی فی الله شود و بقا حقیقی نیست مگر برای خدا

لا حی الا الله پس شهیدان زنده‌اند بزندگانی حق است و باقی به بقای او
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق — ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما
وانا از ارزاق فیض مادام حق است که بالدوام باو
میرسد بیت
از هستی خویش اگر تو غافل نشوی — هرگز بمراد خویش واصل نشوی
از بحر ظهور تا بساحل نشوی — در مذهب اهل عشق کامل نشوی
موانع تا نگردانی ز خود دور — درون خانهٔ دل نابدت نور
و سر این معنی آنست که بنده سالها
دائماً میکه خود را بنده حق از او دور است و برکناره است و چون از خود
کناره کند و از هستی و انانیت خود بگذرد دیگر او را از وصال
حق نه چاره است پس بقا نیست بنده هستی حق بر او ظاهر شود
وجلوه کند اینست که در رکوع که قسمتی از خضوع و تعظیم بنده است
برای حق سبحان ربی العظیم میگوئی و در سجود که کمال و منتهای
افتادگیست یعنی بالاترا اعضای خود را که صفحهٔ پیشانی
است میگذاری بر خاک که پست‌ترین چیزها و تحت اقدام است
میگوئی سبحان ربی الاعلی و بحمده یعنی او در منتهای مرتبه ربوبیت
و بنده در ادنی مرتبه عبودیت که مقام بقا است میباشم کل من علیها
فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام شعر

تا با خودی تو هرگز بیدار حق نه بینی	و اندم که بیخودانی احق کنی ملاقات
ترکت الخلق طرا فی هواکا	و ایتمت العیال لکی اراکا
باشد هوسم که خاک پای تو شوم	مجذوب چشم دلربای تو شوم
اندم که زند [illegible] عشقت شعله	خواهم که بجان و دل فدای تو شوم

باب هشتم در بیان فضیلت جهاد و افساجها و افضل از وبیان مجاهدات حضرت ابو الفضل ع و خصایص و امتیازات آن قال الله تعالی فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما امیر المومنین علیه السلام فرمایند جاهدوا فی سبیل الله باموالکم وانفسکم والسنتکم یعنی مردم بترسید از خدا در بارهٔ جهاد بمالتان و جانتان و زبانتان و ثواب جهاد را نهایت نباشد اما در باب جهاد بجان و شهادت وارد شده از حضرت رسول ص روایت شده که فرمود کل حسنات بنی آدم تحصیها الملائکة الا حسنات المجاهدین فانهم یعجزون عن علم ثوابها و فرمود هیچکس نیست که داخل بهشت شود پس آرزو کند که از بهشت بیرون شود مگر شهید که آرزو میکند باز گردد بدنیا و کشته شود ده مرتبه برای آنچه می بیند از کرامت خداوند عز و جل برای شهدا و در صحیفهٔ حضرت رضا ع و تفسیر ابو الفتوح خزاعی نقل شده از امیر المؤمنین ع که سؤال کردم از رسول خدا ص از ثواب جهاد در راه خدا

انجناب فرمود که مجاهدین چون اراده بیرون رفتن بجهاد کنند خداوند برات نجات از آتش برای ایشان بنویسد و هرگاه اسباب تهیه کنند خداوند با ملائکه فخر نماید بایشان و چون با اهل خود وداع کنند گریه کنند بر ایشان دیوارها و خانه ها و از گناهان بیرون آیند چون بیرون شدن مار از پوست و مینویسند برای ایشان در هر روزی عبادت هزار مرد که عبادت کرده باشند خدا را هزار سال که سالی سیصد و شصت روز باشد هر روزی بقدر عمر دنیا باشد و چون با دشمن مقابل شدند قطع شود علم اهل دنیا از ثواب آنها و چون از اسب بیفتند قبل از رسیدن بزمین حور العین او را بشارت دهند بکرامت خداوند و آنکه برای او نزد خداوند ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر پس ذکر فرمود تفصیل حور و قصوریکه برای مجاهد هست و آنکه شفاعت میکند در هفتاد هزار از اهل بیت خود و همسایگان او و با حضرت رسول ص و ابرهیم خلیل باشد قطب راوندی در کتاب لب اللباب روایت کرده که حضرت رسول ص بجابر بن عبد الله انصاری که پدرش در غزوهٔ احد شهید شد فرمود خدا گفت از من سؤال کن که عطا کنم بتو پدر تو گفت سؤال میکنم از تو که مرا بدنیا برگردانی که مرتبهٔ دیگر جهاد کنم تا کشته شوم خداوند عز و جل فرمود که برنمیگردانم کسی را بدنیا

واحج به صفحه ۱۹۲ بعد از سطر ... تسلیم مطلب باب ... فهم مرقوم که افضلیت و برتری و رفعت و اهمیت رتبه حضرت ابا الفضل استشهد بر سایر شهداء کربلا از وجوهی ... جهاد ... او ... ازدوها ... زین العابدین ع بروایت معتبره که فرمودان ... یعنی العباس ... ضبط ۱۲

چیزی غیر از این از من سؤال کن عرض کرد خدایا پس خبر ده زند گان را بانچه
در ان هستیم از ثواب تا زیاد شود رغبت ایشان در جهاد تا کشته شوند
و بنزد ما ایند پس خداوند فرمود انا رسولک الی المؤمنین و این ایه شریفه
نازل شد و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند
ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم الله من فضله یعنی گمان نکنید انکسانیکه
کشته شدند در راه خدا مرده باشند بلکه زنده اند و نزد پروردگار
خود روزی میخورند و خوشنودند بانچه خداوند بانها داده از فضل
و احسان خود اما در باب جهاد با مال که عبارت از صرف نمودن مال است در راه
خداوند در مصرف غزوات فی سبیل الله و صدقات جاریه از مستحبات و
واجبات دادن زکوة و اخماس و غیره و اجر و ثواب ان در اخبار کثیره مذکور است
خدا در قران میفرماید انه لحب الخیر لشدید یعنی فرزند ادم مال دنیا را سخت
دوست دارد پس اگر برای خدا از مال خود گذشت مجاهده با نفس
کرده و نزد خداوند مقام عالی و اجر عظیم دارد و مکرر خداوند
مدح انفاق کنندگان فرموده و اتی المال علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا
چه انکه بسا هست بیر ادم از جان میگذرد و برای صرف مال
حاضر نیست یا خود را بزحمتها میاندازد برای جمع مال یا بعذاب
خداوند گرفتار میکنند بواسطه بخل و عدم انفاق چنانچه از حضرت

باقر ع است الذی یمنع الزکوة یحول الله ماله یوم القیمة شجاعا
من نار له ریمتان فیطوقه ثم یقال له الزمه کما لزمک فی الدنیا
یعنی کسیکه منع میکند زکوة را خداوند میگرداند فردا مثل ان
مال را مار عظیمی از اتش که دو دهن داشته باشد و طوق زند
بگردن او و گفته شود باو که ملازم او باش چنانچه در دنیا از او
جدا نشدی و فرمود حضرت صادق ع علی الروایة کسیکه منع کند
قیراطی از زکوة را نه مؤمن است و نه مسلم و نه احترام دارد و فی کتاب
علی ع اذا منعوا الزکوة و قتیکه منع زکوة نمود ند زمین منع میکند
برکات خود را از زراعت و میوه ها و معدنها و پیغمبر ص فرمود
پنج نفر را از مسجد بیرون کردند برای انکه زکوة نمیدادند و
خطاب میشود بتارک زکوة مت ان شئت یهودیا و ان شئت نصرانیا
و من جمله از واجبات مالی خمس است ثواب و اجر ان برای مؤمنین
بسیار است و در باب عقاب و عذاب تارک ان در کتاب بحار است
نقل شده در باب خمس توقیع امام زمان ع بسم الله الرحمن الرحیم لعنة
الله و الملائکة و الناس اجمعین علی من استحل من اموالنا درهما
یعنی لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر کسیکه حلال بداند درهمی
از حقوق ما را و از ابی بصیر روایت شده قال قلت لابی جعفر علیه السلام

اصلحك الله ما ایسر ما یدخل به العبد النار قال من اكل من مال الیتیم
درهما ونحن الیتیم ابو بصیر میگوید گفتم بحضرت باقر ع کمتر چیزیکه بنده
بسبب آن داخل در آتش میشود چیست فرمود کسیکه بخورد از مال
یتیم درهمی را و ما یتیمیم و صدوق علیه الرحمه فرموده الیتیم منقطع
القرین وعن ابیعبدالله ع انما یکون اشد الناس احوالا یوم القیمة
اذا قام صاحب الخمس فقال یا رب خمسی بدترین حال مردم روز قیامت
وقتی استکه صاحب خمس برخیزد و حق خمس خود بخواهد وعن
ناحیة المقدسة ومن اكل من اموالنا شیئا فانما یاكل فی بطنه نارا
وسیصلی سعیرا در حدیث وارد است درجهٔ ثواب صدقه
و احسان مراتبی دارد یك برده حسنه خداوند عطا فرماید و آن صدقه
بفقیر سالم است و یك بر هفتاد صدقه بر عاجز است و یك بر صد و
آن صدقه برحم است و صدقه یك بر هفتصد است و آن بوالدین است
و یك بر هفتصد هزار و آن صدقه بر اهل علم دین است که از تمام بالا
تر است چرا که حیوة اسلام و دین مردم بعلم است و آنچه مردم از دین
شنیده و بدانند از اهل علم شنیده و میدانند و اما جهاد بزبان
پس مقصود آن وعظ و موعظه است که یك درجه از امر بمعروف و نهی
از منکر است در قرآن فرموده کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون

و قال الثانی انک علیه ... لتشکر حق و در حقیقت و فتح ملک و شفاعت ... بلکه ملک ... دنیا و آخرت بدست ابا الفضل ع بوده ... در فقره زیارت سید الشهداء است ... دلیل ... والله معروف لا مغلوب والله ناصران ... چون بچشم حقیقت بنگری ...

بالمعروف وتنهون عن المنكر [illegible]
افعال حق تعالی است که فرموده یعظکم الله و مقام حضرت رسالت
قل انی اعظکم بواحدة ان تقوموا لله و عامه و خاصه روایت کرده اند
که حضور مبارك حضرت رسول مذاکره از دو مرد شد که یکی بعد از نماز
واجب بمواعظ و نصایح و تعلیم مردم مشغول میشد یکی شبها را بعبادت
و روزها را بروزه قیام میکرد کدام افضل هستند فرمود فضل الاول
علی الثانی کفضلی علی ادناکم یعنی فضیلت مرد اول بر دوم مثل فضیلت
من است بر پست ترین شماها و بروایت دیلمی در ارشاد القلوب چنین است
فضل الاول کفضلی علی الانام یعنی فضیلت مرتبه اول بر دوم مثل
فضیلت من است بر مردم و در کتاب بحار است و غیره ما تصدق الناس
بصدقة مثل علم ینشر یعنی تصدق نداده اند مردم بصدقه ایکه بهتر
باشد مثل علمیکه منتشر شود بگفتار یا کتابت حضرت ابو الفضل سه
مرتبه از جهاد را در کربلا نمود بلکه جهاد اکبر که جهاد با نفس است
نمود و در ابواب لاحقه شرح و بیان آن خواهد شد این بود که ابی عبدالله ع
بعد از شهادت ناتمظلوم فرمود وجاهدت فی الله حق جهاده باب
ط سیم در بیان خصایص فضائل علم و کمالات حضرت ابو الفضل ع
بدانکه فضل در این مقام که مقام تفضیل و مدح است بمعنی زیادتی

انصار ... میدان ... سید الشهداء ع بوده و جنگ ... در فتوحات اسلام ... علم

... جهاد زبان ... کربلا موعظها فرموده من جمله ... منقول است فذهب العباس و وعظهم و حذرهم فلم ینفعهم فرجع الی اخیه فاخبره ... بجهاد ... داشت ... و جهاد بجان

ومزیت در چیزیست که کمال باشد مثل علم که افضل و اشرف همه فضائل
است چرا که ان مطلوب و مرغوب است لذاته و لغیره و نزد تمام ملل و مذاهب
تقرب بخداوند منوط بعلم است و نزد عوام و خواص محبوب و ممدوح است
بلکه در حیوانات موجب فضل و مزیت است چنانچه در کلب معلم
و صید زنبور عسل مشاهد است و اجمالا فضیلت بعلم و عمل است و
انجناب چون در علم و عمل ممتاز بود او را ابو الفضل گفتند چنانچه کسیرا
که منشا خیرات کثیره باشد ابو الخیر و یا منشا شرور کثیره باشد ابو الشرور
گویند اگرچه بعضی گفتند که حضرت ابو الفضل را پسری بوده که نامش
فضل بوده ولکن مسلم است که حضرت ابو الفضل سلام الله علیه از
اکابر و افاضل فقها و علما اهل بیت بوده معلوم است کسیکه زیر
افتاب ولایت و حجر ثلاث ولایت در مدرسه امامت و حضرت حسن و
حضرت حسین علیهم السلام تربیت شده و کسب علم و نورانیت نموده
باشد ما را یعنی طبقه رعیت ادراک مقام و مرتبه فضل او میسر نباشد
یک دهن خواهم بپهنای فلک   تا کنم مدحش ز اکنون رشک ملک
بلکه دارای علم ربانی و عالم ربانی بوده در روایتی نقل شده
در شان انجناب که انه زق العلم زقا زقه ای اطعمه یعنی چشنده است
علم را چشیدنی در کتاب مستدرک الوسائل روایت شده از کشکول

شهید اول علیه الرحمه که ابو الفضل علیه السلام در زمان طفولیت امیر
المؤمنین ع بیک زانو گذارده و علیا جناب زینب را بزانوی دیگر و
ابو الفضل تازه بسخن امده بود حضرت باو فرمود بگو یک گفت یک
پس فرمود بگو دو عرض کرد بزبانیکه گفتم یک دو نمیگویم حضرت او را
بوسید زینب ع عرض کرد ای پدر ایا ما را دوست داری فرمود بلی
ای فرزند عرض کرد محبت خالص برای خدا است و لا محاله نسبت
بما شفقت است پس حضرت او و ابو سعید را بالاتر مدح و بیانیکه سزاوار
انجناب است از کلامیست که در کتاب عمدة الطالب از ابی نصر بخاری
از مفضل بن عمر که بقول ارشاد از خاصه و ثقات اهل سر امام ع
بوده از حضرت صادق ع که فرمود کان عمنا العباس بن علی علیهما السلام
نافذ البصیرة صلب الایمان جاهد مع ابی عبد الله و ابلا بلاء حسنا
و مضی شهیدا والله کل الصید فی جوف الفرا حدیث دیگر در بیان
خصایص فضائل انجناب روایت مشهوره است که صدوق ره
در کتاب خصال و امالی و در بحار مجلسی علیه الرحمه و در کتاب
عوالم بحرینی نقل شده از ابو حمزه ثمالی که علی بن الحسین ع نظر
فرمود بسوی عبید الله ابن عباس بن علی بن ابیطالب ع پس اشک
انحضرت جاری شد پس فرمود روزی نگذشت بر رسول خدا ص

مثل احد که کشته شد در آن حمزة ابن عبد المطلب ع شیر
خدا و شیر رسول خدا و بعد از آن روز نگذشت بر آنحضرت مثل
روز موته شام که کشته شد در آن پسر عمش جعفر بن ابیطالب ع
پس فرمود ولا یوم کیوم الحسین ع و نبود روزی مثل روز عاشورا
حسین که سی هزار مرد که خود را از این امت میدانستند او را
محاصره کردند و تقرب میجستند هر یک بسوی خدا بریختن
خون آنحضرت و او خدا را بخواطر ایشان میاورد و قبول نمیکردند
موعظه او را تا آنکه او را از راه ظلم و عدوان شهید کردند
بعد فرمود خدا رحمت کند عباس را که اختیار کرد حیوة آنحضرت را
بر حیوة خود و متحمل بلا شد و خود را فدای برادر خود نمود تا آنکه
دو دست او را قطع کردند پس خداوند عوض آن دو بال باو
کرامت فرمود که طیران مینماید با آن دو بال با ملائکه در بهشت
چنانچه بجعفر بن ابیطالب دو بال عطا فرمود بدرستیکه برای
عباس در نزد خداوند عز و جل درجه است که غبطه و رشک
میبرند بر او شهدا روز قیامت روایت دیگر جمیع الشهداء
وارد شده و صدوق علیه الرحمة بعد از ذکر این روایت در خصال
فرموده اند ما سایر اخبار ماثوره در فضیلت ابی الفضل در کتاب

امام خواست جسد عباس ع را حمل بخیمه فرماید عباس و فتح العباس قال الحسین ابتدیند قال الحسین الخیمة فقال یا اخی بحق جدک رسول الله ص ان تحلنی و تترکنی فی مکانی قال ع لما ذا قال الاخ انی مستحی من ابنتک سکینة و قد وعدتها بالماء

مقتل الحسین نوشته ام و از این بیان آنمرحوم معلوم میشود اخبار
در فضیلت آنجناب زیاده بر این بوده و مقتل تالیف آنمرحوم
مثل بسیاری از کتب شیعه از دست رفته و از حدیث مذکور چند
مطلب معلوم میشود اول شدت علاقه حضرت سید الشهداء
بجناب ابو الفضل ع مثل شدت علاقه حضرت رسول بحمزه
سید الشهداء و جعفر طیار ع و منقول از فرمایشات خود سید
الشهدا است که بابی الفضل فرمود الان انکسر ظهری و قلت حیلتی
و اضیعتا بعدک یا اخی و از آن روایت که در کتب مقاتل نقل شده که
بعد از شهادت ابو الفضل بان الانکسار فی وجه الحسین ع ز کمر مبارک
شکسته شد مطلب دوم نهایت قرب آنجناب بامام علیه السلام است
(و این مطلب نفیس است)
یکی از جهات فعنت درجه ابو الفضل و برتری او بر سایر شهداء
بعد از سید الشهداء پس معلوم میشود مقام او بعد از مقام
امامت و بعد از مقام امام مقام اوست و دیگر آنکه چنانچه شمس
ظاهری و آفتاب هر چه با او مواجهه پیدا کرد باندازه مواجهه
او کسب نورانیت میکند و هر قدر دور و مواجه نباشد تاریک
و ظلمانی نیست همچنین شمس حقیقت و آفتاب نبوت و ولایت که
طلوع کرد هر نفس که متابعت تامه نمود و قدم جای قدم نبوت

و اعطها ما کان فی ... و الثانی انی کنت ... و جمیع عسکر ... فاذا رأوا اصحابک انا مقتول فلربما یقل عزمهم و یذل صبرهم فی القائهم ... کسر القوم سیدهم و قائدهم ... فضیلت و مزیت آنجناب است که در هذا الکلام ... عزیز ...

وولایت کذارد که قلبی لقلبکم سلم وامری لامرکم متبع در دائره
فرمان ما نقطهٔ تسلیمیم   رای آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله البته کسب نور از
تابش نامه خواهد کرد که فرمود والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها
ونفس وما سویها ومنقول از حضرت صادق ع است القلب نور
لا یضیء الا من اتباع الحق وقصد السبیل وهو من نور الانبیاء
یودع فی قلوب المؤمنین یعنی قلب یک نور نیست که تابش بکند
مگر بمتابعت حق وقصد راه حق ولی تابش نور قلب از نور تابش
انبیا و پیغمبرهاست که بامانت گذارده میشود در دل مؤمنین
پس نزدیک تر بشمس نبوت و ولایت وامامت آن نفسی است که سویها
وبتمام معنی تابع المحمد شد کذشت جاهد مع ابی عبد الله ع

مطلب سوم اشاره بتجسم اعمال است که مفاد بسیار اخبار و
بعضی آیات است فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره کسیکه ذره
عمل خیر کند می بیند آثار او را با مجسمه او را و حضرت ابو الفضل
دو دست ناسوتی در راه حق داد خداوند دو دست ملکوتی باو
عطا فرمود که با ملائکه طیران کند من و تو هم میتوانیم بدو بال پرواز
کنیم بدرجات بهشت یکی بالعلم و دیگری بالعمل الا الذین آمنوا

وعملوا الصالحات مطلب چهارم عطا از دو بال ظاهری دارد و باطنی
دارد ظاهر آن از تجسم اعمال است که ذکر شد و باطن از عطایا بقضا حوائج
دنیا و آخرت طبقه رعیت است از مسلمانان یعنی دو دست شفاعت است برای
انجام مهمات دنیا و آخرت مردم و آن در اثر آبرو و وجاهتی است که آنجناب را
حاصل شد از مقام تقوی و مجاهده فی سبیل الله ومثل حدیده محماة است
که بواسطهٔ مجاورت آتش آتشین شود و کسب مقام آتشی کند و اثر و کار
آتش از او ساخته باید که فرمود عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی و این
مقام مظهریت اسم اعظم و کلمهٔ کن وجودیه است و آن از آثار عبودیت
حقیقیه که برای این خانواده بوده و هست که فرمودند نحن محال
مشیة الله که خواست آنها خواست خدا است و بدانها بدالله است

مطلب پنجم مقام ایثار آنجناب است در مقام جان نثاری که اعز
انفس که جان عزیز خود باشد برای حفظ نفس مقدس حضرت ولی الله
ابی عبد الله علیه السلام فداکاری و ایثار نمود چنانچه در این حدیث شریف
فرمود که اختیار کرد حیوة آنحضرت را بر حیوة خود بابی هم

در بیان خصایص مبارزت و شهادت حضرت ابو الفضل ع من جمله
از خصایص مبارزت آنجناب است که باتفاق و همراهی و خدمت
حضرت سید الشهداء ع بمیدان رفتند و در هیچیک از شهدا این

طور نشد وعلاوه دیگر انکه بعنوان طلب اب بیرون شد وقدم در میدان
گذارد واین خود بلا مانع ومانعی از قتال واظهار شجاعت وظهور
قدرت وقوة انجناب بود در مقام قتل عمومی بعنوان جهاد وکانّه
از مشك اب برای اطفال تشنه کام یك سدّی بود در برابر انحضرت
از کشتن انقوم کافر والّا بروز شجاعت وقوّة وسطوت ان شیر بیشهٔ
ال محمّد بیش از اینها بود چنانچه در بعضی کتب معتبره نقل شده
ان العبّاس لما رای وحدته اتی اخاه وقال یا اخی هل من رخصة فبکی
الحسین بکاءً شدیداً حتّی ابتلت اللّحیة بالدّموع وقال یا اخی کنت
العلامة من عسکری ومجمع عددنا فاذا انت غدوت الی الجهاد
یؤل جمعنا الی الشّتات وعمارتنا تنبعث الی الخراب فقال العبّاس
فداك روح اخیك یا سیّدی قد ضاق صدری من الحیوة الدّنیا
واریدان اخذ الثّار من هؤلاء المنافقین فقال الحسین ع اذا غدوت
الی الجهاد فاطلب لهؤلاء الاطفال قلیلا من المآء قال فلمّا اجاز
الحسین اخاه العبّاس للبراز برز کالجبل العظیم وقلبه کالطّود
الجسیم لانه کان فارساً هماماً وبطلاً ضرغاما وکان جسورا علی الطّعن
والضّرب فی میدان الکفاح والحرب لغة المکافحة المدافعة واز کلام
خود انحضرت در نقل دیگری چنین استفاده میشود که نه برای جهاد

بمیدان

بمیدان رفت بلکه برای تهیّه مشك اب بود وقتیکه شنید صدای
العطش اطفال را فلمّا سمع العبّاس ذلك رمق بطرفه الی السّمآء وقال
الهی وسیّدی اریدان اعتدّ بعدّتی واملأ لهؤلاء الاطفال
قربة من المآء فرکب فرسه واخذ رمحه والقربة فی کتفه وقصد
الفرات واما مبارزت انجناب صحیح در کیفیّت ان چنانستکه
شیخ مفید در ارشاد وشیخ طبرسی در اعلام الوری وسیّد
در لهوف نوشته اند که هر دو برادر سوار بر اسب و طرف لشکر
امدند وتشنگی بر حضرت امام حسین ع غلبه کرده بود فرکب
المسنّاة یرید الفرات پس انحضرت از سمت بند سارها و
نهرها اراده رسیدن باب فرات کرد که از نهر غاضریّه اب بردارد
مؤلّف گوید ازین عبارت معلوم میشود که امام ع بقصد اب
وفرات حرکت فرموده وبین یدیه اخوه العبّاس و حضرت
ابوالفضل پیش روی انحضرت بود فاعترضه خیل ابن سعد
پس لشکر ابن سعد سر راه گرفتند ودر میان ایشان مردی بود
از بنی دارم فریاد زد وای بر شما حایل شوید بین او وبین اب
ونگذارید که اب بیاشامد امام حسین ع براو نفرین کرد اللّهمّ
اظمأه ومستجاب شد انظالم تشنه بدرك واصل شد وتفصیل

ان

ان در کتب مقاتل مسطور است و جماعت کفار احاطه کردند بعباس
و انجناب را از برادر جدا کردند و حضرت سید الشهداء بمرکز خود در
خیمها بر گردید و عطش بر انجناب غلبه داشت و سخت بود مر آ
انحضرت بخیمها برای اهتمام انجناب بحفظ خیمهای حرم و ودائع
امامت و نبوت بود و جناب ابو الفضل تنها بر انقوم حمله کرده و
قتال نمود فتاد حضرت عباس در میان سپاه بسان شیر که افتد
بگله روباه ز بیم سطوت او رفت ان سپاه شیر خروش الحذر و
الامان بچرخ اثیر وانها که اطراف شریعه را احاطه داشتند بروایتی
چهار هزار تیر انداز بودند و بروایت اکثر ده هزار مرد جنگی
زره پوش بودند و اصلا حضرت عباس را از انها واهمه نشد

بهر طرف که چه شیر ژیان رو کردی — ز رو حشر بیاد مخالفان آوردی
چنان علامت مرکب بخون اعدا راند — که جنگ خیبر و صفین بیاد مخفی ماند
برزم خصم بیامد و انچنان کوشید — که پرده بر رخ احزاب نهروان پوشید
چنان درید صف از حملهای پیوستش — که جبرئیل امین بوسه داد بر دستش
غریو بحر خجالت ز تیر بستن وی — بهر طرف ملک الموت میدوید در پی

و بروایت ابی مخنف و غیره هشتاد نفر از شجاعان ان قوم را کشت
و مخفی مباد که ظهور این شجاعت در این موقع با اهتمام انجمعیت

لشکر در اطراف شریعه و سد مسالک بر داشتن آب و آنها را
کشتن و در هم شکستن و متفرق نمودن و وارد شریعه شدن
و تصرف نمودن نمیشوان یک امر عادی شمرد از یک جوان تشنه با دل
پر غصه جز انکه گوئیم شیر را بچه همی ماند بدو کسیکه سالها لیلا
و نهارا سرا و علانیة در حروب و جنگها در رکاب ظفر انتساب
پدری مثل اسد الله الغالب مطلوب کل طالب بوده و تمام
دقائق و رموز جنگ و نقشه هائی انرا در غلبه بر خصم و کارزار با دشمن
را از انجناب اموخته و خصوصا انحضرت او را برای چنین روز ذخیره
نموده چنانچه مذکور شد و دشمنها هم او را بخوبی میشناختند
و تمام از او ترس داشتند و شاهد ان کلمه منسوب بحضرت است الیوم
نامت اعین بک لم تنم و از این جهت عبید الله علیه اللعنة و العذاب
شمر را فرستاد و بخیال فاسد خود امان اورد که شاید او را بفریبد و
از این سعادت و نصرت باز دارد و بخیال خود و بکر انرا اختیار نماید
از یگانه تربیت شده اسلام و دامن ولایت پرورش و پشت پا بر
دنیا و ما فیها زد و بان نظر بلند و همت ارجمند اخوت با قمر ابر عالم
فانی مقدم داشت بهر جهت با ان دل قوی و دیده عالی دشمن را
متفرق فرموده و بروایت بعض اهل تاریخ و اطلاع تا ششصد نفر

لشکر کافر هجوم آوردند که نگذارند آب بردارد و آنجناب متوجه
دفع آنها شده تا بالاخره آنها را از کنار فرات تبعید و دور کرده و
بجا باکی مشک را پر از آب کرده و مدّ یده الی الماء کف را پر از آب کرد
و اراده کرد که تا از شدت عطش بیاشامد فذکر عطش الحسین و
اهل بیته و رمی الماء من یده و قال والله لا ذقت الماء و سیدی
الحسین عطشانا و اینجا جهاد اکبر فرمود و مجاهده با نفس نمود و گفت

یا نفس من بعد الحسین هونی | فبعده لا کنت ان تکونی
هذا حسین شارب المنون | و تشربین بارد المعین
هیهات ما هذا فعال دینی | و لا فعال صادق الیقین
آمد بیادش از لب خشک برادرش | شد غیرت فرات و چشم خون ترش
گفتا نخورده آب گلستان حیدری | داری تو میل آب کجا شد برادری
گر دوستی بخاک ره دوست خاک شو | ای بزن بر آتش او یا هلاک شو

این از آثار عشق و محبت است چنانچه در غزوه تبوک ابوذر نتوانست
همراه پیغمبر ص برود از کثرت قرض و اختلال احوال آخر الامر شتر لاغری
خرید نسیه سوار شد و از عقب پیغمبر آمد در راه شتر مرد جامه‌اش را
بر دوش انداخت و پیاده روانه شد پیغمبر فرمود ابوذر راست می‌آید به
او برسانید که تشنه است آب برایش بردند نوشید چون خدمت

حضرت رسید مطهره آبی از زیر لباسهایش از پشت سر زمین گذاشت
حضرت پرسید تو آب داشتی و تشنه بودی عرض کرد بلی یا رسول الله
بابی انت و امی در بین راه به سنگی رسیدم که آب باران در او جمع
شده بود چشیدم بسیار شیرین و سرد بود با خود گفتم نمی‌آشامم
از این آب تا حبیبم رسول خدا از این آب بیاشامد من از آنهایم که حلال از
حرام نشناسم پیغمبر فرمود خدا تو را رحمت کند تنها زندگانی
خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و رستگار
خواهند شد جمعی از اهل عراق که بتغسیل و تکفین تو موفق خواهند
شد معنا و نشانه محبت همین است که دوست چیزی خوب نمیخورد
بدون مصاحبت دوست
و نمی‌آشامد بگلویش فرو نمیرود و در این مواقع یاد از محبوبش میکند
و او را فراموش نمیکند حضرت زین العابدین ع قریب چهل سال بعد از
وقعهٔ کربلا وقت طعام و آب آشامیدن یاد از گرسنگی و تشنگی پدر
میکرد و گریه میکرد و میفرمود قتل ابن رسول الله جوعانا قتل
ابن رسول الله عطشانا و منقول است عصر عاشورا وقتیکه برای
اهل بیت آب آوردند علیا جناب زینب اول ظرف آب بدست سکینه
خاتون داد فقالت کیف اشرب و قد قتل ابی عطشانا چگونه آب
بیاشامم و حال آنکه پدرم تشنه کشته شد اینست که فرمودند

وظیفهٔ مؤمن و شیعه و دوست آل محمد ص آنستکه چون آب سرد
بیاشامد یاد از عطش آن مظلوم کند یا آن ثواب جزیل که برای تذکر
عطش آنحضرت هست در روایت داود رقی است که گفت در خدمت ابی عبدالله
صادق بودم آب آشامید چشمهای مبارک غرق اشک شد و فرمود
هیچ بنده نیست که آب آشامد و یاد کند از عطش حسین مگر آنکه خداوند
صد هزار حسنه برای او بنویسد و صد هزار گناه از او محو فرماید
و صد هزار درجه در بهشت برای او بلند شود و یجیئ یوم القیمة
ثلج الفؤاد و فردای قیامت که روز عطش اکبر است و زبانها از
شدت عطش از دهنها آویخته شده بیاید در حالتیکه سیرآب
باشد و نقل نموده اند که مرحوم مقدس اردبیلی ره چندین سال
نجف بود و از آب فرات نخورد و قناعت نمود باکل الجریش و ماء البیر دار
الامیر تا آنجو و آب شور نجف و در زیارت حضرت امیر در مرض و فاش
بعضی از مجتهدین عرض کردند اذن بفرما برای شفا قدری از آب
فرات بیاوریم میل فرما سکوت نمود رفتند قدری از آب فرات
در ظرفی و قدری تربت در آن حل نمودند و آوردند چون چشم آنجناب
بآب فرات افتاد گریه کرد آنقدر که بحال گریه از دنیا رفت اینست
مقام عشق و محبت حقیقی بآل محمد ع ص فملأ القربة و حملها علی

کتفه الایمن و توجه نحو الخیمة بدیا پا نهاد و خشک لب بیرون شد برادر
مروت بین جوانمردی نگر غیرت تماشا کن چون از آب بیرون شد
یک نظر باطراف کرد به بیند از کدام طرف بخیمه‌ها نزدیکتر است و
جمعیت لشکر کمتر است منقول است که راوی گفت دیدم یک سرو
گردن از تمام لشکر بلندتر است پس گویا بنظر آمد که از کنار نخلستانها
سهلتر و زودتر میتوان آب را بخیمه‌ها رسانید پس متوجه خیمه‌ها شد
از آن راه اسحق بن حوبه گفت حمله کردیم بر او بحمله واحده و مثل ملخهای
طائره تیر بجانب او انداختیم تا جلد او مثل قنفذ از کثرت سهام گردید
و آنجناب با این حالت حمله کرد فتفرّقوا عنه هاربین کما ینفر الغنم عن
الذئب و غاص فی اوساطهم حتی قتل منهم علی ما نقل جماعة کثیرة
و بروایت ابو مخنف صد و هشتاد سوار از آن کفره بقتل رسانید و
این رجز میخواند لا ارهب الموت اذا الموت رقی حتی اواری
فی المصالیت لقی نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا انی انا العباس
اغدو بالسقاء و لا اخاف الشر یوم الملتقی پس زید بن ورقا
کمین کرد و از عقب نخله و معاونت کرد دیگری او را و شمشیری بر دست
راست آنجناب زد دست مبارکش را قطع کرد پس بچابکی شمشیر را بدست
چپ گرفت و حمله کرد بر آن قوم و حال آنکه مشک بر قفاء او بود این رجز میخواند

پیر و داراب عمو ویلد ونیش راست انداز و متوجه خیمه‌ها شد شاه عرب لغو بر کف مشکی بدوش و بشتران مشک عمر تیار جابی بدست جلوه خامش رخ نگهدار از ما چو مشک چو نشته خون قسمت و بوسه چشم هزار لبلیش ازید در انتظار

وَاللهِ اِنْ قَطَعْتُمُوا یَمینی اِنّی اُحامی اَبَداً عَنْ دینی وَعَنْ اِمامٍ صادِقِ الْیَقینِ نَجْلِ النَّبِیِّ الطّاهِرِ الاَمینِ این کلمه که فرمود اِنّی اُحامی اَبَداً عَنْ دینی یعنی همیشه حامی دین خود هستم این وظیفهٔ هر متدینی است که دائما طرفدار دین باشد واز جان ومال ودست و قدم خود در راه دین مضایقه نکند وقتال نمود انقدر که از جهات (کذا) بر وجود مبارکش وارد امد از جهت عطش وزخم بسیار از جهت کثرت تیرها ورفتن خون بسیار از بدن شریف وقطع دست مبارک مع ذلک آن یگانه دلیر شجاع باز دشمنانرا دفع مینمود تا انکه کمین کرد حکیم بن الطفیل الطائی از پشت نخله ودست چپ انحضرت را از بند دست جدا نمود وهر دو دست را خفته انداختند چرا که مثل پدر بزرگوارش اسد الله کسیرا جرأت مقاتله ومقابله حضوری با او نبود

پس این اشعار را انشا فرمود

یا نفس لا تخشی من الکفار	وابشری برحمة الجبار
مع النبی السید المختار	قد قطعوا ببغیهم یساری
فاصلهم یارب حر النار	پس تیری بمشک آب آمد وآبها

ریخت ونقض شد غرض ومقصود انجناب فوقفا العباس متحیرا در این موقع انحضرت بحال التحیرت ایستاد چرا که نه اب دارد بسمت

خیمه ها رود ونه دست دارد با دشمن جنگ کند ونه غیرتش میگذارد راه فرار پیش گیرد ناگاه تیری امد بسینهٔ مبارکش وبروایت دیگر حکیم بن طفیل از وراء نخله عمودی از اهن بر سر مبارک زد ففلق هامته وانصرع عفیراً علی الارض یخور بدمه وهو ینادی یا اَبا عَبْدِ اللهِ عَلَیْکَ مِنّی السَّلامُ اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الْقَوْمِ الظّالِمینَ گذشته گفته شده بمناسب اشعاری مناسب مصائب علم در صفحهٔ ۲۲ از باب یازدهم نقل شده است

باب یازدهم در بیان حیثیات باطنیه ومقامات برزخیه حضرت ابو الفضل علیه السلام

بدانکه بنده در اثر اطاعت حق وعبودیت قادر مطلق بمضمون عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی بمثل حدیده محماة واهنیکه بواسطهٔ مجاورت اتشین گردد وکارهای اتش از او ساخته اید بنده هم بواسطهٔ مجاورت وملازمت عبادت واطاعت خداوند کارهای خدائی باذن خدا از او ناشی شود چنانچه فرموده اند العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة واز این جهت باب الله وباب الحوائج در دنیا ودر برزخ واخرت واسطهٔ فیض ووسیلهٔ نجات وشفیع دیگران خواهد شد وکرامات وخوارق عادات از انها در دنیا واخرت ومراقد شریفه انها ظاهر ونمودار میشود ومن جمله جناب ابو الفضل ع نظر باطاعت وعبادت وانقیاد یکه از حضرت حق داشت وجهاد ومجاهده که فی سبیل الله نمود اثار قدرت نمائی حق وعبودیت واز حضرت ذو الجلال

بکرامات و مطالب فوق العاده از او مکشوف شد و تبرکا و تیمنا بذکر
چند حکایت منقوله از کتب معتبره اکتفا میشود من جمله در کتاب
کلمه طیبه نقل شده از عالم عادل سید حسین ششتری رحمه الله که
وقتی برای زیارت با حاج سید علی ششتری صاحب کرامات باهره و
خاتم المجتهدین شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه بکربلا مشرف شده بودیم
و من رفتم بمنزل میزبان سابق خود دیدم هیچ ندارد و من هیچ نداشتم
پس مشرف شدم بحرم حضرت ابو الفضل ع و پس از فراغ از نماز و زیارت
بنزد شباک آمدم و حال خود عرض کردم هنوز کلامم تمام نشده بود که از شباک
چیزی حرکت کرد و بنزد من آمد و از یکعدد شاهی بود که بقیمت در آنوقت
دو قران و ده شاهی آنرا برداشتم و شکر حق تعالی را بجا آوردم راقم حروف
گوید چون برای هبه شاهی تقاضا نمود آن عالم عادل قانع یکعدد شاهی
برای او آمد اگر بیشتر طلب نمود البته بیش از آن از معدن کرم عطا میشد
و من جمله در کتاب مقاتل الطالبین و بحار و عوالم بروایت مدائنی روایت
کرده اند از قاسم ابن اصبغ بن نباته که گفت دیدم مردی را از بنی دارم که
صورت او سیاه شده بود و پیش از او را جمیل و خوش صورت و سفید پیشانی
دیدم پس گفتم باو که نزدیک بود ترا نشناسم گفت سبب این سیاهی آنست که
کشتم مرد جوانیرا از کسانیکه با حسین ع بود که اثر سجود در پیشانی او بود و

از آنوقت هیچ شبی نمیخوابم جز آنکه می آید و میگیرد گریبان مرا و میبرد مرا و در
جهنم می اندازد و تا صبح صیحه میکشم پس باقی نماند کسی از قبیله من مگر
آنکه میشنود فریاد مرا و گفت مقتول عباس بود و در روایت دیگر نقل است
که صدای اسلمی میکرد که [illegible] عصامی در
تاریخ خود روایت کرده که شخصی از عسکر ابن زیاد لعین سر مطهر حضرت
عباس بن علی را بر گردن اسب خود آویخت بعد از چند روز صورت او را مثل
قیر سیاه دیدند با آنکه سفید بود قبل از آن چون از او سؤال کردند گفت دو
مرد مرا میبرند در آتش میاندازند حکایت سوم بعضی از ثقات علمای
مجاورین کربلا و غیره نقل نموده اند و در پشت کتاب صلوة محقق انصاری
بنا بسمه ثبت شده از جناب شیخ عبد الرحیم تستری که تلامذه مرحوم شیخ
مرتضی انصاری مرحوم بوده که گفت در حرم مطهر سید الشهداء علیه السلام
بودم که مرد و زنی از اعراب بادیه وارد حرم مطهر شدند و با خود داشتند
طفلیرا که مفلوج بود و با نحضرت توسل جستند و زیارت نموده نموده
بیرون رفتند پس من بعد از زیارت و نماز مشرف شدم بحرم حضرت ابو الفضل
علیه السلام دیدم آن مرد و زن طفل علیل خود را آنجا دارند و میگویند [illegible]
یا ابن امیر المؤمنین و بپشت ضریح مقدس رفتند و لیکن طفل را روبروی
ضریح مقدس حضرت عباس گذاردند و قادر بر حرکت نبود در اینوقت در

در نماز بودم دیدم شفا یافته حرکت کرد و باطراف نگاه کرد پدر و مادر
خود را ندید از حرم بیرون رفت و بعد والدین او باو ملحق شدند بعد و از آنکه
این امر عجیبی شمارند من چون حاجتی داشتم که همیشه در مشاهد مشرفه
عرض میکردم و اجابت نمیدیدم این وقت حوصله تنگی کردم و بمقام جسارت
برآمده عرض کردم یا ابوالفضل هر گاه اعرابی بادیه در نزد شما عزیزتر و بیشتر از ما
طلاب علوم دینیه حرمت دارند دیگر من در خدمت شما نمیمانم و باعراب
ملحق میشوم باز بخود آمده ملتفت شدم که اعراب ضعف ایمان ایشان است
که زود اجابت میشود و عذر خواهی کردم پس از مراجعت بنجف اشرف
بورود من ملاقات کرد مرا خادم مرحوم الشیخ مرتضی و گفت اجب
استاد که چون بخدمت او رسید فرمود دو حاجت داری یکی آنکه در
قرب صحن مقدس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منزلی خریداری نمائی و
ثانی بمکه مشرف شوی و مبلغ وجهی بمن عطا فرمود که در آن صرف کنم و فرمود
تا من هستم بکسی اظهار مکن من ابتداء کردم باداء فروض خود از آن
وجه و بعد از آن وفاء بخرید و سفر حج نمود اینست که آنچه بعضی از علماء
موثق نقل نموده اند و مکرر در کربلا از خود آن شیخ شنیده اند و من جمله
روایت کند عالم جلیل نبیل فاضل و محقق و مدقق بیمثل در کتاب اکسیر
العبادات از سید اجل سید احمد نجل سید افخم علامه سید نصر الله

مدرس حایری که جمعشده بود از کتب پیش او آنچه کمتر در کتابخانهای
علما مجتمع گردد که گفت نشسته بودم با جمعی از خدام در صحن مقدس
آنحضرت دیدم که مردی بیرون آمد از حرم مطهر و بتعجیل میرود در حالتیکه
یک دست خود را گذاشته بر انگشت کوچک دست دیگر پس بتعجیل دوان
شدیم در عقب او تا در بیرون صحن شریف او را ملاقات کردیم دیدیم
که انگشت او قطع شده و خون مثل میزاب و ناودان از او میریزد پس بحرم
شریف برگشتیم دیدیم انگشت او در میان شبکهای ضریح مقدس و
معلق بر آنست و هیچ خون از آن ظاهر نیست که گویا از آدم مرده
جدا شده پس آنمرد بفاصله یکشب وفات کرد دانستیم که بجهت اهانتی
بود که از او واقع شده و من جمله حکایت کند آن عالم جلیل و مخلص
نبیل که در کتاب سعادت ناصریه که بعد از تالیف اکسیر العبادات بفارسی
تالیف کرده که در بعض سنوات اقامه او در نجف و کربلا واقع شده
این قضیه که مردی از اهل عجم از خدام حاجی میرزا محمد خان سفیر
میخواست زنی را متهم کند و از آن پول بگیرد و آن زن از آن مرد گریخته بحرم
حضرت ابی الفضل ع التجا برده و دست بشبکه ضریح مقدس
انداخته گفت یا ابا الفضل دخیل تو هستم و آنمرد بیحیا خواست
او را از حرم بکشد خدام مانع بودند و لیکن نتوانستند علاج کنند

اینمرد آن زن بیچاره را بیرون برده قدری زد و آنچه خواست از او گرفت بعد
از دو سه یوم حاجی میرزا محمد خان از راه طرّاده قصد نجف اشرف میکند
برای زیارت غدیریه و آنمرد ملعون در زمرهٔ نوکران همراهی دارد و او را
در طرّاده خواب گرفت و دستهای او آویزان بود ناگاه باد شدیدی
وزید و طرّاده با یکدیگر بهم برخورده دست آنمرد و در از بالای مرفق
تا نزدیک شانه خورد میکند و آن همان دستی بود که بازوی ضعیفه را
بان گرفته و استخوان سوخته و برنگ خاکستر شده بود و در همان
شبانه مرد و بسزای عمل خود رسید والحمد لله رب العالمین و من جمله
مرحوم آقا ملا محمد باقر مجتهد بیرجندی اعلی الله مقامه در تألیفات
خود فرموده این بنده ضعیف عاصی در زمان مجاورت نجف اشرف که
در محضر درس مرحوم آخوند ملا محمد ایروانی که در علم و زهد و تقوی وحید
عصر خود بودند در مسجد شیخ طوسی که قریب خانهٔ آن شیخ موفق بوده حاضر
میشدم و فقه خارج میفرمودند و اصول را در مسجد هندی واقع در
قرب درب قبلهٔ صحن مقدس پیش مرحوم محقق کامل و اصولی بارع مصباح
المجتهدین الحاج میرزا حبیب الله الرشتی صاحب بدایع الافکار قرائت
میکردم ناچار شدم که برای طاعون شدیدی که در نجف اشرف
واقع شده بیرون روم برای ضعف قلب و نظر باخباریکه در این باب رسیده

و در الشجون فی حکم الفرار من الطاعون تألیف سید نعمت الله جزائری
مسطور است و در بحار الانوار در جلد ششم نیز قلیلی دارد یکهفته
در مسجد سهله با جمعی از علماء و طلاب نجف بسر بردم و با مرحوم سید محمد
هندی الاصل مجاور نجف که کرامات آنمرحوم و آباء او در اواخر دار السلام
شیخنا النوری الحاج میرزا حسین رفع مقامه فی الجنة مسطور است
نمازها را بجماعت میگذاردیم بعد از آن شوق زیارت امام حسین ع و ابی
الفضل چنان مرا بی اختیار کرد که قادر ندیدم که خود را بر ترک آن و
حال آنکه قرنطو بین راه بود و سخت میگرفتند و عبور ممکن نبود مع ذلک
پیاده بیرون رفتم با جمعی از اعراب که بجان شور که در وسط راه واقع
میرفتند شب را در خانهٔ قریب بکار و انسرا خوابیدیم چون صبح شد عازم کربلا
شدم دیدم مرد نورانی عمامهٔ کوچکی بر سر دارد بمن ملاقات کرد و فرمود
بکربلا میروی عرض کردم بلی فرمود تنها میباشی من رفیق تو با یکدیگر
برویم من بسیار مسرور شدم و با یکدیگر روانه شدیم در بین راه او را
بسیار لطیف المزاج دیدم صحبتهای نیکو میداشت برای طیب خاطر
پس مقداری با یکدیگر پیاده رفتیم و در خود راحتی مشاهده میکردم
که بوصف نمیاید و خستگی منزل پیش نیز از من برداشته شد و از آن

تعجّب میکردم از او سؤال کردم که از کجا میائی فرمود از این بیابانها پس
در قلیلی از مدّت خود را در نزد یک چادرها که زده بودند برای
قرنطو و عسکر رومی انجا بودند برای برگردانیدن متردّدین در قرب
کربلا و من اظهار خوف کردم فرمود باین لفظ بعینه چون من با تو هستم دیگر
خاطر جمع باش تو کاری ندارند و چیزی طلا داشتم خواستم از انجخی
کنم چون پول را میگرفتند بسوی من خندید و فرمود چون من با تو
هستم احتیاج باین کارها نیست من غافل از انکه چه طور شد که
باین زودی بکربلا رسید ترس من باقی بود و گفتم بیا بید از سمت حرم
ابی الفضل سلام الله علیه از باغات برویم باز همان کلام را اعاده فرمود
من کانّه مجبور شدم بانکه کلام او را قبول کنم ولیکن متوسّل شدم
بحضرت ابی الفضل و توجّه کردم بقبّه مطهّره انحضرت که نزدیک باو بودیم
چون خیمه ها را در وسط راه زده بودند از همان در خیمه ها عبور کردیم
گویا کور و کنگ شدند و اصلاً با ما تکلّم نکردند و گذشتیم پس در
کربلا انمرد از من جدا شد نفهمیدم بکجا رفت بعد ملتفت شدم و
هر چند او را تفحص کردم اثری از او نیافتم والله العالم و من جمله در دار
دربار السّلام مسطور است از یکی از تلامیذ مرحوم اقا سیّد علی
طباطبائی صاحب ریاض المسائل که در عالم رؤیا دیده بود والده

او از عجم بکربلای معلّی آمده و شکایت کرد باز طالب علم از رفقاء خود که
در بین راه دماغ مرا شکستند پس در ان ایّام جنازه والده اوران طهران
اوردند که در کربلا دفن کنند و وفات او در راه زیارت شده بود دید
که دماغ انمرحومه شکسته است چون از رفقاء او سبب را سؤال کرد گفتند
تابوت او از بالای اسب افتاده پس او را در حرم سیّد الشهدا طواف
داده و برد بحرم ابی الفضل ع و انجا بحضرت عبّاس عرض کرد که نماز مادر
من صحیح نبود شفاعت بفرمائید که او را عذاب نکنند من ضامن که
پنجاه ساله عبادت او را بدهم که به نیابت او بگذارند بنا بر ابا بی الفضل
گفت و غفلت کرد از ان پس وقتی در خواب دید که مادر او را برد رخنی
او بیخته میزنند گفتند ابو الفضل حکم فرموده بزدن گفت برای چه گفتند
فلان مبلغ بده تا او را نزنیم چون از خواب بیدار شد و حساب پنجاه سال
عبادت را که بحضرت ابی الفضل عرض کرده بود نمود بقرار رسوم ان زمان
همان مبلغ بود که باو گفته بودند که بدهد تا مادر او خلاصی یابد پس
انوجه را برد بنزد مرحوم صاحب ریاض برای عبادت والده اش داد و
منجمله حکایت بعض موثّقین نقل نموده که در نجف اشرف مدّتی
تحصیل علم فقه و اصول نموده و لکن از علم اخلاق بی بهره بوده
در بعض مجالس اظهار میداشت که ابا الفضل العبّاس بواسطه

نسبت بمراتب شرافت ... مقام علم و اجتهاد ... ابا الفضل ... تحصیل ... علوم و یقین ... علوم ۱۲

ومن جمله یکی از علماء موثقین اصفهان نقل نمود شخصیکه از خانواده سیادت و علم بود در اصفهان در رودخانه غرق شده و از همه جا مایوس شده توسل بحضرت ابا الفضل ع پیدا کرده ناگاه دستی پیدا شده واورا از آب عبور داده تا بخشکی رسیده وهمان عالم حکایت دیگر موثق نقل نمود که در سرمن رای جمعی از دوستان آل محمد ص سینه میزدند شخص سنی بانها استهزا میکرده یکی از عزاداران باو میگوید عباس ع یضربك یعنی عباس ترا میزند آن سنی بدبخت کلمه توهین آمیز وجسارتی میگوید پس میرود بمنزل خود و باهل خود میگوید عباس ضربنی واموت یعنی عباس مرا زد و میمیرم پس خوابید وچون ببالین او رفتند دیدند مرده است بعد از آن بستگان او برای او مجلس ترحیمی گذاردند واز طلاب شیعه در سامره دعوت کرده بودند وانها ابا کردند از رفتن اشعار

از زبان قال و زبان حال حضرت ابا الفضل علیه السلام گفته شده اگرچه مناسب نیست مناسب نباشد

گفت نشکسته ای شه خوبان دلم تاب در همه بود ولیکن در انهمه	زندگی باشد از این تیر مشکلم
زین قفس برهان من دلگیر را	تا بکی زنجیر باشد شیر را
خود تو دانی ای خدیو مستطاب	بهر امروز همی پرورد باب
که کنم این جان فدای جان تو	در بلا باشم بلاگردان تو

بقینیکه عموده ... و با بسیار ... بصورت ... زده میشود بجانب ... و وحشت از خواب بیدار میشود ... داشتم میگوید ... میگوید مرا ... بجرم اباالفضل انجا تو ... انا ... استغاثه میکنند و شفا داده میشود و از این قبیل کرامات بسیار شنیده و دیده شده

همین ببین شاها روا در بندگی	که برم از روی او شرمندگی
گفت شه چون نیست زین کار گزیر	این زپا افتاده گان راد ستگیر

بیت دیگر

ساقی از یاراست می این می که هست	دست چون بایدز سر بشکست دیگر
گفت هان ای دست فتح شاد رو	خوش پرستی از کرو آزاد رو
لاابالی نیست دست افشانیم	جعفر طیار ز امن ثانیم
دست دادم تا شوم هم دست او	پر برافشانیم در بستان هو
از ازل من طایران گلشنم	دست کو بردارد دست از دامنم
چند باید بود بند پای من	تیر باید شه پر عنقای من
تا که در رواق تجرد پر زنم	عالم ارابیست پا بر سر زنم
چون دو دست افتاده دیدان محتشم	گفت دستارو که من بی تو خوشم
خصم اگر برد ث زمن گو باز دار	مرغ دستانمو ز زانا پرچکار
شه پر طاوس اگر بر کنده شد	نام زیبائیش زان پر زنده شد
اندر آن کوئی که آن محبوب دوست	عاشق بی دست و پا دارند دوست
بازده ای دست این دستم بدست	تا هم شویم دست از هر چه هست
عاشقی باید ز من آموختن	شد علم پروانه از پر سوختن
شاه دین از خیمه آمد بر سرش	دید در خون کشته غلطان پیکرش

از مژه درهای پرخون سفت / روی بر رویش نهاد از مهر و گفت

کی دریغا رفت پایانم ز دست / شد بریده چاره و پشتم شکست

ای همایون طائر ای فرخ هما / شهپرت چون شد که افتادی ز پا

ای ز پا افتاده سروی سرفراز / چون شدان با امدنت در باغ ناز

شیر یزدان چشم خونین باز کرد / با حبیب خویش شرح راز کرد

گفت کی بر عالم امکان امیر / خاک و خون از پیش چشمم باز گیر

بو که چشمی باز دارم سوی تو / وقت رفتن سیر بینم روی تو

عذرها دارم من ای دریای جود / که دو دستی پیش در دستم نبود

لطف کن ای یوسف آل رسول / این بضاعت کن ز اخوانت قبول

گفت خوش باش ای سلیل مرتضی / دست دست تست در روز جزا

دل قوی دار ای سپهسالار دشت / که ذخیره محشرم دست تست

چون بمحشر دوزخ آید در زفیر / این دو دست است عاصیانرا دستگیر

وله ایضا

آمد از عباس میر صادقان / نعلم دار سپاه عاشقان

چشم از جان جهان بردوخته / از برادر عاشقی آموخته

هر که را باشد حسین استاد عشق / لاجرم باید بکلی داد عشق

ذو الفقار حیدری در چنگ او / مصطفی نظاره بر آهنگ او

دولت دین را امیر محترم / هم علامت بود و هم صاحب علم

روی

روی چون خورشید و دل چون شیر داشت / شیر خورشیدی بکف شمشیر داشت

دشمنان از یمین و از یسار / مرتضی وارانه میزد ذو الفقار

پشت بر پشت برادر یک تنه / میزدی از میسره بر میمنه

بد سرشتی ناگهان از تن جدا / کرد دست زادهٔ دست خدا

گفت ای دست اوفتادی خوش سفت / تیغ بر دست دیگر بگرفت گفت

آمدم تا جان سپارم دست چیست / مست گر ز سیلی گریزد مست نیست

این بگفت و بی فسون بی دریغ / و ندران دست دیگر بگرفت تیغ

ظالم دیگر در آمد از قفا / کرد دست دیگرش از تن جدا

گفت گر شد منقطع دست از تنم / دست جان بر دامن وصلش زنم

ناگهان تیری بمشک آب خورد / تشنه بود آن تیر زان مشک آب خورد

اینقدر بگریست بر وی چشم مشک / تا که خالی شد ز چشم مشک اشک

باب دوازدهم در بیان صفت مواسات و مساوات و مواخات

و سخاوت و علم و حلم و مروت و قناعت و سایر صفات نفسانیه و اخلاق حمیدهٔ جناب ابو الفضل علیه السلم و در بیان مقام شهود و فنآء فی الله و بقاء بعد الفناء برای آنجناب پس از تذکیهٔ نفس و مجاهده و از بعد از یک مقدمه مبرهن و مکشوف گردد بدانکه

بمصوا

بمضمون کلام حضرت خاتم صلعم اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک
نفس دشمن دوست‌ترین است و حیلهٔ او را نهایت نیست همت او آنستکه
پسر انسان را باسفل السافلین درکات نیران برساند و مقهور کردن او
از اصعب و اهم امور است و کمال سعادت آدمی در تزکیه و اصلاح اوست
که قد افلح من زکیها و از صفت اماره که بمقام مولمه رسد و کمال شقاوت
در واگذاشتن اوست بر تقاضای او و قد خاب من دسیها چون از
تربیت نفس معرفت حاصل شود و از شناختن او شناختن حق
من عرف نفسه فقد عرف ربه اما در اینجا لطیفه ایست تا نفس را
نشناسی تربیت او نتوانی و تا تربیت او بکمال نرسانی شناختن
حقیقت او که موجب معرفت رب است حاصل نباید و در نفس
مقامات و مراتب و بیاناتی از حکماء و عرفا هست اما آنچه اصطلاح
ایشان است عبارت از بخاریست لطیف غریزی که منشا و مبعث آن
صور تا دل است که اطبا روح حیوانی گویند و باعث جمله صفات ذمیمه
است که فرمود ان النفس لاماره بالسوء و ان بر جملگی اجزا و ابعاض قالب
محیط است و حضرت ختمی مآب فرمود بین جنبیک چون بیشتر صفات
او در میان دو پهلو ظاهر میشود نفس حیوانات را این نسبت است
ولی نفس انسانیرا صفت دیگر است که در نفوس حیوانات نیست

وچون از ازدواج روح و قالب بهم رسیده و این دو فرزند که دل و نفس
باشد پیدا شده اما دل پسریست که بپدر روح شبیه است و نفس
دختریست که بمادر خاک شباهت دارد در دل صفات حمیده علوی
روحانی بود و در نفس صفات ذمیمه خاکی سفلی ثبت زده اندر زمین
چنگالها جا کشیده سوی بالا بالها ولکن چون نفس زاده
روح و قالبست بعضی از صفات حمیده که تعلق بروح دارد در
او هست و از این جهت نفس انسانی بقا یافت و قابل تکمیل شد و لا
تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم
یرزقون و فرمود خلقتم للبقاء لا للفناء بل تنقلون من دار الی
دار بخلاف نفوس حیوانات که زادهٔ عناصر و افلاک و کواکب اند
و از روحانیت در ایشان هیچ اثری نیست لاجرم فنا پذیرد و نفس آدم
علیه السلام از ازدواج روح و قالب برخواست و در نفس او نفوس فرزندان
او تعبیه شد بقدرت اله ان ذرات را بیرون آورده در مقابل عالم
ارواح در صفوف مختلفه بداشتند چنانچه اختلاف ارواح بود تا هر
روحی بمناسبتی که با ذره داشت در مقابله افتاد و التفات کرد در
آن ذره و استماع خطاب الست بربکم بهم رسیده شایستگی جواب
بلی ظاهر شده و بیرون آوردن ابتداء از صلب آدم ع را این فائده

بود تا شاغل بر توارد ارواح باشند چون ایشانرا از ارواح تعلق نظری
نبود سؤال و جواب میسّر نمیشد پس آن ذرّات را در صلب آدم ع
فرستاده تا انقراض عالم بقدرت خداوندی محافظت او میکند در
اصلاب آباء و ارحام امّهات نگاه میدارد و از صلب بصلب و از رحم
برحم منتقل میشود چنانچه فرموده است یَخرُجُ مِن بَینِ الصُّلبِ وَالتَّرائِب
تا در وقت صحبت آباء و امّهات بهم پیوند دو در رحم مادر بیامیزد که
اِنّا خَلَقناکُم مِن نُطفَةٍ اَمشاجٍ نَبتَلیهِ پس نطفه علقه میشود و علقه
مضغه چون سه اربعین بروی گذشت استحقاق آن یابد که از روح
کردگار عالم ارواح باز ذرّه نظر کرده بود هم بدان ذره تعلق گیرد ثمّ
اَنشَاناهُ خَلقاً آخر و آن ذرّه را که منشأ غالب است در تعبیه چنین
پرورش میدهد تا طفل در وجود آید و بحدّ بلاغت و بلوغ رسد
نفس بکمال رسیده باشد آنوقت قابل تکالیف شرع انور گردد اگر
پیش از آن خطاب تکلیف بدو پیوستی چون بکمال نرسیده بود
تحمّل تکالیف را قابل نبود چه از راه صورت و چه از راه معنی و دقائق و
رموز در معرفت نفس زیاده بر این است لکن در این موقع بمناسبت
بیانی شد و اجمالا از ترتیب و ترکیب نفوس دو صفت و نشانه آنست
که از مادر خاکی آورده و باقی صفات ذمیمه که صفات فعلی است از این

دو اصل تولد میکند اما از دو صفت هوا و غضب است و این هر دو
خاصیت عناصر اربعه یا بقول امروز هفتاد عنصر است که مادّهٔ
نفس است و باعث حرکات دوزخ است و این دو صفت بالضروره
باید در نفس باشد تا بوقت هوا اخذ منافع کند و بوقت غضب دفع مضارّ
تا در عالم کون و فساد باقی ماند و پرورش یابد اما از دو صفت زائد
بحدّ اعتدال نگاهداشت که نقصان این دو صفت نقصان بدن و
زیادتی این نقصان عقل و ایمان است تربیت و ترکیب نفس باعتدال
رسانیدن این دو صفت هوا و غضب است تا نفس و بدن و عقل
و ایمان سالم باشد و هر یک را بقانون شرع استعمال کند در موضع
خویش و حق تقوی و عدالت و مساوات و مواسات را مرعی دارد چون
شرع و تقوی جمله صفات را بحدّ اعتدال نگاه میدارد تا بعضی غالب نشود
و بعضی مغلوب اگر هوا از حدّ اعتدال تجاوز کند شره و حرص و حسد
و شید و حیله و دنائت و بخل و خیانت پدید آید و ظلم و تعدّی و طغیان
و اضمحلال و اعدام حقوق ضعیفان و تجاوزات باموال و نفوس و نوامیس
دیگران نتیجه آن است و امّا عدل و اعتدال اخذ منافع بقدر حاجت ضروری
نماید و نظام عالم بر آنست که بالعدل قامت السموات و اگر صفت غضب از
حدّ اعتدال تجاوز کند بدخوئی و تکبّر و عداوت و تهوّر و خودخواهی و خود رأیی و

واستبداد وعدوان وبی ثباتی وکذب وعجب وتفاخر تولید کند وهر یک از
این صفات ذمیمه منشاء درکات دوزخ است وصاحب این صفات
بعضیرا
خبیثه از فیوضات حق محروم ومخلد در نار ابدی خواهد بود نعوذ بالله من
خطرات النفس واغوائها واز غلبه هوا صرف اوقات بشهوات ولذات دنیا
پدید آید واز غلبهٔ غضب ظلم وشرارت خیزد چنانچه در اخلاق دشمنان
دین وظالمین مشهور است که فرمود إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وَلَا
يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ چون این صفات بر نفس غالب گشت طبع نفس مایل
شود بفسق وفجور وغلبه وقتل وایذا وانواع فسادها وچون ملائکه
بنظر ملکی در انسان نگریستند واین صفات را مشاهده کردند گفتند
أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ
نُقَدِّسُ لَكَ وندانستند که چون نفس تابع شریعت شد در اثر تربیت
اولیاء وسفرای الهیه وپیروی انها صفات ذمیمهٔ بهیمی وسبعی و
شیطانی همه صفات روحانی ورحمانی گردد وحقتعالی در جواب
ملائکه فرمود إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ پس هر وقت تابع شرع وتقوی شد
صفت هوا وغضب باعتدال رسد وصفات حمیده از او پدیدار شود عفت شجاعت
وسخاوت وعلم وحلم وتواضع ومروت ومواسات ومساوات ومواخات
وقناعت وصبر وشکر وثبات وقرار ووقار وسایر اخلاق حسنه

که نفس از مقام اماره بمقام مطمئنه رسد ومطبوع روح شریف
گردد وقطع منازل علوی وسفلی را نماید وروح را به مدارج اعلی
علیین رساند ومنطوق خطاب ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً
گرداند وروح را در مراجعت بذات نفس نیاید ابدا توقف که برای ابتغای
پیوسته بر براق نفخه سوار بود وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي این وقت که
میرود ببراق نفس حاجت ندارد وبراق نفس را باید دو شهپر هوا و غضب
حاجتست چه بعلو رود یا بسفل از اینجاست که فرموده اند لولا
الهوا ما سلک احد طریقا الی الله تعالی چون روی بعالم علو کند همه
عشق ومحبت گردد وغضب چون تصفیه شد وارادهٔ علو کند
غیرت وهمت گردد نفس بعشق ومحبت وبحضرت حق کشد وغیرت و
همت در هیچ مقام توقف نکند وبهیچ چیز التفات ننماید وروح را
وسیله تمام است در وصول بحضرت احدیت واو را پیش از نزول بعالم
عناصر وناسوت در عالم ارواح هوا وغضب نبود وچون ملائکه بمقام خود
راضی وواقف بودند از نور جمال احدیت بمشاهده صوری قانع گشته
وقوت وقدرت وجرات آن نداشت که از مقام قدم پیش نهد چنانچه
جبرئیل گفته بود لو دنوت انملة لاحترقت اما چون نفس بعناصر حقیقی گرفت
از ازدواج ایشان دو فرزند هوا وغضب پدید آمد هوا جهول بود

وغضب ظلوم که فرموده وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا
نفس را آثار وی در اسفل بود این دو ظلوم و جهول او را بهلاکت کشند اندا
وروح اسیر ایشان بود و جمله هلاک میشوند ولکن چون توفیق طاعت
وعبادت و ریاضت و تزکیه نفس رفیق گشته و کمند جذبه ارجعی الی
ربّک بتوسن نفس را بمقام حضرت علی الاعلی فوق کل عال خواند وروح
که سواری بود عاقل خواست که جبرئیل وار عنان باز کشد نفس توسن
صفت چون پروانه عاشق خود را بر شمع نور الانوار جمال و کمال
احدیت زند و از هستی خود بعشق و غیرت در گذرد و از انّیّت
گذشته و فانی در دوست شاد بار دیگر از ملک پران شوم
آنچه اندر وهم ناید آن شوم و وجود پروانگی مجازی خود را بوجود
حقیقی تبدیل کرد تا نفس در این مقام ظلومی و جهولی خویش
بکمال نرسد بر این توان شناخت که نفس را چیست و از بهرچه آفریده شده
و در کدام مقام است و مراتب و ابنیه تمام نمای کیست و بچه کار آید
و مورد جلوه کلام حق پیام کُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا وَلِسَانًا و بی بصر
و بی بنطق کرده و حقیقت مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ظاهر و
محقق کرده پس از توجه باین مقدمه در بیان کیفیت تربیت و تزکیه نفس
و علوّ مقام نفس کوئیم زینة الاولیاء و صفوة الازکیاء قدوة الکاملین

وعمدة الواصلین و قطب المجاهدین آینه سر تا پا نمای توحید و الامیر
فی نشاة التفرید و التجرید المتخلّق باخلاق الله و الاسماء الحسنی و
الاوصاف العلیا ابو الفضائل و المناقب و منجی الهلکی و الغرقی من
الناس ابی الفضل العبّاس روحی و ارواح العالمین له الفداء که از
شیر پستان مادر نبوّت و پرورش دایه ولایت که قائم مقام اوست
بود در مهد شریعت و طریقت و باسرار حقیقت تربیت یافته و روی
بمبدء اعلی و مقام شامخ انسانیّت نهاده و سالها در آفتاب ولایت
و دامن پدری مثل امیر المؤمنین شاه ولایت و مربّی بشر و جوار دو
برادر سیّدا شباب اهل الجنّة حضرت حسن و حضرت حسین علیهم السلام
لیلاً و نهاراً سفراً و حضراً در خلوت و جلوت با مراقبت تامّه معارف
و علوم کل جزء عالم را تحصیل نموده و الآن حواس انسانی و قوای
بشریه و صفات نفسانیه اش را تبدیل بعقل مطیع و منقاد خود کردانید
و از مقام سافل طبیعت باعلی علیّین تجرد و تفرد کشید و با این
علوّ همت و مقام در خور حمل امانت و ولایت و خلافت بود این بود
که در روز عاشورا او را بالاتفاق رایت جهاد و مجاهده سلطان ولایت
مطلقه حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام بدست او بود چنانچه حضرت
خاتم رایت و علم فتح اسلام را بدست پدرش امیر المؤمنین علیه السلام

داد اول کسیکه در دائرهٔ فداکاری و ایثار جان در طریق وحدت
و عبودیت قدم گذارد آنجناب بود که پس از آنکه امام باصحاب و اهل
بیت خود فرمود فانطلقوا جمیعاً شما همه بروید این قوم با من کار دارند
فقط و اراده من دارند و ایشان گفتند لا ابقانا الله بعد ذلک خدا ما را
بعد تو باقی نگذارد الی آخره اول من نطق بذلک وابدأهم بهذا القول
العباس بن علی ع اول ابو الفضل ع چنین عرض ارادت و جانثاری
نمود و دیگران تبعیت از آنجناب نمودند به مقام شهود رسیدند و
درجات خود در بهشت دیدند و لکن حضرت ابو الفضل ع از ظهور
این مراتب و درجات و کرامات نماند و زینت خود نساخت هر چند از
ثمرات قرب و معرفت بد نظر بر منعم نمود نه بر نعمت و ادای شکر
نعمت بدیدار منعم نمود تا بوعده لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ مستحق جود گردید
و از جمله اطوار دامن همت در کشید چهار تکبیر بر ارکان عالم زد و از
جان و مال و عرض و ناموس در رجعت دست در گذشت این بود و تکبیر
از طرف عبید الله بن زیاد علیهما اللعنه
شمر علیه اللعنه امان آورد برای آنجناب و برادران او جواب فرمود
امان الله خیر من امان ابن سمیه و البته هر چه میخواست در آن حین
برای او از جهات دنیوی مهیا مینمود چشم پوشید که

من همان دم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق
چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

و بدرجه رسید که بغبطه شهداء الاولین و الآخرین اما از علو همت
و رفعت نظر یکه او را بود بدرجات عالیه و مقامات متعالیه و نعیم
بهشت سر فرود نیاورده زیرا که خواست مطلوب را بر هستی دارد
ولی عاشق را نیستی شاید و این مقام بست جملهٔ عقلا و دانشمندانرا
متحیر نموده که تجلیهٔ صفات و نفی هستی است و مقام ناز معشوق و نیاز
عاشق است تا این جا مقام عشق میپرداخت و اکنون جان میباید باخت

اُقْتُلُونِي اُقْتُلُونِي یا ثقاتی
اِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاتِي فِي حَيَاتِي

و فرمود و من عشقته قتلته و مَنْ قتلته فعلی دیته و من علی دیته
فانا دیته تا جذبات الاحدیه لغلبة السر لصفة التوحید ظاهر گشت
و شمع هستی پروانه روح شریفش را جذبهٔ شعلهٔ انوار جلال و
جمال خود بسوزاند و یک پرکاه در خرمن وجود روح نگذارد اطفئ
السراج فقد طلع الصبح تا رسید بعتبه عالم فنا و سر حد بقا

آنچه گفتیم این جا گفتنی است
ما بقی بگذار کو بنهفتنی است

این است که فرمود بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ و در فقرهٔ زیارت است و هنیئا
لکم ما حییتم به و نیز در زیارت شهداء رسیده اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ اَيُّهَا
الربانیون ربانی یعنی منسوب برب یا مجذوب یا عالم راسخ در دین
و عارف برب یا آنکسیکه از علم و عمل خود نخواهد غیر وجه الرب را از زینت

یعنی آنکسانیکه بتربیت روح و تزکیه نفوس خود برای درک تقرب
و وصال معشوق حقیقی کوشیدند و در فقره زیارت خصوصی
حضرت ابو الفضل است و جاهدت فی الله حق جهاده تنبیه
سزاوار است در این موقع اجمالا در فضیلت و مزیت صفت مواسات
و مواخات و علو همت تذکر داده شود فضیلت این سه صفت عقلا و نقلا
معلوم است اما عقلا که وجدان هر عاقل بحسن آنها حاکم و صاحب آنرا
تحسین میکند و اما شرعا در زبان شارع اسلام اصل همه خیرات
و عمده رفعت درجات از علو همت و قبول ننمودن ذلت و منت است
چنانچه منقول از فرمایشات امیر المؤمنین ع است علو الهمة من الایمان
و فرمود قیمة المرء همته و فرمود هم السعید آخرته و هم الشقی دنیاه
و سرآمد تمام صفات حسنه و اخلاق پسندیده مواخات و مواسات
است و چنانچه عقلا ممدوح و جالب توجه دانشمندان و عقلاست
در زبان مبین اسلام تاکید در آن بسیار شده و در یک حدیث
سی حق برای برادر دینی مقرر فرموده چنانچه مرحوم آیت الله انصاری
در خاتمه مسئله غیبت در کتاب مکاسب نقل فرموده اول اگر گناهی
در حق او از برادر مؤمن سر بزند یا تقصیری از او صادر شود
از او بگذرد دوم اگر غریب باشد دلداری او کند و با او مهربانی

نماید

نماید سوم چنانچه بر عیبی از او واقف شود بپوشاند چهارم اگر
لغزشی از او بوجود آید چشم از او بپوشاند پنجم اگر عذرخواهی کند
عذر او را بپذیرد ششم اگر کسی غیبت برادر مؤمنی را کند او را منع
نماید هفتم آنچه خیر او را بداند باو برساند و پند و نصیحت از او باز
نگیرد هشتم دوستی او را محافظت کند و شرایط دوستی را
بجا آورد نهم حقوق او را منظور داشته باشد دهم اگر مریض
شود از او عیادت کند یازدهم بجنازه او حاضر شود دوازدهم هر وقت
او را بخواند اجابت کند سیزدهم اگر هدیه از برای او بفرستد قبول
کند چهاردهم اگر باو نیکی کند مکافات نماید پانزدهم اگر نعمتی از او
باو رسد شکر آنرا بجا آورد شانزدهم یاری او را نماید هفدهم
ناموس و عرض او را در اهلش محافظت کند هیجدهم حاجت او را
بر آورد نوزدهم آنچه از او سؤال نماید رد ننماید بیستم اگر عطسه کند
تسمیت او نماید بیست و یکم گمشده او را راه نماید بیست و دوم سلام
او را جواب گوید بیست و سوم با او بگفتار نیک تکلم نماید بیست و
چهارم نعمتهای او را نیکو شمارد بیست و پنجم قسمهای او را
تصدیق کند بیست و ششم با او دوستی کند و از دشمنی او
احتراز نماید بیست و هفتم او را یاری کند خواه ظالم باشد یا

مظلوم

مظلوم و یاری او در وقت ظالم بودن اینستکه او را از ظلم دور کند
مخذول و منکوب نماید بیست و هشتم دوست او را دوست دارد و دشمنی
با او نکند بیست و نهم او را بخود وا نگذارد و تسلیم دشمن نکند سی ام
از برای او دوست داشته باشد آنچه را از برای خود دوست داشته از
نیکیها و از برای او مکروه شمارد آنچه از برای خود مکروه میشمارد از
بدیها و منقول از حضرت صادق است که فرمود اختبار کن شیعه ما را
در دو خصلت پس اگر در ایشان باشد با انها باش و الا دور شو از
ایشان عرض کردم کدام است فرمود المحافظة علی الصلوة فی مواقیتهن
و المواسات للاخوان و ان کان الشئ قلیلا یکی نماز ها را در وقت انها
گذاردن و دیگر از مال خود ببرادران دینی رسانیدن و انها را با خود
شریک در مال خود نماید هر چند کم باشد بقدر کفاف خودش باشد
و در تفسیر اهل بیت ع و عملوا الصالحات در سوره و العصر تفسیر بمواسات
با اخوان شده و در کتاب کافی نقل شده که ما عبد الله بشئ افضل من
اداء حق المؤمن یعنی خداوند عبادت کرده نشده است بچیزی که بهتر باشد از اداء حق مؤمن

باب سیزدهم در بیان دوستی و علاقه مندی امیر المؤمنین ع و

صدیقه طاهره و حضرت سید الشهداء و زین العابدین ع و حضرت صادق و سایر ائمه ع و عموم
مؤمنین از دوستان و شیعیان بجناب ابا الفضل علیه السلام اما دوستی

امیر المؤمنین ع با انجناب همین بسکه میبوسید دستهای او را که
در روایت قبلا مذکور شد پس از ولادت ثم قبل یدیه و استعبر و یکی
پسر دستهایش را از قنداقه بیرون آورد و میبوسید و میگریست و
فرمود گویا می بینم این دستها بوه الطف در کنار شریعه فرات در یاری
برادرش حسین از بدن جدا خواهد شد بلکه قبل از ولادت و خلقت
تهیه مادری مثل ام البنین برای حمل و ولادت و رضاع او نمود چنانچه
گذشت و ان ناشی از شدت علاقه بچنین فرزندی بوده و روایتی دیده
شده حضرت امیر ع در آخر عمر تمام اولاد خود را بامام حسن ع سپرد و سفارش
انها را با نجناب نمود مگر ابو الفضل را که دست او را بدست امام
حسین گذارد و سفارش و توصیه برای او بامام حسین ع نمود و اما
صدیقه طاهره در حدیث منقول است که چون روز قیامت شود
و خلق اولین و آخرین سر از خاک بردارند حضرت رسول ص
فرماید بصدیقه طاهره که فاطمه امروز برای شفاعت امت چه آورده
عرض میکند برای شفاعت بس است دو دست فرزندم ابو الفضل ع
و بعض موثقین نقل نموده اند که یکنفر از اهل کربلا زیارت حضرت
سید الشهداء ع روزی دو مرتبه و سه مرتبه مینمود و زیارت
نمیکرد ابو الفضل ع را مگر در هر ده روز یکمرتبه پس حضرت صدیقه را

در خواب دید و سلام کرد برادر محمد و آنحضرت از او اعراض فرمود
عرضکرد سیدی ما تقصیری بی بی تقصیر من چیست فرمود استغفر الله
من زیارت ولدی کم بزیارت فرزندم میروی عرضکرد روزی
دو مرتبه و سه مرتبه زیارت میکنم فرزند شما را فرمود نعم تزور
ولدی الحسین و لا تزور ولدی العباس الا قلیلا و اما علاقه و دوستی
حضرت سید الشهدا با آنحضرت من جمله آنکه منقولست مکرر میفرمود
بنفسی انت یعنی برادر جان من فدای تو باد و من جمله آنکه چون از
برادر رخصت مبارزت و جهاد خواست فبکی الحسین ع بکاء
شدیدا حتی ابتلت لحیته بالدموع و قال یا اخی کنت العلامة
من عسکری و جمع عددنا فاذا غدوت الی الجهاد یؤل جمعنا الی
الشتات و عمارتنا تنبعث الی الخراب و دیگر از آثار علاقه مندی
آنحضرت بآنجناب و خصوصیات آنستکه بروایت معتبره چنانچه
نقل شده آنستکه باتفاق و مصاحبت سید الشهداء بمیدان
رفتند و با هیچیک از شهدا اینطور نبود و دیگر از آثار شدت
محبت آنحضرت آنکه چون ببالین برادر آمد بکی بکاء شدیدا
حتی بکی جمیع من کان حاضرا و قال علیه السلام جزاک الله خیرا من اخ
لقد جاهدت فی الله حق جهاده و بنا بر بعض روایات چون

خواست او را بخیمه برد و عباس عرضکرد بحق جدت رسول الله
ان لا تحملنی و دعنی فی مکانی هذا لانی مستحی من ابنتک سکینة
و الثانی انا الکبش کتیبتک و مجمع عددک فاذا راونی اصحابک
و انا مقتول فانما یقل عزمهم و یذل صبرهم فقال الامام علیه السلام
جزیت عن اخیک خیرا حیث نصرتنی حیا و میتا کبش القوم سیدهم
و قائدهم و دیگر از آثار شدت محبت و علاقه و اهمیت آنجناب
آنستکه بعد از شهادت آنجناب بان الانکسار فی وجه الحسین ع
البته برادر پشت و ظهر او است را مورد بن و دینا در جلد
پنجم بحار از طبرسی نقل شده از عبدالله بن دینار که حضرت
لقمان بسفری رفت طولانی چون از سفر آمد غلامش را در بین راه
دید فرمود پدرم چه شد گفت وفات نمود لقمان گفت امر خود مالک
شدم فرمود عیالم چه شد گفت وفات کرده گفت فراشم تجدید
شد پرسید برادرم چه شد گفت وفات کرد فرمود پشتم شکست
فرمود خواهرم چه شد گفت وفات کرد گفت عورتم مستور
شد و من جمله از آثار علاقه مندی حضرت سید الشهداء علیه السلام
بآنجناب این رؤیای صادقه است که محدث جلیل حاج ملا
علی تبریزی از سید فاضلی از علما عرب نقل نموده که چون از دری

این بحر روز عمر که مرد انقضای ع اوست

ابن مصرع را گفت بوم ابو الفضل استجار الهدی یعنی روز
عاشورا روزی بود که سید الشهداء پناه برد به برادرش ابو
الفضل چرا کرد شاید این مصرع مقبول حضرت سید الشهداء
نباشد لذا مصرع دیگر را نگفت پس در عالم رؤیا خواب دید
سید الشهداء را فرمود صحیح است آنچه گفته من پناه
بردم به برادرم و مصرع دوم را حضرت فرمود والشمس من کدر
العجاج لثامها یعنی آنوقت که من پناه بردم بعباس آفتاب
از تیرگی غبار معرکهٔ کربلا نقابی پیدا کرده بود و بالین برادر
کلماتی فرمود که برای هیچیک از شهداء نفرمود فنادی وا اخاه
وا عباساه الآن انکسر ظهري وقلّت حيلتي و اما شدت محبت
و علاقه حضرت زین العابدین ع با انجناب ظاهر شود از روایت
صدوق و خصال از ثمالی قال نظر علي بن الحسين سيد العابدين
الى عبيد الله ابن العباس ابن علي بن ابيطالب ع فاستعبر الى ان
قال وان للعباس عند الله تبارك و تعالى منزلة يغبطه بها
جميع الشهداء يوم القيمة چنانچه قبلا با شرح آن مذکور شد
و اما علاقه و محبت حضرت صادق ع با انجناب چنانستکه او را
مدح فرموده چنانچه در روایت منقول از کتاب عمدة الطالب است

کو غم بحور که ملک خدا خوب بها ارزانست
از بیشانیان که هیچ ندارد بجز خدای او را گدا مگوی که سلطان گدای اوست

از مفضل بن عمر از حضرت جعفر بن محمد الصادق ع قال كان عمنا
العباس بن علي ع نافذ البصيرة صلب الايمان جاهد مع ابي عبد الله
ع وابلى بلاء حسنا و مضى شهيدا و له اربع و ثلاثون سنة
یعنی عموی ما عباس بن علی ع دیده کاش دیدم العباس فی جبهته و قتل
نفوذ داشت و عاقبت بین و مآل اندیش بود که فرمود ندهم لسعيد
اخرته وهم الشقي دنياه و گفت دیده خواهم که باشد شه شناس
صلب الایمان یعنی ایمانش محکم بود و دین بدنیا نفروخت کانهم
بنیان مرصوص در امر دین استقامت داشت و ثابت بود و از این جهت بود
که دو مرتبه عبید الله زیاد کس فرستاد و برای او و برادرانش
امان آورد و آن صاحب همت عالیه قبول نفرمود مثل آنکسانی
نبود که بپهلوی هم کل ریح از هر طرف باد دنیا اید خود را با د هند
و مجاهده کرد با ابی عبد الله در راه خدا این مصاحبتم در این مقام
خیلی اهمیت دارد و مبتلا شد به بلاء نیکو همان بلا بود که او را
بمقامات عالیه رسانید یعنی از این جهت که در مقام امتحان
بلا صبر کرد و تسلیم شد اینستکه در روایت سابق فرمود
كل الصيد في جوف الفرا یعنی تمام حقایق و دقایق از این مقام
کشف میشود و کشته شد در زمانیکه سی و چهار سال از عمر

نفذ السهم
یعنی اخرق
الرمیه و
خرج منها
البصیرة
ضد اللبسة
مجمع
ابتلاه یعنی
امتحنه وابوه
البلاء و یقال
البلاء علی ثلاثه
اوجه نعمة
واختبار و مکروه
قوله تعالی
اذ ابتلی ابرهیم
بکلمات ای
اختبره بما
تعبده به من
السنن و
البلاء یکون
حسنا و سیئا
و اصله المحنة
والله یبلو
العبد بما
یحبه لیمتحن

شریف او گذشته بود و خون عباس در طایفهٔ بنی حنیفه است
بود در عهدهٔ انها است و اما شدت محبت و علاقه مندی مؤمنین
بود و ستسان المحدث نسبت بانجناب اظهر من الشمس و ابین من
لومس است که در حرم مقدس او و مجالس مصیبت اهل بیت ع
چون ذکر انجناب میشود حالت گریه و زجه بیش از سایر شهدا
از رجال و نساء مشاهده میشود و برای قضاء حوائج خود بیشتر
بانجناب توسل پیدا میکنند بلکه در سقاخانها که باسم
انجناب ساخته شده توجهات و توسلات دارند بلکه عموم
مسلمانان حتی بعضی از اهل تسنن بانجناب اخلاص دارند و
توسل پیدا میکنند شخص امینی نقل میکرد حید یدا که یک نفر از
زادیه در موقعی از گرفتاری و زحمت خود با ابا
الفضل گفت گفتم مسلمانی گفت مسلمان نیستم و لکن از ابو الفضل
بعضی چیزها دیده ام اللهم اجعلنا من المؤمنین و المحبین
لآل محمد واحشرنا فی زمرتهم

باب چهاردهم

در بیان روز وفات و شهادت ابو الفضل و محل دفن انمظلوم
اما روز شهادت انجناب را بعضی از کلام ابی مخنف استفاده
کرده اند که شهادت انحضرت در روز تاسوعا بوده نظر بانکه

و اما سایر معصومین پس از ان محبت و علاقه امیر المؤمنین و حضرت سید الشهداء و سید الساجدین تا حضرت صادق ع نسبت با ابا الفضل ع که مذکور شد سایر ائمه هم علاقه مندی و محبت بانجناب بوده اند خصوص امام زمان ع چنانچه در فقرهٔ زیارت ناحیهٔ مقدسه شمهٔ نقل شده بعد

بعد از نقل شهادت و کیفیت ان گفته ثم اقبل الامام علیه السلام علی
اصحابه و قال لهم یا اصحابی لیس طلب القوم غیری فاذا اظلم
علیکم اللیل سیروا فی ظلمة اللیل الی ما شئتم من الارض فقاما
باجمعهم یابن رسول الله ص بای وجه نلقی الله تعالی و نلقی جدک
و اباک علی المرتضی ع لا کان ذلک ابدا و نقتل انفسنا دونک
فشکرهم علی ذلک و بات علیه السلام تلک اللیلة فلما اصبح الصباح
اذن و اقام و صلی باصحابه و از اینجا استکشاف شده انکه عباس ع
در روز تاسوعا شهید شده و اول شهید شهدا اقربین بوده
و همچنین در بیان مبارزت و شهادت انحضرت نقل شده و اشتد
العطش بالحسین ع و اصحابه و اولاده فشکوا ذلک الی الحسین ع
فدعی باخیه العباس الی اخر ما نقل فی شهادته و از این بیان کشف
میشود که شهادت انحضرت قبل از شهادت اصحاب و اولاد ان
جناب بوده وجهت دیگر انکه از بعضی اخبار مقاتل معلوم میشود که
شهادت انجناب بعد از شهادت اصحاب و برادرهای امی خود
و قبل از شهادت امام علیه السلم بوده بلکه باتفاق مبارزت و
جهاد رفتند و بهر جهت اختلافاتی در کیفیت و وقت مبارزت
و شهادت حضرت عباس علیه السلم در کتب مقاتل مشهور است

… فقال … تعالی … بالشر و … لیبلوکم … احسن عملا … معاملة … فعالم الغیب والشهادة … لا یخفی علیه شیء و انما … یبلو و یختبر … علیه العواقب …

مثل انکه قطع بدین انجناب اهم مفید علیه الرحمه در بیان شهادت
انجناب نقل نموده با انکه مسلم سایر کتب مقاتل است و نظر
باین اختلافات صاحب ناسخ التواریخ احتمال داده و کفته دو عباس
از اولاد امیر المؤمنین ع در کربلا بوده اند و شهید شده اند
یکی در روز تاسوعا شهید شده و دیکر در روز عاشوراء راقم
حروف کوید از جهاتی میتوان این کلام را تقویت نمود من جمله انکه
از انحضرت در بیان عده اولاد ام البنین تعبیر بعباس اکبر شده
معلوم میشود در اولاد حضرت امیر علیه السلام عباس اصغر هم بوده
و در عده اولاد حضرت امیر نیز اختلاف است چنانچه در باب سوم
اشاره شد چنانچه ابن شهر اشوب اولاد انحضرت را سی و پنج کفته
و شهرستانی بیست و هشت کفته و دیکر انچه شاهد تعدد است
بروایت ابی مخنف بعد از شهادت عباس ع نقل نموده اوردن امام
ع جسد شریف عباس را بخیمه ها باین عبارت و نزل الیه و حمله
ظهر جواده واقبل به الی الخیمه وطرحه فیها و بکی بکاء شدیدا حتی
بکی جمیع من کان حاضرا و قال علیه السلام جزاك الله خیرا من اخ لقد
جاهدت فی الله حق جهاده انتهی کلام ابی مخنف و در بعضی
کتب مقاتل دیکر نقل شده که حضرت خواست جسد شریف عباس را

اینست که فرمود لیبلوکم ایکم احسن عملا

بخیمه اورد عرض کرد مرا بخیمه مبر باین بیان قال اسحق ثم انحنی علیه
لیحمله ففتح العباس عینیه فرای اخاه الحسین یرید ان یحمله فقال له
الی این ترید بی یا اخی فقال الی الخیمه فقال یا اخی بحق جدك رسول الله
صلی الله علیه واله ان لا تحملنی دعنی فی مکانی هذا فقال ع لماذا قال
لانی مستحی من ابنتك سکینه وقد وعدتها بالماء ولم اتها به والثانی
انا کبش کتیبتك ومجمع عددك فاذا راونی اصحابك وانا مقتول فلعلهم
یقل عزمهم ویزول صبرهم فقال الحسین جزیت عن اخیك خیرا حیث
نصرتنی حیا ومیتا فقال فوضعه فی مکانه ورجع الی الخیمه الی اخر
و بعضی کفته اند از کثرت جراحات ممکن نشد حمل از جسد مطهر
و یکی دیکر از نشانه تعدد انستکه در تذکره سبط ابن جوزی
از قاسم بن اصبغ مجاشعی روایت کرده که کفت وقتیکه سرهای شهدا
را وارد کوفه کردند سواری دیدم که سر جوانی امردی را که بی محاسن بود
و خط رو نروییده بود بکردن اسبش اویخته و صورت ان جوان
مثل ماه شب چهارده بود و وقتیکه اسب سرش بزیر میبرد ان سر
نازنین بزمین میرسید از او پرسیدم این سر کدام مظلوم است
کفت سر عباس بن علی ع کفتم تو چه نام داری و کیستی کفت حرملة بن
کاهل الاسدی قاسم کفت چند روزی نکذشت که دیدم صورتش

سپاه شده بود و حضرت ابو الفضل چنانچه روایت دارد کربلا[۱]
سی و چهار ساله بود و بعید است که شخص باین سن امرد باشد
و خط محاسنش نروئیده باشد و باضافه آنکه در کتاب تذکره
تعبیر بغلام نموده و غلام جوان نورس را گویند پس احتمال قوی دارد
که همان اصغر باشد و در روز تاسوعا شهید شده باشد و در
کتاب عمدة الطالب صریحاً میگوید که جناب عباس الاصغر ابن امیر
المؤمنین و عمر بن علی و رقیه بنت امیر المؤمنین مادرشان صهبا[۲] تغلبیه بوده
و[۳] عبد الله مادرشان ام البنین بوده و دیگر از نشانه های تعدد
اختلاف در کیفیت شهادت و قتل آن جناب است بنا بروایت
ابی مخنف عمود آهنی بر سر مقدس او وارد آوردند پس از مرکب
افتاد باین بیان فضربه رجل منهم لعنهم الله تعالی بعمود من حدید
ففلق هامته و فی نقل آخر فسقط مخ راسه علی کتفیه وانصرع عفیرا
علی الارض یخور بدمه و هو ینادی یا ابا عبد الله علیک منی
السلام و بروایت دیگر تیری بسینه مبارکش آمد و از اسب
افتاد و قیل جائه سهم فاصاب صدره فانقلب عن فرسه و صاح
الی اخیه الحسین ع و قال ادرکنی یا ابا عبد الله و روایت دیگر
فاحاطت به الاعداء فجدلوه صریعا پس خلاصه کلام این است که

[۳] و عباس اکبر ابن امیر المؤمنین و عثمان[۲] از قرائن [۲] و جعفر

عمو را در صحرا صدای بیرارد شنید و شکسته دید ندا در کنار دید و در مقاتل نفرین و قلعه قتلتم اخی الی اخی مقصود آنکه طول کشید تا و تشکیه نصرت بیان ... امد ... نصعوب کنند ... هنگام ... یا یکنفر شخص شجاع به دست که از او خوف

از قرائن و بیانات مذکوره مکشوف افتاد که دو عباس از اولاد
امیر المؤمنین ع در کربلا بوده عباس اصغر بن علی که در روز تاسوعا
شهید نمودند و حضرت ابو الفضل العباس الاکبر صاحب آن
فضائل و مناقب و مقامات عالیه مذکوره و مورد غبطه تمام
شهداء را در روز عاشورا که با حضرت ابی عبد الله ع بمیدان
مبارزت رفت بروایت مفید علیه الرحمه و بدرجه رفیعه
شهادت رسید والعلم عند الله تعالی
تبیمه هو تعالی اما مدفن آن مظلوم شکی نیست در اینکه موضع
قبر مقدس حضرت ابو الفضل علیه السلام بیرون است از حایر مرحوم
شیخ مفید رحمة الله علیه در ارشاد فرموده
بعد از اینکه ابن سعد ملعون از کربلا بیرون شد طایفه بنی
اسد از غاضریه که وطن آنها بود آمدند و بر ابدان شهدا نماز
خواندند و دفن نمودند و بنا به بعض روایات در خدمت
حضرت زین العابدین ع بعد از دفن سید الشهداء ع علی بن
الحسین ع را پائین پای آنجناب دفن کردند و حفره کندند برای
جمیع شهداء از اهل بیت و اصحاب آنجناب جمیعا باهم در آن حفره
دفن کردند غیر عباس بن علی ع و در کتاب ارشاد است که شهدا

و بیانات ... علت ... داشتند ... یا از جمله ... اینها اینجا ... یا ... نیز یا ... یا ... استشهاد ... ما از قبل آنکه ... علمای نجف اشرف شنیدم که در زمان سید محمد ... العلوم سرداب مقدس ابا الفضل خالی دیده بودند کرده بود و بنای

ندارد بهم که حایر احاطه دارد بجمیع شهداء غیر از ابو الفضل العباس ع که آن بزرگوار را دفن کردند بنی اسد در همان موضع که شهید شده در طریق غاضریه که این وقت موضع قبر اوست و غاضریه قریه بوده طائفه بنی اسد آنجا بوده‌اند و منزل داشتند و گویا بواسطه طیب و خوش بوئی آن زمین آنرا غاضریه گفتند و حایر چنانچه مرحوم ابن ادریس ره فرموده آن موضع است که آب در آن متحیر شود و پیش نرود. و چنانچه شهید در ذکری فرموده چون دشمنان ابرار ها کردند برای محو آثار قبر مطهر در آن موضع متحیر شد و بقبر مطهر نرسید و اختلاف است بین علما رضوان الله علیهم در حد حایر مشهور چنانچه مجلسی ره و ابن ادریس و شهید و صاحب جواهر و غیرهم رحمة الله علیهم اختیار نموده‌اند آنست که دیوارهای صحن شریف بآن احاطه دارد از چهار طرف پس صحن مبارک و حجرات و مسجد پشت قبه مطهر تمام حایر است و بعضی گفته‌اند قبه شریفه با عمارات متصله بآن از مسجد و قتلگاه و خزانه و غیره حایر میباشد و بعضی گفته‌اند همان قبه مطهره است و ظاهر اخبار قول مشهور است و احوط قول اخیر است قبر شریف حضرت ابو الفضل

خارج از حایر است ولیکن مسلماً داخل در حرم محترم است چرا که حد حرم یعنی حریم قبر مبارک به پنج فرسخ از چهار طرف معین شده و در بعضی اخبار بده میل که سه فرسخ و ثلث فرسخ میشود تحدید شده و در بعضی اخبار به یک فرسخ و یک میل و بیست و پنج ذراع معین شده و آن اختلاف نظر باختلاف مراتب فضیلت و شرافت قرب و بعد از آن مرقد شریف است عن ابی عبد الله ع قال حرمة قبر الحسین فرسخ فی فرسخ من اربعة جوانب روایت دیگر عن ابی عبد الله ع حرم قبر الحسین ع خمس فراسخ من اربعة جوانب القبر روایت دیگر عن ابی عبد الله ع قبر الحسین ع عشرون ذراعا فی عشرین ذراعا مکسرا روضة من ریاض الجنة و در روایت ابی حمزه ثمالی در زیارت عباس ع نقل شده فی البحار قال الصادق ع اذا اردت زیارة قبر العباس ابن علی و هو علی شط الفرات بحذاء الحیر فقف علی باب السقیفة و از این بیان نیز کشف میشود که قبر شریف محاذی حایر است ولیکن داخل در حرم و حریم قبر مبارک ابی عبد الله ع است و داخل در آن زمین است که ابی عبد الله ع از بنی اسد خریداری نموده در کنار نهر علقمه و آن از نهرهائیست که از فرات جدا شده

ومنبع شط فرات چنانچه اهل اطلاع گفته‌اند از کوهستان
ارمنیه است و در اول چشمه بوده است که اطراف آن دویست و
پنجاه ذرع تخمینا بوده و چون مسافتی برود چشمه‌های دیگر باو
ملحق میشود و آب عظیمی شده بولایت روم بگذرد و از دیار
روم بشامات داخل شود و آبهای دیگر باو ملحق شود و بشهرهای
جزائر کشیده بلبت آید و بقرب بغداد یک شاخ بدجله
پیوندد و شاخ دیگر بسواد کوفه آید و در عبادان ببحر فارس
منتهی شود و برکنار این رود و نهر معموریت بلاد باندو خدائی
ندارد بالخصوص موضع نزول ابی عبد الله و حدود مرقد مقدس
آنجناب امتیازی داشته و دارد از جهت فراوانی نعمت و کثرت
اشجار و زراعت از زمانیکه انهار قریب بجوار آن پیدا آمده واجد برکات
کثیره شده و نهرهای بسیار از فرات جدا شده که من جمله نهر
علقمه میباشد و آثار آن الی الان موجود است قرب مرقد شریف
حضرت ابو الفضل ع و علقم علی ما فی المجمع بفتح العین فالسکون شجر
مر و یقال الحنظل علقم و لکل شجر مر و علقمة اسم رجل والعلقمة
المرارة و آن نهر از قدیم زمان موسوم باین اسم بود چنانچه در
بحار و کتب مقاتل دارد حکی عن رجل اسدی قال کنت زارعا

علی نهر العلقمی بعد ارتحال عسکر بنی امیه فرایت عجایبا الی آخره
و نقل حکایت مرد حداد که گفت با لشکر عمر سعد بودم در جنب
نهر علقمه خیمه زدم الی آخره و سبب تسمیه یا بسبب آنستکه در
اطراف آن علقم و حنظل بسیار بوده و یا آنکه علقمه نامی مداخله در
تعمیر یا تخریب آن داشته چنانچه منقول است و وزیر سعید مؤید الدین
ابو طالب محمد بن علی بن محمد العلقمی چون شنید حدیثی که حضرت
صادق ع خطاب بان نهر فرمود ترا بر روی جدم بستند و تو هنوز
جاری میباشی پس علقمی که مذکور شد آنرا خراب نمود و چون
آن نهر بکوفه می آمد سبب خرابی کوفه شد و این نقل در ماخذ
درستی دیده نشده و در قاموس فرموده علقم نام محلی است
و شاید در آنجا نیز بمناسبت موضع بوده یا آنکه چون آن نهر را
بزحمت و مرارت شق نموده اند فلذا او را نهر علقمه گفتند
علقمه ای المرارة کما ذکرنا یا اشجار مره و درختهای تلخ
در اطراف آن بوده

خاتمه در بیان طرق توسل بآنجناب

چون مدتی داشتیم در ابواب سابقه
وجاهت و تقرب آنحضرت را بدرگاه باری تعالی شانه
و آنکه آنجناب وسیله نجات و باب الحوائج است برای حاجات

دین و دنیا و آخرت مسلمانان و طریق توسل و تمسک بذیل عنایت و جود توسطان بزرگوار بسیار است اول زیارت او است از دور و نزدیک اگرچه آنجناب دارای مقام ولایت و امامت نبوده ولکن چون در ظل عنایت ولی الله اعظم بوده و هست وکسب نورانیت از انوار مقدسه آنها نموده و عبارت اشهد انک تسمع کلامی وترد جوابی آنجناب از این مقام بی بهره نیستند و از این جهت در زیارات بعیده مثل زیارت وارث وغیره برای شهدا هم از معصومین ع دستور زیارت آمده السلام علیکم یا اولیاء الله الی آخره خصوص حضرت ابو الفضل ع که برزخ و واسطه بین موالی و عبید است و اقرب و اشرف مردم و شهداء و انصار است بحضرت ولی الله ع و بنحو عموم وارد شده و در بحار و سایر کتب منقول است از حضرت رسول ص که هر که زیارت کند یکی از ذریه مرا زیارت کنم او را در روز قیامت و خلاص کنم او را از ترسهای آنروز و از حضرت موسی بن جعفر ع روایت شده که هر که زیارت کند اول ما را چنانست که زیارت کند آخر ما را و هر که زیارت کند آخر ما را چنانستکه زیارت کرده اول ما را و باین مضمون روایات بسیار وارد شده

چنانچه انسان وقتیکه در آفتاب نشست نورانی میشود

وشمه از آنرا در کتاب تذکرة العظیمه مذکور داشته ام و ثواب زیارت باندازه شأن و عظمت مزور و درجه معرفت آنراست پس چگونه توان تصور نمود درجه ثواب زیارت عالم و زاهد و عابد و مجاهد و شهیدیرا که غبطه برند مقام او را فردای قیامت جمیع شهداء و قرة العین المرتضی و ثمره فؤاد سیدة النساء و نور حدقه سید الشهداء علیهم السلام را و هم از امر بزیارات منظومه بنحو العموم و الخصوص بطور ماثوره از مطول و مختصر کافیست در بیان شأن زیارت آنجناب و رؤیای مرد صالح صدیقه طاهره را و اعراض آنحضرت از او برای تقلیل در زیارت حضرت ابا الفضل قبلا ذکر شد و بعض زیارات وارده را در آخر کتاب تبرکا ذکر خواهیم نمود و آنکه سزاوار است دوستان آل محمد ص زیارت آنجناب را بعد از زیارت ائمه هدی بالخصوص ترک نکنند و در هر شب و روز استمداد از روح مقدس آن معدن فیض برای امر دین و دنیای خود بنمایند و در کتاب تذکرة العظیمه در تذکره نهم در معنی زیارت و آداب زیارت بسطی داده ام و در این مختصر مجال تفصیل و تکرار نیست ان شئت فارجع دوم از طرق توسل ذکر فضائل و

مصائب آنحضرت است که خود ذکر نماید یا دیگری برایش قرائت
دهد در این عبادت و توسّل و آن از مجرّبات است و برای روا
شدن هر حاجت به بیان ندارد چهار رکعت نماز هدیه بجا آوردن
و قرآن خواندن و صلوات فرستادن برای آنجناب مخصوص
نماز زیارت برای آنحضرت خواندن چنانچه مفاد روایت شیخ
مفید است در کتاب مزار او و غیره اگرچه نماز زیارت هم نماز
هدیه برای مزور است و انکار بعضی نماز زیارت را برای آنجناب
بی اساس و ضعیف است و بعضی ختمها که در توسّل بآنجناب گفته
اند در این خاتمه ذکر خواهد شد من جمله مرحوم عالم عامل متبحّر
ملّا محمد باقر قاینی اعلی الله مقامه در تألیفات خود فرموده که
در سفر عتبات عالیات در عالم رؤیا دید کسی میگوید که هرگاه کسی
بگوید یا عبد الله ابو الفضل دخیلک حاجت او برآورده شود
بعد اخفر مکرّر بآن عمل کردم و حوائج جسیمه عظیمه مقضیّه
یافتم و دیگر فرموده ثقة خبر داد که مرا حاجت مهمّه بود
از پیرزن جدّه خود شنیده بودم که هرگاه برای حاجتی هفت
شب چهارشنبه متوسّل بحضرت عبّاس علیه السلام شده این ورد را
در یک از آن شبها صد مرتبه بخواند حاجت او برآورده شود

چنین کردم و در شب چهارشنبه هفتم بر وجه فوق العاده
حاجتم برآورده شد آن ورد این است ای ماه بنی هاشم
خورشید لقا عبّاس ای نور دو چشم شمع شهدا عبّاس
از درد و غم ایّام ما رو بتو آوردیم دست من مسکین گیر
از بهر خدا عبّاس و نیز در کتاب کلمهٔ طیّبه نقل شده از عالم
عادل سیّد حسین تستری رحمة الله علیه که وقتی برای زیارت
با حاج سیّد علی تستری صاحب کرامات باهره و خاتم المجتهدین
شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامهم بکربلا مشرّف شدیم
و من رفتم بمنزل میزبان سابق خود دیدم هیچ ندارد و من هیچ نداشتم
پس مشرّف شدم بحرم حضرت ابی الفضل ع و پس از فراغ از نماز
و زیارت بنزد شبّاک آمدم و حال خود را عرض کردم هنوز
کلام تمام نشده بود که از شبّاک چیزی حرکت کرد و بنزد من
آمد و آن یک عدد شاهی بود که قیمت آن در آن وقت دو قران و نیم
بود آنرا برداشتم و شکر حق تعالی بجا آوردم و من جمله از طرق
توسّل بآنحضرت نقل شده بخطّ مرحوم شیخ العلماء و الد ماجد
مؤلّف رحمة الله علیه که برای روا شدن حاجات به نیّت نماز
توسّل با بو الفضل ع دو رکعت نماز بخواند در هر رکعت بعد از

حمد بجای سوره چهار صد مرتبه یا حیّ یا قیّوم بگوید و بعد از نماز صد مرتبه بگوید اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَبّاسَ ابْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ ع و بعضی این نماز را از حضرت صادق برای توسّل با مظلوم نقل نموده اند افاضۀ نوریّه چون ذکر نماز توسّل شد مناسب دانستم برای ارشاد و تذکّر عموم اخوان و اخوات مؤمنین و مؤمنات نمازهای توسّل هر یک از چهارده معصوم علیهم السّلام را در این خاتمه یادآوری نمایم که برای رسیدن بشؤنهای آنها و روا شدن حوائج دنیا و آخرت ایشان بهترین توسّلات است زیرا که نماز معجون بهشت آسمانی برای شفای دردهای ظاهریّه و باطنیّه ما و نور بهشت روحانی برای دفع ظلمات جاهلانه ما و نماز فارق است بین ظلمت کفر و نور اسلام چنانچه در روایت دارد و معراج مؤمن است و مایۀ ترقّی روح است بلکه پرورش روح است اینست که برای هر حاجت و مهمّی و دردی و المی نمازی رسیده از خانوادۀ وحی و تنزیل مثل نماز همّ و غم و نماز حدیث نفس و نماز حاجت و نماز استغفار و نماز فرج و نماز استطاعت و نماز رزق و نماز غنی و ثروت و نماز خوف و نماز مظلوم و نماز کفایت مهمّ و نماز گمشده و نماز مریض و نماز برای شفای ولد از مرض

و نماز طلب ولد و نماز خلاصی از زندان و نماز رفع سختی و تنگدستی و نماز طلب رزق و نماز طلب طعام برای جوع و نماز عفو و نماز توبه و نماز ادای دین و غیره که در کتب مفصّله مسطور است و مقصود در اینجا ذکر نماز توسّل معصومین علیهم السّلام است و انوار مقدّسۀ محمّد و آل محمّد اگرچه تمام یک نورند که فرمودند اوّلنا محمّد و آخرنا محمّد و اوسطنا محمّد و کلّنا محمّد و لکن هر یک از آنها یک خصوصیّتی در توسّل برای امور مردم دارند امّا توسّل بحضرت خاتم ص چون مقام جمع الجمعی دارد برای هر امر دنیا و آخرت توجّه و توسّل بآن نور مقدّس پیدا کنند خوبست امّا فرمودند برای دفع مکاره و انتقام کشیدن از دشمن و رفع ظلم توسّل بحضرت امیر و امام حسن علیهما السّلام پیدا کنند

توسّل بحضرت امیرالمؤمنین

نماز توسّل با امیرالمؤمنین چهار رکعت نقل شده بدو سلام در هر رکعت بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله بخواند تمام گناهان او آمرزیده شود و حاجات او انشاء الله روا گردد و امّا توسّل بصدّیقۀ طاهره و ملکه ع برای هر مطلب و مهمّی بنا بر بعضی از روایات دو رکعت است که در هر رکعت است در هر رکعت بعد از حمد پنجاه مرتبه سورۀ توحید بخواند و نماز توسّل بحضرت امام حسن برای دفع دشمن و مکاره دو رکعت

هر کیفیت که خواهد بخواند و بعد از نماز سر باسمان بردارد و دستها
بگشاید و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ اِنَّ فُلانَ بْنَ فُلانٍ قَدْ ظَلَمَنِی وَ لا اَجِدُ مَنْ اَصُولُ
بِهِ فَاسْتَوْفِ مِنْهُ ظُلامَتِی اَلسّاعَةَ اَلسّاعَةَ بِحَقِّ مَنْ جَعَلْتَ لَهُ
عَلَیْکَ حَقّاً وَ بِحَقِّکَ عَلَیْهِمْ اِلّا جَعَلْتَ ذٰلِکَ یا مُخَوِّفَ
الْاَحْکامِ یا مَرْهُوبَ الْبَطْشِ یا مالِکَ الْفَصْلِ بجای فلان
اسم ظالم و پدر ظالم را بگوید و اما توسل بحضرت حسین ع
برای رسیدن برحمت و آمرزش و کفاره شدن گناهان و غیره
بنابر روایت قطب راوندی دو رکعت است در هر رکعت حمد
یک مرتبه و بیست و پنج مرتبه سوره توحید بخواند و اما توسل
بحضرت سید سجاد علیه السلام برای ایمنی از شر شیطان
و حاکم جابر و معزز بودن نزد بزرگان و رفع غم و حزن خوبست
و نماز توسل بانحضرت بنابر روایت قطب دو رکعت است در
هر رکعت بعد از حمد یک مرتبه آیة الکرسی و صد مرتبه سوره توحید
بخواند و اما توسل بحضرت باقر ع برای توفیق کسب و تحصیل
علم و یافتن معارف الهیه خوب است و نماز توسل بانجناب
بروایت ابن طاوس دو رکعت است در هر رکعت حمد یک مرتبه

و تسبیحات

و تسبیحات اربعه صد مرتبه بخواند و اما توسل بحضرت
صادق ع برای توفیق یافتن برای تقوی و طاعات و عبادات
از حج و زیارت و ادای واجبات و سنن و ترک محرمات و طلب
رضای پروردگار جل شانه خوبست و نماز توسل بانجناب
بروایت قطب راوندی ره دو رکعت در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه
تسبیحات اربع یعنی سُبْحانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ بخواند و بروایت مرحوم ابن طاوس ره دو رکعت یک
مرتبه حمد و صد مرتبه آیه شریفه شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لا اِلٰهَ
اِلّا هُوَ و اما توسل بحضرت موسی بن جعفر ع برای شفای
امراض و بیماریها و رفع مرضهای ظاهری و باطنی و تقاضای
دوام نعمت عافیت و سلامتی ابدان خوبست که فرموده
اند برای شفای مریض قدری وجه نذر آنحضرت نموده شب
زیر بالش مریض بگذارند و روز بعد بفقیری تصدق بدهند
انشاء الله شفا یابد و نماز توسل بانجناب بروایت ابن طاوس
و قطب علیهما الرحمه دو رکعت است در هر رکعت بعد از حمد
دوازده مرتبه قل هو الله احد بخواند و اما توسل بحضرت
امام رضا ع مناسب است برای سلامتی در سفر بر و بحر بلکه

سفر

سفر دنیا و آخرت و رسیدن بوطن مألوف و خلاصی از غم
و اندوه غربت و غیره و نماز توسل بآنجناب نقل شده دو
رکعت و بعد از حمد پانزده مرتبه قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ بخواند و اگر
این نماز را بعد از غسل و پوشیدن جامههای پاکیزه و بوی
خوش بخواند بهتر است و اثر آن بیشتر است و این دعا را نیز بخواند
اَللّٰهُمَّ إِنَّ كُلَّ مَعْبُودٍ مِنْ لَدُنْ عَرْشِكَ إِلَى قَرَارِ أَرْضِكَ فَهُوَ بَاطِلٌ
سِوَاكَ فَإِنَّكَ أَنْتَ اللّٰهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ و الحاح و تضرع و زاری
کند برای مهم خود إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ اللَّحُوحَ خداوند دوست
دارد بندهٔ را که بسیار الحاح و تضرع کند بدرگاه او و اما توسل
بحضرت محمد بن علی جواد علیهما السلام برای رسیدن بگنج
قناعت و رسیدن بانواع نعمتها و وسعت معیشت و
رسیدن بعطاها و بخششها مناسب و مجرب است و نماز توسل بآن
جناب بروایت قطب راوندی ره چهار رکعت بدو سلام در
هر رکعت بعد از حمد چهار مرتبه سورهٔ توحید وارد شده
و بروایت ابن طاوس ره دو رکعت رسیده در هر رکعت بعد از حمد (بروایتی هفتاد مرتبه)
هفت مرتبه سورهٔ توحید نقل شده و ۱۲ اما توسل بحضرت امام علی النقی
الهادی علیه السلام برای استغاثه و توفیق اداء حقوق برادران

دینی و خواهران دینی از واجب و مستحب و استعانت از نور قدس
آنجناب برای ادای دیون و رد مظالم عباد و تبعات ایشان و
رسیدن بمطالب دنیا و آخرت مناسب است و آن بروایت
قطب ره دو رکعت است در هر رکعت بعد از حمد هفتاد مرتبه
سورهٔ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ بخواند و بروایت ابن طاوس ره دو رکعت در رکعت
اولی بعد از حمد سورهٔ یس یک مرتبه و در رکعت دوم بعد از
حمد یک مرتبه سورهٔ الرحمن از روی خط قرآن نشسته بخواند و نیز منقول است
۱۳ اما توسل بامام حسن عسکری علیه السلام برای استقامت و
راستی در امور دین و دنیا و عدم اعوجاج از حق و بغلط و
اشتباه نشدن و نرفتن در امور و مسرور بودن در هر وقت
و حالی مناسب درگاه و مقام آنجناب است و نماز توسل بآنجناب
بروایت قطب ره دو رکعت است در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه
توحید بخواند و ۱۴ اما توسل بحضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه
چون خاتم الاوصیاء است و آنحضرت نیز چون مقام جمع الجمعی دارد
و باب الابواب الی الله تعالی میباشد و برای فتح و ظفر بر عدو
در جنگها و مخاصمهها بلکه در کلیهٔ امور و اداء قروض و پیش آمد

فتوحات عظیمه مناسب توجه بآن ناحیهٔ مقدسه است و نماز
توسل بآنجناب بروایت قطب راوندی ره دو رکعت است در
هر رکعت چون سورهٔ حمد میخواند کلمهٔ اِیّاکَ نَعبُدُ وَاِیّاکَ نَستَعِینُ را
صد مرتبه بگوید و بروایت دیگر بعد از کلمهٔ اِیّاکَ نَعبُدُ وَاِیّاکَ نَستَعِینُ
صد مرتبه بگوید اَللّهُمَّ اِیّاکَ نَعبُدُ وَاِیّاکَ نَستَعِینُ و بعد از اتمام
حمد یک مرتبه سورهٔ توحید بخواند و بعد از نماز دعاء فرج را بخواند
وآن بنابر بعضی روایات این است اَللّهُمَّ عَظُمَ البَلاءُ وَبَرِحَ
الخَفاءُ وَانکَشَفَ الغِطاءُ وَضاقَتِ الاَرضُ وَمُنِعَتِ السَّماءُ وَاِلَیکَ
یا رَبِّ المُشتَکی وَعَلَیکَ المُعَوَّلُ فِی الشِّدَّةِ وَالرَّخاءِ اَللّهُمَّ
صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الَّذینَ اَمَرتَنا بِطاعَتِهِم وَعَرَّفتَنا بِذلِکَ
مَنزِلَتَهُم فَفَرِّج عَنّا بِحَقِّهِم فَرَجاً عاجِلاً کَلَمحِ البَصَرِ اَو هُوَ
اَقرَبُ یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ یا عَلِیُّ یا مُحَمَّدُ اِکفِیانی فَاِنَّکُما
کافِیایَ وَانصُرانی فَاِنَّکُما ناصِرایَ وَاحفَظانی فَاِنَّکُما
حافِظایَ یا مَولایَ یا مَولایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ الغَوثَ الغَوثَ
اَدرِکنی اَدرِکنی الاَمانُ الاَمانُ و بروایت قطب ره بعد از هر یک
از نمازهای مرقومه صد مرتبه صلوات بفرستد و بعد از آن عرض
حاجت خود بخلاق عالم نماید و صلوات بهترین وسیله است

برای تقرب بآن ذوات مقدسه ص و ضمناً یک نماز حاجت برای
لیلهٔ جمعه نقل شده مرقوم میشود وآن دو رکعت است در هر رکعت
بعد از حمد یک مرتبه آیة الکرسی و پانزده مرتبه سورهٔ توحید
بخواند و بعد از سلام صد مرتبه صلوات بفرستد و حاجت
خود بطلبد انشاء الله تعالی رواست و در حدیثی از حضرت
باقر ع روایت شده که اگر زن مؤمنه حاجتی داشته باشد برود
بالای بام خانهٔ خود دو رکعت نماز بخواند و زیر آسمان سر خود را
برهنه کند و عرض حاجت خود نماید خداوند حاجت او برآورد
و در کتاب افاضات عظیمه در آداب و سنن اسلامیه که در سنه
۱۳۴۲ طبع شد چهل عمل برای شب جمعه و روز جمعه و بعضی
نمازهای حاجت در آن نقل نموده ام بآن کتاب مراجعه شود و نام
حروف گوید اگر بخواهی در مستحبات برای صحت سند دقت کنی
از بسیاری از اجر و ثوابهای عظیمه محروم شوی پس بعنوان
تسامح در ادلهٔ سنن با عدم قصد ورود و خصوصیت اگر
بامید ثواب و قصد قربت مطلقه بجا آورده شود بهتر و احوط است و دیگر
از طرق توسل بآنجناب چنانچه صاحب کتاب منتخب التواریخ
رحمة الله علیه نقل نموده آنستکه عباس بحساب هندسه

۱۳۳ امی باشد و مطابق است با کلمهٔ باب حسین و از ختوم مجربه است
که اگر کسی در مجلس واحد صد و سی و سه مرتبه بگوید یا کاشف
الکرب عن وجه الحسین فی الکشف کربی بحق اخیک الحسین ع
بعدد هندسه لفظ عباس خداوند حاجت او را بر آورد
چرا که لقب آن بزرگوار باب الحوائج و سقا است و گمان آنست که
هر مؤمن تشنه اگرچه تشنه حاجت خود باشد از امور مشروعه
و متوسل بآنحضرت بشود سیراب خواهد شد چه آنکه تشنه
آب رحمت حق باشد یا تشنه علم یا تشنه اولاد صالح باشد یا تشنه حج و یا زیارت
باشد یکی دیگر از ختمهای مجربه راجع بحضرات چهارده معصوم
ع و جناب ابا الفضل ع گفته شده به نیت قربة مطلقه این است
که دو رکعت نماز حاجت بخواند و هزار و چهار صد مرتبه صلوات
هدیه برای چهارده معصوم بخواند و صد مرتبه هدیه
از برای حضرت ابا الفضل ع بفرستد و حاجت خود بطلبد
انشاء الله تعالی روا شود دیگر از طرق توسل بآنجناب زیارت
آنحضرت است که آن روایات بمضمون عدیده وسیله تقرب بخداوند
و آمرزش گناهان و انجام مطالب و روا شدن حاجات اهل
ایمان است چنانچه بروایت منقوله از مصباح الزائرین ابن

طاوس وارد شده و از جمله آن زیارت شریفه این است بعد از آنکه
دو رکعت نماز زیارت بجا آورد بخواند السَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا
الْفَضْلِ الْعَبّاسَ بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ سَیِّدِ
الْوَصِیّینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ اَوَّلِ الْقَوْمِ اِسْلاماً وَ اَقْدَمِهِمْ
ایماناً وَ اَقْوَمِهِمْ بِدینِ اللهِ وَ اَحْوَطِهِمْ عَلَی الْاِسْلامِ اَشْهَدُ
لَقَدْ نَصَحْتَ لِلّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِاَخیکَ فَنِعْمَ الْاَخُ الْمُواسی لِاَخیهِ
فَلَعَنَ اللهُ اُمَّةً اسْتَحَلَّتْ مِنْکَ الْمَحارِمَ وَ انْتَهَکَتْ فی قَتْلِکَ
حُرْمَةَ الْاِسْلامِ فَنِعْمَ الصّابِرُ الْمُجاهِدُ الْمُحامِی النّاصِرُ وَ الْاَخُ
الدّافِعُ عَنْ اَخیهِ الْمُجیبُ اِلی طاعَةِ رَبِّهِ الرّاغِبُ فیما زَهِدَ
فیهِ غَیْرُهُ مِنَ الثَّوابِ الْجَزیلِ وَ الثَّناءِ الْجَمیلِ وَ اَلْحَقَکَ اللهُ
بِدَرَجَةِ آبائِکَ فی دارِ النَّعیمِ اَللّهُمَّ اِنّی تَعَرَّضْتُ لِزِیارَةِ
اَوْلِیائِکَ رَغْبَةً فی ثَوابِکَ وَ رَجاءً لِمَغْفِرَتِکَ وَ جَزیلِ اِحْسانِکَ
فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرینَ وَ اَنْ تَجْعَلَ
رِزْقی بِهِمْ دارّاً وَ عَیْشی بِهِمْ قارّاً وَ زِیارَتی بِهِمْ مَقْبُولَةً وَ
حَیوتی بِهِمْ طَیِّبَةً وَ اَدْرِجْنی اِدْراجَ الْمُکْرَمینَ وَ
اجْعَلْنی مِمَّنْ یَنْقَلِبُ مِنْ زِیارَةِ مَشاهِدِ اَحِبّائِهِ مُفْلِحاً
مُنْجِحاً قَدِ اسْتَوْجَبَ غُفْرانَ الذُّنُوبِ وَ سَتْرَ الْعُیُوبِ وَ

كشفاً للكروب انك اهل التقوى واهل المغفرة يا ارحم
الراحمين انك فعّال لما تريد والحمد لله رب العالمين
والسلام عليك يا سيدى وابن سيدى ورحمة الله و
بركاته وهركه زياده بخواهد رجوع بكتب مفصّله نمايد
تمام شد آنچه اراده شده بود در اين مختصر مرقوم شود
والحمد لله اوّلاً واخراً وظاهراً وباطناً از برادران ايمانى التماس
دعا دارم در اوقات اجابت دعا چنانچه ما دام الحيوة انهارا
فراموش نميكنم انشاء الله تعالى الاحقر محمّد ابرهيم كلباسى
النّجفى كتبه العبد الاثم ابن محمّد كاظم اسد الله الموسوى الخوانسارى
فى النصف من شهر رجب المرجّب فى دار الخلافة طهران
فى سنة ١٣٥٩ من الهجرة الشريفة النبوية عليه الاف الثناء والتحيّة

بصوابديد بعض از اجلّة اهل علم وتقاضاى بعض از احبّه مؤمنين وحفظاً
وتبرّكاً لانتظام سلسلة الرّوايات المنقولة المسندة فى هذه
النسخة الشريفة بعض از اجازات جناب مؤلّف در اين جزء اخر
مرقوم شده صورت اجازه وتصديق شيخ العلماء الافاخم وسند

الفقهاء الاعاظم وسلمان زمانه حجّة الاسلام المرحوم الآقا شيخ
محمّد حسين النجفى الاصفهانى الفشاركى اعلى الله مقامه مع
امضاء مولى الهمام وفقيه الزّمان شمس فلك التحقيق آية الله
المرحوم الآقا حاج شيخ عبد الكريم
الحايرى اعلى الله مقامه ومع امضاء وتصديق استاد
الفقهاء والمجتهدين ومصدر الصّلاح ومنبع الفلاح
مرجع التحصيل ومحيى السّنن علامة الزّمان آية الحق واليقين
حجّة الاسلام والمسلمين الآقا سيد ابو الحسن
الموسوى الاصفهانى متّع الله المسلمين بطول بقائه
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذى رفع قدر العلماء وفضل مدادهم على دماء
الشهداء واوطاهم اجنحة ملائكة السماء وجعلهم ورثة
الانبياء وامناء على عباده بعد الحجج وصلّى الله على خازن
علم الله ومعدن حكمة الله وحامل سرّ الله صاحب الشرع القويم
وهادى الناس الى صراط الله المستقيم المبعوث على كافّة
الخلائق اجمعين خاتم الانبياء والمرسلين محمّد المصطفى
الامين وعلى آله الغرّ الميامين واصحابه المجاهدين المجتهدين

الی یوم ینصب فیه الموازین وبعد فلا یخفی علی اولی الرشاد
والسداد من العباد ان من اعظم مواهب الله سبحانه علی الانام
فی زمن غیبة الامام علیه السلام وجود العلماء الاعلام و
الفقهاء البررة الکرام ولولاهم لاختل النظام واضمحلت
الاحکام فان بیدهم ازمة الامور ومن میامن انفاسهم
یسهل کل معسور وهم المرجع فی الاحکام وبقولهم یعرف
الحلال من الحرام فکم لهم من کتب وتصنیف وجمع وتالیف
لاحقاق الحق وابطال الباطل وترویج الدین واطفاء نائرة
الغوائل ولذا اشتاقت نفوس الی تحصیل العلم وطلبه
علی ما فیه من تعبه وکربه فنفروا عن جمعهم واوطانهم
وتغربوا عن مسکنهم وبلدانهم وجدوا واجتهدوا فی
طلبه واکتسابه والتقاطه من اصداف اربابه حتی تفقهوا
فی الدین وتروا عن عیون الفقاهة والیقین فشکر الله
سعیهم الجمیل وثوابه الجزیل وممن قد جد واجتهد وکدوا
کد فی تحصیل المطلب وتکمیل الطلب حتی فاز من مراتب العلم
من اعلاها وحاز فی درجات العمل من ارفعها وازکیها نتیجة
العلماء الاعلام والفقهاء الکرام والجهابذة الاعلام و

الحجج بین الانام ودر یتیمة الفقهاء العظام العامل الفاضل الباذل
الکامل الناهج مناهج الفضل والرشاد والدارج مدارج
الرشد والارشاد والسالک مسالک التحصیل عند ارباب
التحقیق والتعمیق والتدقیق المهذب الصفی والمولی الوفی
ذو الفهم العالی والفکر الکافی البالغ بجده الاکید وسعیه
البلیغ الی منتهی الرشاد ودرجة الاجتهاد الموفق بتوفیق
خالق الخلق والعباد ذو المجد العلی ذا اخانا الوفی الشیخ
محمد ابرهیم سلمه الله تعالی ابن العالم الفاضل الکامل
الناسک السالک فخر العلماء العظام وشیخ المشایخ الکرام
ابو المکارم وحاوی المفاخر مولانا الجلیل الآقا میرزا عبد
الرحیم دام ظله العالی فانه زید فضله العالی بالغ فیما هو المراد
من العلم والاجتهاد وفاز باسنی مراتب الرشاد والارشاد
واعلی منازل الصلاح والسداد وقد اوهب الله تعالی له
القدرة علی الاستنباط وقوة الاجتهاد من الاخبار المرویة
المعتمدة المبنیة علیها عمل العلماء الاعلام فی المؤلفات و
المصنفات استفادة الاحکام فشکر الله سعیه الجمیل و
اعطاه الله التوفیق لصرف عمره الشریف فی هذا المقام الرفیع

والعز المنيع ولا زال مؤيدا مسددا موفقا للجمع والتدوين
وكتب رسائل مبنية على التحقيق والتدقيق فاعطاه الله
من بيا التوفيق ويجب عليه الشكر لله جل جلاله بما منحه واولاه
وخصه وابلاه فان ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء ثم انه
زيد فضله استجاز مني لحسن ظنه بي فاجزته تبركا للانتظام
في سلك الرواة الاعلام ودعاة الاحكام ان يروي عني
كلما صحت لي روايته وضحت لي درايته من كتب الاخبار
التي عليها المدار في الاعصار و الامصار كالكافي والتهذيب
والفقيه والاستبصار وما رواه عن مشايخي الكرام و
اساتيدي العظام عليهم رضوان الله الملك العلام و
منهم الشيخ الجليل والعالم الكامل المحقق المدقق الفقيه
الوحيد الفريد العليم شيخ العلماء والفقهاء مرجع الانام في
الاقطار والامصار ومن عليه الاعتماد في الاجازات و
التصديقات البحر القمقام وعلم الاعلام والعابد الناسك
في بقعة خامس اصحاب الكساء شيخنا وشيخ العلماء والمتعلمين
مولانا الشيخ زين العابدين المازندراني الاصل الحايري
المسكن والمعبد والمدرس والمسجد والمرجع طاب الله رمسه

عن شيخه الاجل صاحب الجواهر الكلام الشيخ محمد حسن عن استاده
العماد السيد جواد عن بحر العلوم عن استاده ذي الفضل الباهر
الاقا محمد باقر عن والده الاكمل الافضل محمد اكمل عن المجلسي عن
والده التقي النقي مولانا محمد تقي عن بهاء الملة والدين باسناده
المزبورة في الاربعين المتصلة بالائمة الطاهرين واوصيته
بملاحظة التقوى ونهي النفس عن الهوى ومراقبة الوقوف
على الاحتياط في العمل والفتوى وبيان الحلال والحرام عند
الشبهات فانه المنجي لسالكه عن ورطة الهلكات وان لا ينساني
من صالح الدعوات في حياتي ومماتي عند مظان الاجابات و
عقيب الصلوات كما لا انساه انشاء الله تعالى وكتبت هذه
الوريقة مستخيرا من الله تعالى ولي كل حسنة في الليلة
الحادي عشر من ربيع الثاني من سنة ١٣٣٥ وانا العبد الجاني
محمد حسين بن محمد جعفر القشاركي غفر الله له ولابائه ولامهاته
ولجميع المؤمنين والمؤمنات بمحمد واله الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
فقد صدر من اهله في محله الاحقر ابو الحسن الموسوي الاصفهاني
محل خاتم شريف — الاحقر عبد الكريم الحايري
محل خاتم محترم

تمثال و عکس حجة الاسلام آقای کلباسی نجفی دامت برکاته

ان آثارنا تدل علینا - فانظروا بعدنا الی الآثار - فی شهر رمضان ۱۳۵۹

فهرست

کتابهائی که از جناب مؤلف

این رساله طبع شده   کتاب فوائد السّنیّه

در فقه مشتمل بر شش رساله   رساله صلح حقّ

الرّجوع   رساله صلح فرار از دین   رساله تعاقب ایدی

رساله قرائت خلف امام   رساله در غصب شرح

بر تذکرهٔ علّامه ره   رساله در شرائط اجتهاد

کتاب تذکرة العظیمیّه در احوالات حضرت عبد العظیم

و ذرّیّه و نسبها و احوالات بعض علماء   کتاب افاضات

عظیمیّه در آداب شرعیّه   کتاب نجات البشر

فهرست آنچه از تألیفات مصنف قابل و سزاوار طبع است

کتاب تقریرات در اصول فقه   کتابی در تعبیر خواب

کتاب تذکرة الواعظین در وعظ   حواشی بر بعض

رسائل عملیّه   کتاب خصائص حضرت

ابا الفضل ع   رساله
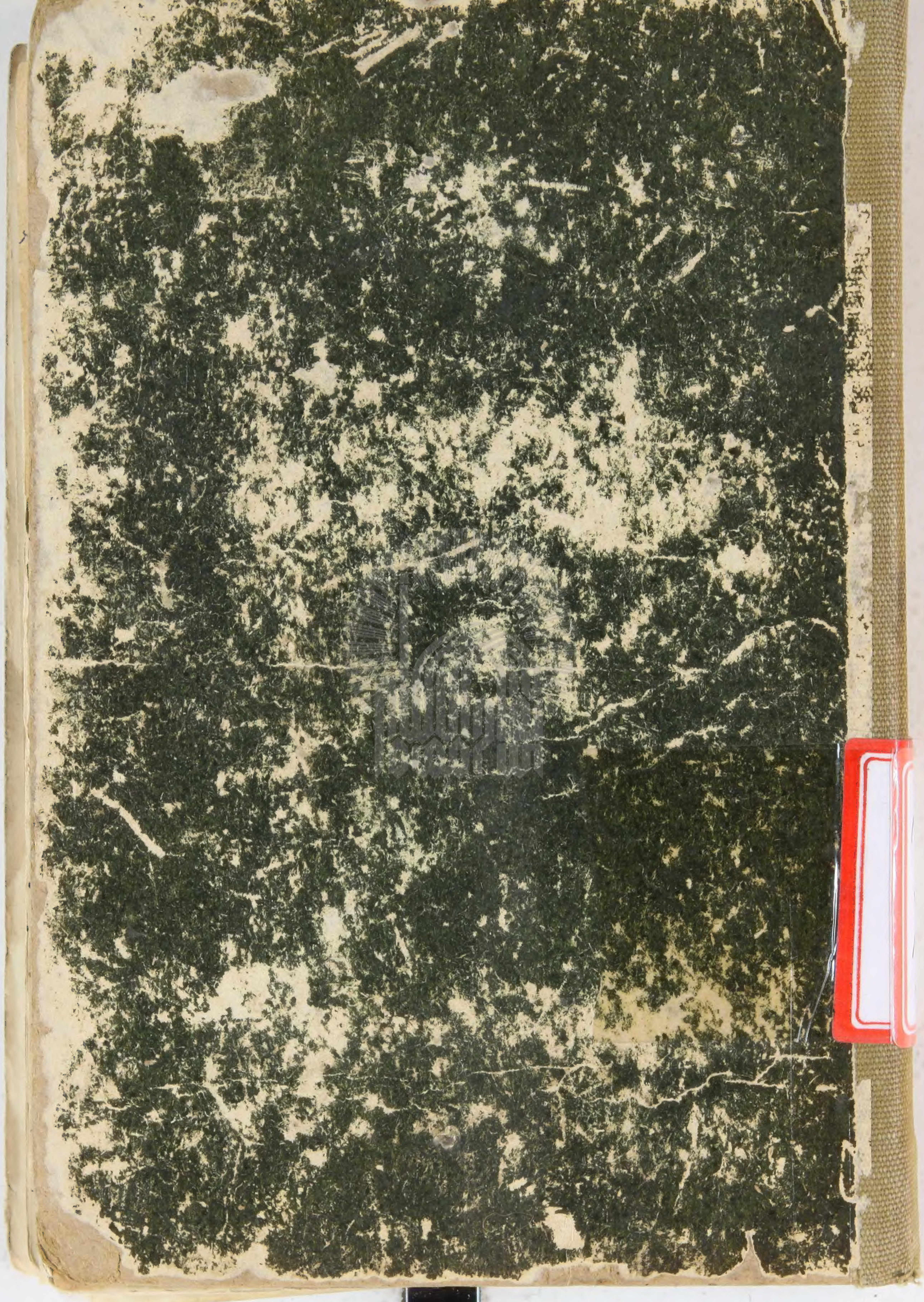
در وصیت   کتاب شرح بر دعاء مشلول   اتمام کتاب اخلاق و الحمد لله و فقنا لما یحب و یرضی